[illegible]

اگر کسی زیتا کرمانی [illegible]
برمیان کرده
در خانه دود کند
بربالای [illegible]
بیشه بکریزد
کزا رند جانی [illegible]

از برای دفع [illegible] [illegible] بنویسد
ودر خانه بیاویزد [illegible] در خانه [illegible] بکریزند

واذ قال طائفة منهم یا اهل یثرب
لا مقام لکم

اگر صمغ عربی را [illegible] بخورد [illegible]
اگر [illegible] شیر [illegible] باشد [illegible] بخورد

اگر برگ [illegible] مار کزارند
مار بمیرد و اگر بنمایند مار بکریزد

هر کسی [illegible] [illegible] بخواند [illegible]
[illegible]

اگر آب [illegible] را با [illegible] بزنند
و بخورد [illegible] را [illegible]

از [illegible] [illegible] بر [illegible]

یا هو یا من هو یا من
لا اله الا هو

اگر [illegible] را با روغن [illegible]
و کبوتران بخزند همه [illegible]
خوردن [illegible] او [illegible] بد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] [illegible]
صغائی را نافع است

این دعا را بر جلد پاره کاغذ بنویسد
و در [illegible] را [illegible] آب به بیندازند و
بخورند هرچه بشنود یاد گیرد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم یا مانع لا هو و یا دافع الا هو
صلی الله علی محمد و آل محمد و سلم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه والصلوة علی رسوله محمد خاتم الانبیاء واولاده
ائمه الطاهرین اما بعد حضرت علامی فهامی احسن
خواجگی بن مسعود بن ابراهیم خلجی روح الله روحه که در علم
ابدان و تصانیف حکیمان مهارتی تمام داشت از یک
کتاب طب که در زمانه مشهور و معروف بود از لطایف
و بدایع و خواص طبع حیوانات و عجایب و زرجانات
و نباتات و جمادات و طلسمات و عجایب مخلوقات

عمل حضرت از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روز
سه شنبه [illegible]
اللهم اخرجنی من ظلمات الوهم واکرمنی بنور الفهم
یا الهی [illegible]

در سوره حدید آیه
انّ المصّدّقین والمصّدّقات
[illegible]

جمع کرده نبذی از آن مجموعه را در حیز تجربه در آورده و آزمایش
کرده مرقوم رقم کلک بیان از لذات و شهوات که مدان
طبع را خوش و شاد دارد افزاید درج گردانید و این مجموعه مسمی
بعین الفیوض شد مشتمل بر چهارده باب تا طالبان زود
بمطلوب رسند ان شاء الله تعالی باب اول در منفعت
حیوانات رونده و پرنده باب دوم در علاج
چشم و درد دل باب سیم در علاج گوش و گندگی دهن
و بوی دهن و زبان که در روی آن مثل تخم خشخاش دیده
باشد و آوازی که گرفته باشد و دردی که در گلو باشد
و بوی بغل و درد دل و گندگی واجب درین باب هست [illegible]
باب چهارم در علاج گرفتن حمل و کیفیت آن باب
پنجم در علاج اسقاط حمل و منع حمل باب ششم در علاج

بهبند و جلو بطبع وی شوند و فرمان بردار او گردند بقدرت
خداوند عز و جل و دستور زرکه بعقب همه می آید بقدم بر بان او دان
برین او نشسته باشد حاجب او نشانه چون عاقو بود عجب کنند
که از نهراد تحفه آرد و خود را بمعروف یاد نماید و کارهای
دشوار که نتواند کند و در تحت فرمان او باشد ابطب
ازطب قرنی نقلست دیگر اگر آن نر خواهد بگیرد از سیاه
دسه روز از تشنه دارد و بعد از سه روز روغن زرد گاو با کاه مینش
بدو خورانند بعده بارش جب دور دارد و بهو کند و خاک زیر دهان
او نهند تا جمله روغنی که خورده باشد باز دهد و بعده آن
روغن را در چو افزان سبزی بسوزانند و دوده آن را بآب
مین بگیرد و آن دوده را با شیر زنی که فرزند نرینه اول بار
آورده باشد آمیخته با میل آهنین در چشم کشند و هر گاه که

بر رو کسی او را نه بینند داو هر کس را به بیند مجرب از
خوانی که خفته را در سخن آری باره خاک از آنجا که گربه
سیاه خفته باشد یا نشسته باشد بر گیرد و بر خفته پاشد بر دل
او دره بار گوید و آنچه از وی پرسی جواب گوید اگر خواهی گربه سیاه
در بیخ چکانند عمر بعد بال رسیده باشد مو سفید نگردد اگر پیه
گربه سیاه با پیه غوک بر دست مالند و دست بر آتش
گیرند هرگز نسوزد و آتش سرد گردد اگر دم گربه سیاه را بسوزند
و خاکستر آن را با روغن در سر مالند هرگز مو سفید نشود نقلست
اسب ازطب قرنی اگر سم اسب را بسوزند تا خاکستر شود و بعد از آن
کوبیده با آب شاقه سازند و زنی که وی را درد زه سخت باشد
در خود گیرد و در حال بار نهد اگر چه بچه در شکم او مرده باشد
اگر دندان اسب بر کودک ببندند دندان با سانی بر آرد

واگر کسی در خواب صدا کند و بیهوده گوید دندان اسب
با خود دارد برطرف شود **استر** اگر سم استر در خانه
دود کنند جمله موشان از آن خانه گریزند **حمار** اگر سرگین درازگوش
تر در جای [illegible] بشره آن را گرفته در بینی چکانند رعاف
باز ایستد اگر سرگین خشک و سوده [illegible] بر [illegible]
در [illegible] جانب [illegible] طلا کنند خون باز ایستد اگر سرگین خر را
آب گرفته و آب انار ترش ممزوج ساخته بطور [illegible] دهند
صرع او دفع شود اگر پاره [illegible] بند برطرف
شود اگر از سم [illegible] انگشتری ساخته [illegible] کند صرع او
زود برود اگر شیر خر [illegible] دندان مضمضه کنند درد
برطرف شود اگر زخم با [illegible] بیرون آمده باشد سرگین خر
کرده [illegible] باز آید اگر کسی را زهر قاتل داده باشند

کرم

شیر

شیر خر گور زنند زهر را دفع کند **حمار الوحش** اگر شیر
گور خر آب [illegible] زنند و هر که بر بستر بول کند گور دیگر
گردن برطرف شود اگر از سم گورخر انگشتری سازند صرع را
ببرد اگر سم او را سوخته چون سرمه در چشم کشند تاریکی چشم
را ببرد **میش** اگر موی میش در چشم اندازند آب گردن
برطرف شود اگر [illegible] بر [illegible] آنچه در خاک کنند همه [illegible]
[illegible] سلامت ماند و بریزد اگر پستان [illegible] دود کنند [illegible]
برهاند با [illegible] و عسل [illegible] دو پستان طلا کنند دفع شود اگر
[illegible] فرزند [illegible] شود [illegible] بیرون [illegible]
زن [illegible] آسان گردد اگر سم [illegible] در کسی
[illegible] بول کند [illegible] دیگر بول نکند و اگر زهره [illegible]
در [illegible] کنند و جایی که [illegible] باشند طلا کنند هرگز [illegible]

اگر کتف گرگ را بسایند و با عسل بیامیزند و بر پا و ساق که درد کند
طلا کنند نفع کند اگر سرگین گرگ از جانب راست گرفته
بخرقه کتان بپیچند و در زیر بازو بندند چنانکه او نداند خواب
بروی غلبه کند چنانکه تا بیدار نشانند بیدار نگردد و اگر
پیه گرگ نر گرفته با خوردن آمیخته بخورد و بسباع دهند در حال بمیرد
اگر سم گرگ نر بسوزند و با روغن زردک و مرهم ساخته بر سر کسی که
نیش داشته باشند مالند دفع کند **گرگ** اگر زهره
گرگ با روغن گل آمیخته در روغن بر ابروی خود مالند در نظر
او زیبا اگر از پوست گرگ طبلها سازند و در برابر لشکری
بنوازند بهر طبلی که آواز او برسد پاره شود و اگر کسی پاچه گرگ
با خود دارد نزدیک ملوک و سلاطین عزیز و مکرم باشد
اگر کسی چشم راست گرگ با خود داشته باشد چون در لشکر

مقابل

مقابل هم شوند آن چشم راست را بر سر نیزه جا دهند
در جانب دشمن گردانند شود و همه از پیش او منهزم شوند
اگر کسی گرگ را در پوست گوسفند تر و هر روز بر در حاجت
نوشتن بندد بیم شود و اگر خون گرگ با روغن چراغ بیامیزی
در گوش چکانی کری کهنه را ببرد و شنوا گردد هرکه دندان
پیش گرگ با خود دارد در پیش خلایق عزیز و مکرم باشد
و حاجت او روا بر آید هرکه زهره گرگ خشک کند
و در رخت و مال مالد دزد نبرد و اگر در کفش و موزه خود
مالد دشمنان زیر دست او شوند **کفتار** اگر هوا و در نوش
پوست کفتار نشیند همه دردها اگر سر کفتار در آستانه
خانه خاک کنند آدمیان و حیوانات آن خانه را درد شکم
نشود و اگر از پوست کفتار غربیل کنند و تخم کشت بیزند

هرکه پیه روباه بگدازد و در بینی
زینت اورد کند در دشقیقه را
بزند از آن بیرون زهره روباه در چشم
کسی کشند
نیکو شود را ببرد
پر زاغ را بسوزانند و بر جراحت
سبز زاید به شود و اگر خصیه زاغ
بر سر کسی بپزند تا سیاه
حیل روز در سر کسی بمالند
شود و آنکه سپید و موی سفید
سیاه شود

دیگدازند هیچ اثر از زبان نکند اگر زهره گفتار زن بکاره را
بخورد دهند هرگز به کاری نکند و شهوت از وی برود
اگر موی ذنب گفتار از بیخ برکنند و در وی هر که نگاه کند مخنث
شود اگر مخنثی فرج گفتار را در قضیب خود دود کند مرد را
نیک دهد چنانکه بر زن قادر گردد **خرس** اگر کسی پیه
خرس را بر کف و بر پشت پایها مالد از ماده و چشم زخم
ایمن شود اگر زهره خرس را خشک کنند و بر ران زن بر
بندند چندان مباشرت که خواهد کند اگر خصیه خرس
بگشایند و خشک کرده بساید و بیده با روغن کنجد حل کند
و بر کف دست خود بمالد و بر سینه هر عورت که دست
خود نهد آن زن بجز او هیچ مردی دیگر نخواهد و مانده
باشد عاشق او باشد اگر خصیه آنرا بریان کرده بخورند

شهوت

شهوت بخواهد اگر سه درم شاخ گوزن را بسایند با آب سکر
بخورد کسی دهند که خون از وی رفته باشد به شود اگر خون گوزن را
خشک کنند و صاحب سنگ مثانه دهند سنگ را بگدازد
خرگوش اگر خون خرگوش بر کلف مالند برود اگر زهره
خرگوش با زهره خار پشت بر روی طلا کنند مطلوب خود
دیگری را نخواهد **گاو** اگر سرگین گاو را بسوزانند و با سرکه
بیامیزند و بر برص مالند و در آفتاب نشینند رنگ اصلی
بدل گردد اگر شیر گاو را با سورنجان گشته به شود اگر زهره گاو را
با خطمی بیامیزند و بر مالند حرارت و حکه را بر طرف کند
اگر زهره گاو را مقدار ماشی بگیرند و با آب شاه تره بیامیزند
و صاحب لقوه را در بینی چکانند شفا یابد اگر پیه گاو را با آس
بمالد و نشیند اگر بول گاو در گوش چکانند درد و کری را

گوش برطرف شود اگر خون او بر جوجی که خون مرده باشد
مالند ناپدید اگر پاچه گاو را بسوزند و با نبید و با شکر معجون
و به دندان طلا کنند درد دندان دفع شود و اگر پاچه گاو را
بسوزانند و با نبید و با عسل معجون کرده بخورند درد سلسل
به شود و باه بیفزاید اگر زهره ماده گاو سیاه در چشم کشند
تاریکی چشم را دفع کند و روشن گرداند اگر گرده را از
پیه آن چرب کنند کیک خانه در آنجا جمع شوند اگر شیر
ماده گاو ناشتا بنوشند فربه شوند و درد در اندام دفع
کند **گامیش** اگر از موی گامیش دود انگیزند دود آن
موی شتر ممزوج کرده بخورد کسی دهند از دو شتر او سوار شود
اگر پیه گامیش بگدازند و با گل ارمنی بر برص قدیم و جدید
طلا کنند نیکو شود **خارپشت** اگر زهره خارپشت در چشم
کشند

کشند کلی چشم برطرف شود اگر زهره او را با عسل بخورد
جذام و سبل و زحمت بول را سود دارد **سوسمار** اگر گوشت
سوسمار را با گندنا بپزند و بخورند لاغری دهند فربه گردد اگر گوشت **روباه**
روباه را بر کودکان که در خواب ترسد بندند دیگر نترسد
نقل از طب ایکنده نه **فصل ۵ م** در منافع جانوران پرنده
باز اگر سرگین بازی که سفید باشد زنی که بار نگیرد با شراب
بخورد و بعد با دو صحبت کند تا چهار روز جنبش کند در حال
بار گیرد بفرمان خدای تعالی اگر سرگین باز در چشم کشند روشنایی
زیاده شود **طاوس** اگر مغز طاوس علیحده بگیرند و بگدازند
و با دو حبه کافور و دو حبه مشک خلط ممزوج ساخته بخورد هر که
دهند قوت بیفزاید اگر مغز طاوس با روغن گاو بریان
کنند هر که بخورد شهوت از و منقطع گردد اگر استخوان او را

روغن تلخ بریان کنند چنانکه بره سوخته گردد بر آرد و درد گوش
باشد ازین روغن در گوش چکانند درد بر طرف شود
و کک نیز برود اگر کسی زبان و چشم طاوس بر خود بندد
از آفت مار و کژدم ایمن باشد اگر کسی منقار طاوس بگردد
بسته گردد و هیچ جانور گزند نتواند کرد اگر در تخم طاوس
حب دانه مثقال گرد آورند و چهل روز در خانه آویزند
بعد کنند هر انده اگر کسی را مار گزیده از آن مثقال حل کرده در
چشم او کشند و پاره آب کرده بخورد او دهند صحت
و زهر مار را بیکار کنند زاغ اگر زاغ سیاه را بسوزند ریزه
کرده با روغن زیت آمیخته بر جایی که موی بر آمده آن موی را
بر کنند و این روغن را طلا کنند دیگر موی بر نیاید اگر دل زاغ را
خشک کنند و بکوبند و با آب حل کرده بخورند در ماه تموز

تشنا

تشنا گشته چو گفته اند زاغ سیاه در تموز آب نخورد
اگر کسی را چشم خیره گردد زهره زاغ سیاه و زهره خروس
و عسل دو چندان بهم سرشته در چشم کشند خیرگی
بر طرف شود اگر کسی خواهد که شراب نخورده طبع
او باشد و گرد شراب نگردد خون زاغ سیاه را
در شراب اندازد و چند روز نهار بخورد چنانکه او
نداند شراب را دشمن دارد اگر مغز زاغ حامله بجای
و مغز و گوشت دو حبه بهم آمیزد و با طعام بخورد هر که دهند
دوستی تمام او فزاید اگر مغز زاغ سیاه و مغز سنگ سیاه
بهم آمیزد و مقدار دو حبه با طعام بخورد کسی را دهد عداوت
قوی بهم رسد اگر دل زاغ سیاه خشک کنند و بسایند
و با شکر بخورند در تموز تشنه نشود اگر کسی یک چلیه مدام

کنه هر دو در یک رآب خورد و چنان شود که آهو را
مدد تواند گرفت اگر خواهد که در خوردن شراب
نشود زهره زاغ با قدری کافور مخلوط کند و از آن مقدار
نخود در دهان گیرد هرچند شراب خورد مست نگردد

گنجشک اگر گنجشک خانگی نر بگیرند و در پای او رشته ببندند
زنده بر ریسمان ببندند و در پیش خانه زنبور بیاویزند مار
نیشها بر وی زنند و بیشمار زنبور گزند بمیرد او را بسمل کنند
و در میان روغن گاو تنگ مغز آنچه شود و در شیشه
کرده نگاه دارد و چون خواهد که بجماع مشغول شود ذکر خود را
از آن روغن چرب کند هرچند خواهد جماع کند قضیب
سست نگردد تا آب مرد بر وی نریزد و اگر کف پای خود را
بآن روغن چرب کند تا پای بر زمین نهد قضیب قائم ماند

اگر گوشت گنجشک خورد شهوت بسیار شود و اگر مغز گنجشک
با عسل و آب سداب معجون کند و با شوروا چرب کند
نیکو شود و اگر سرگین گنجشک نر بگیرند و بسایند و با لعاب آدمی
بر زخم طلا کنند بریزد و برود و اگر کسی را ناخن برخاسته
باشد مغز گنجشک ببندد نیکو شود **کبوتر** اگر شوربای کبوتر با
برگ سداب بهم بسایند و بر اندام شب ورا طلا
کنند تب رفع شود و اگر خون کبوتر خشک کنند و بسایند
و با سرکه معجون کنند و بر پیس طلا کنند رنگ اصل
باز آید اگر پیخال کبوتر را عورتی که مرده در زهدان
در مانده باشد زیر خود دود کند خلاص گردد و اگر شکنبه
کبوتر را بریان کرده مستسقی و صاحب درد شکم دهند
سود دارد و از بیضه کبوتر در سایه خشک کرده بسایند و در چشم

کشند بارهی و ناخنه را ببرد و اگر گوشت کبوتر بخورد بهبود
روز باده کند **باب چهارم در معالجات چشم** بگیرند شیر ماده گاو
آنقدار که خواهند در دیگ اندازند و بجوشانند تا نصف بماند
بعده این شیر را در سبوی تازه ریزند و یک مار سیاه تازه
دهن گرده در آن شیر اندازند و دهن سبو را بر پوش
محکم کنند بگذارند یک ماه بعده سر سبو گشایند و هر آنچه که
در شیر باشد بیرون آورند بعده از آن شیر را جغرات
بندند و از آن مسکه بگیرند بعده خروسی را جا ورند
و ده چهل گوزه خروس دهند تا گشنگی آورد و بانگ زند
آنگاه روز دیگر این مسکه را با آرد گلوله سازند و خروس
خورانند و هر فضله که خروس بعد از خوردن مسکه اندازد
بگیرند و در حقه کرده نگاه دارند هرکه را از آن میل در چشم
کشند

کشند چشم او چون نرگس روشن گردد و هر علتی که در چشم
باشد از بارهی و ناخنه و غبارها همه رفع گردد دیگر بگیرند پیه مار
سیاه در چراغدان بسوزند و دوده بگیرند و از آن
دوده چون سرمه در چشم کشند ناخنه و بارهی را زائل کند
و جرب چشم را نافع بود **صفت شیاف ابیض** اسفیداج
انزروت کتیرا نشاسته افیون همه را
کوفته بشیر عورت با سفیده تخم مرغ شیاف سازند و نگاه
دارند وقت حاجت بشیر عورت یا آب حل کرده در چشم
کشند هر دردی که باشد برود **صفت ذرور** جهت تبش
درد چشم انزروت با شیر عورت نرم کرده با نبات
مصری کوفته در چشم پاشند **صفت شیاف ابیض خفیف**
اسفیداج کتیرا افیون شافه ساخته بوقت حاجت
مثقال نیم ل نیم دانگ

شیاف وردی اصفر زعفران ۞ سنبل ۞ صبر ۞ مرتکا
همه را نرم کوفته در چشم پاشند شیاف احمر
شادنج هندی ۞ صمغ عربی ۞ کثیرا ۞ نحاس سوخته ۞
کهربا ۞ اسفیداج ۞ بسد ۞ شنجرف ۞ خون سیاوشان ۞
زعفران ۞ همه را سوده بار آب با گلاب با آب
شافه سازند دفع ناخنه که غلیظ و دیرینه باشد علاج حسی
آنکه بردارند اگر بر روشنی منفذ باشد علاج او بر روشنائی
بکر کنند بگیرند شیاف روشنائی کبیر شادنج ۞ اقلیمیا شم
و کف هندی و دوده ارزیز و زنگار و دار فلفل از هر یک
درمی فلفل و کف دریا از هر یک دو درم صبر و سنبل
و قرنفل از هر یک نیم مثقال زنجبیل و آمله از هر یک دانگ
زعفران ربع مثقال نوشادر دانگ همه را نرم کوفته شافه
سازند

سازند و وقت حاجت بکار برند ناخنه و جمیع علتهای چشم را
سود دارد شیاف اسود اسفیداج ۞ اقاقیا
سنبل ۞ برملی ۞ زعفران ۞ همه را نرم کوفته شافه سازند آ
و در محل حاجت در چشم کشند نافع آمد و اللطا
باب سیم در علاج گوش و بینی و لب و دهن و زبان
که در دو فصل بحکم حکماء مرتب کند و او از ری که گفته باشد
و غیر گلو و بینی فصل و دو فصل و بینی جراحت در باب
هشت نصفت فصل اول در علاج گوش و این چند
نوع می باشد یکی آنکه از گرمی باشد علامت آن گرمی بود
و سر و از هوای سرد و راحت یابد علاج آن روغن بنفشه
بادام و نیلوفر و کدو و از این روغنها نیم گرم در گوش
چکانند به شود دیگری از سرکه و ده درم روغن گل هم

کوبیده باشند تا آنکه برطرف شود و روغن بماند از این روغن سه
قطره شیر گرم در گوش چکانیده شود و اگر درد عظیم باشد
شیاف ابیض با افیون حل کرده چکانند دیگر سفیده بیضه
مرغ با آب کدو و روغن گل در گوش چکانیده شود و دیگر آواز
شیر چکانیدن فایده دارد درد گوشی که از سردی باشد علاج آن
چیزهای گرم در گوش چکانیدن است مثل آب سداب
و آب پیاز و آب سیر و آب بابونه وغیره و از روغنهای
گرم مثل روغن گاو و روغن زیت و روغن بادام
تلخ چکانند درد گوشی که از باد غلیظ باشد علامت او
آنست که گرانی در گوش راه یابد و آوازها در سر پیچد
علاج او روغن ترب است و طریق ساختن او آنست که
بگیرند سی مثقال آب ترب با هفت مثقال روغن زیت

اگر روغن

اگر روغن زیت نباشد بدل آن روغن کنجد است و باده
مثقال روغن گل با آب ترب کوفته باشند تا آب برطرف
شود و روغن بماند شیر گرم چهار قطره در گوش چکانند از درد
رفع شود اگر درد گوش از سرما باشد علامت او آنست
که چون باد سرد بگوش رسد درد زیاده کند علاج ترب
خوردن فایده دارد و روغن گل و اندک افیون با
شیر عورت حل کرده در گوش چکانند درد رفع شود
درد گوشی که از بلغم باشد علامت او گرانی و درد است
و از چیزهای گرم لذت یافتن علاج روغن فرفیون
با روغن شبت در گوش چکانند درد رفع شود و علاج درد
گوشی که از تری و باد باشد مقدار عدسی افیون را در شیر
عورت حل کرده در گوش چکانیده شود دیگر نرگس است با

در از گوش تازه آب او کشیده بگیرند و در گوش
چکانند درد گوش و کری برود دیگر آب سیر بگیرند و با
زهره گوسفند برابر جامیزند و گرم کرده شده در گوش چکانند
کری گوش برود دیگر بگیرند کنجد پیس با شیر عورت حل کرده در گوش
چکانند درد و کری برطرف شود علاج ریم گوش بگیرند عسل صاف
و چهار قطره در گوش چکانند به شود دیگر اگر سوره فاتحه را در ظرفی
یا در کاغذ بنویسند و با روغن بشویند و در گوش چکانند به شود
و دیگر درد گوش علاج درد با گوش این دعا بنویسند صحت یابد
و اگر هر طرف آماس کرده باشد به هر دو طرف بنویسند بسته شود و دعا این است

اره گرگر شوات بلا رحما طلت ز و س سیا ملک

علک رحیم بحق استغنی حیطا یا الله یا کریم
یا رحیم دیگر زرنیخ سیاه با آب لب نبد در بنا گوش طلا کنند رفع گردد

بگیرد

فصل دوم در
مجرب **علاج تخلخل دهن** اگر دهن کودکان تبخال باشد و متغیر
سرخ شده باشد بگیرد زرد ریشه سفید مقدار یک درم باندازه
طفل آب کرده بخوراند برطرف شود و تبخال دیگر بگیرند زرد
زرنیخ و دوا رسیقل و پوست انار و بلیله همه را برابر صلایه
کرده در آب جوشانند چنانچه آب نماند صاف کنند و هر روز
لحظه لحظه مضمضه کنند تخلخل دهن به شود و بیخ دندان محکم
کرده و درد را نشانند دیگر بگیرد نمک سنگ و با شیر
گوسفند سیاه حل کنند و در بینی چکانند به هر درد که باشد
نیکو شود **فصل سیم در علاج بوی دهن** بگیرد هلیله سیاه
قاقله؛ عود؛ مصطکی؛ زعفران؛ مشک؛ گل سرخ
۲ درم ۲ درم ۱ درم ۱ درم ۲ درم ۱۴۰ ۱۱۱۳
همه را صلایه کرده با آب سرد جهار ساخته بوقت خفتن
یک حب را در دهن کرده و بخوابد بوی دهان بکلی رفع شود

فصل چهارم در علاج زبانی که در درون آن مثل تخم خشخاش
برآمده باشد بگیرند زنجبیل و فلفل دراز و فلفل گرد و ورد
از هر یک یک درم در شغال زبان گسته و صلایه کند و بعده
نک درم آهک سرد را با آب حل کرده تا سه روز بر روی
زبان طلی کند و از صباح تا چاشت مداومه نیکو شود
دیگر بگیرد زنجبیل خشک یک درم و در دهن انداخته بخاید
و شیره او فرو برد نیکو شود فصل پنجم در حلق و آواز
که گرفته باشد بگیرد انگوره با آب حل کرده بخورد حلق
و آواز صاف شود دیگر بگیرد امله و نبات صلایه
کرده با شیر گاو بخورد گرفتگی آواز را ببرد و چشم را روشن
گرداند علاج ناسور و خنازیر بگیرد شاخ و سم ماده گاو
و کفش کهنه را بسوزد و صلایه کرده بعده بگیرد روغن کنجد و

دردیک

در دیگ انداز و جوش بکوشد آنچه از آن خیزد و سام ابرص
در آن روغن بکوبش آنچه انداز و این هر سه خاکستر صلایه
کرده را در اصل روغن کند چون سام ابرص سوخته شود
دیگ را فرود آرد و روغن را نگهدارد و باسلیقه
هر روز در موضع ناسور و خنازیر طلی کند اگر تا سینه
رسیده بچه شده باشد رفع کرده دیگر در عضوی که خنازیر
برآمده باشد این نقل را بنویسد بگردن 
الوالح فصل ششم در علاج غوغو کلو چون وقت
غروب آفتاب شود کاسه پر آب کند و کارد فولادی
بر دارد و این دعا سبعة بار بخواند و در هر بار دمد
بر آب دمد و کارد را در آب بگرداند بر حلق غوغو
مالد با کیفیت چنین کند بنوان خدای تعالی برطرف شود

دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اذهب
عنه الریح من السحاب النور ونورة الله تلالا من کل
داء ادخل او جلد او لحم او عظم بحق سلیمان بن داود
برحمتک یا ارحم الراحمین اگر کسیرا غوزه بادامی
در گلو پیدا شود این دعا را نویسید در ریسمانی که دختر نا
رسیده رشته باشند در دعا پیچیده بر گلو بندند بفرمان
خدای تعالی نیکو شود و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
سراج سمسی ساح ملیه یا حلیم یا علیم اللهم
یا بایذ یا کاذ بحق محمد ان الوحی **فصل هفتم در علاج رنج بغل** بگیرد
مرداسنگ و آهک برابر حل کرده بگلاب در بغل طلا
کنند تا یک هفته رفع شود و دیگر مشک صندل سفید مرداد
سنگ هلیله کرده با شانزده درم آرد جو همه را در گلاب حل کرده

تا ده

تا ده هفته در بغل نهند هر روز مالد بوی بغل برطرف شود
و دیگر تخم سفید با خون شتر حل کرده در بغل طلا کنند تا چند روز
بوی بغل رفع شود و دیگر زنجبیل و مرداسنگ بگلاب حل
کرده در بغل طلا کنند رفع شود و اگر بوی بغل قوی باشد چنانکه
خون ظاهر شود و گوشت بغل سست شود در حال شکم از زنجاب زنند
و خود برهنه شوند و در وده کرم را در زیر بغل گرفته در جای
گرم بنشینند چنانکه باد باد نرسد تا یک پاس روز بعد از آن
با آب گرم شوند بعده صندل مالند بفرمان خدای تعالی
بکلی رفع شود **فصل هشتم** در علاج دنبل و دیگر
جراحت اگر کسی را دنبل شود سرگین شتر بجای حل کنند
و گرم کرده بر دنبل بندند در حال پخته شود و سر کند و
بر آید و دیگر مرهم دنبل آنست نخاب سفید انسان تقیه

ساختن مرهم انکه روغن کنجد موم سفید مرداسنگ
۸ درم ۱۰ درم ۳ درم
سفیده تخم مرغ با موم و روغن گداخته ممزوج ساخته القدر
درست مالند که بطریق مرهم شود و بعده بدنبل طلا کنند
دیگر هر جراحتی را که دهن بسته کرده خواهند که کشوده گردد
موم او برده دیگر بید زرد چوبه را کوبیده و قدری
اهک با آن ممزوج سازند و با روغن بادام تلخ بیامیزند
و در دهن جراحت مالند ساعتی که ماند دهن جراحت
کشوده گردد دیگر جهت تنگی جراحت که هیچ دارو دفع نشود
بگیرند قدری زنجبیل و قدری گل سرخ بگلاب حل کنند چهار
روز پیاپی در روز طلا کنند نیکو شود دیگر بر کبوتر بیاخته
کوبیده و صالکر از آن را با روغن کنجد مرهم سازند و بر زخم ها
نهند بهبود دیگر زخم و جراحتی که هیچ چیز نیکو نشود سام ابرص را

باروغن

باروغن بادام تلخ بریان کنند تا بسوزد و بعده روغن را صاف کنند
و در موضع جراحت طلا کنند به شود دیگر سنگ جراحت را
با آب بسایند اگر آب او سفید مروق آمد آن سنگ را
با کاسه تر بسایند و در جراحت بپاشند زود به شود
دیگر تخم سفید کنه را بسایند و در جراحت ریزند زود
نیک شود

باب چهارم در معالجه بار حمل برداشتن

و دوانیدن کیفیت آن روایت صحیح است از سلیمان پیغمبر
علی نبینا و علیه السلام که دختری داشت و شوهر داده بود
چهل سال برآمده بود و او را هیچ فرزند نمیشد حضرت
سلیمان از بهر علاج بود با روزی نیکو دجله دیوان را
بر پای ایستاده کرده از ایشان پرسید که سبب چیست
که فرزند از او زاده نمیشود دیوان را بر پای خاست

هر زنی که گوشت باز و مغز گنجشک
بجوشانند و بخورد در وقت بار
بگیرد
اگر کسی را زهر داده باشند
گوشت باز را بریان کنند و
بخورد به شود

دیگر علت در زنان می باشد که سبب آن فرزند نشود
یکی از سبب باد بجز زنی که در زهدان او باد باشد نشانی
دارد چون مرد با او صحبت دارد او را انگشت درد گیرد
علاج آنست که بگیرد زهره ماده گاو سیاه و زهره بط
آنرا هردو با هم خلط کرده در پنبه نهد و شافه کند بار گیرد
دیگر هر زنی را که در زهدان او زرد باشد نشان آنست که
چون مرد با او صحبت کند او را انگشت درد پهلو گیرد علاج
آنست که بگیرد کندر و هلیله و بلیله و آمله و صمغ عربی همه را
صلایه کرده با زهره ماده گاو حل کند و در پنبه شافه سازد
بعده با مرد صحبت کند بفرمان خدا بار گیرد دیگر هر زنی
زهدان گوشت شده باشد چون مرد با او صحبت کند او را اندر
دهان گیرد علاج بگیرد زهره زاغ آبی یا زهره بط

هرکدام

هرکدام باشد و زهره گاو میش یا زهره گاو و قرنفل همه را
حل کرده در پنبه کند و شافه سازد بعده با مرد صحبت کند
حتما بار گیرد دیگر هر زنی را که در زهدان گوشت
زیاده شده باشد چون مرد با او صحبت کند او را درد
ناف گیرد و آب سرد سفید و اگر افتد بچه دران
زند سبب آنکه [illegible] باشد علاج بگیرد زهره گاو
ماده سیاه و زهره کنجشک خانگی و زهره کرکس یا بله
از دهن او با بیرون می آید همه را ممزوج کرده در پنبه
شافه سازد و در شب بر خود بردارد و بعده با مرد صحبت کند
حتما بار گیرد و دیگر هر آن زنی را که حیض بسته بود
چون مرد با او صحبت کند زن را انگشت درد سینه
پیدا شود علاج زهره کنجشک خانگی و زهره کرکس سیاه

و زهره روباه همه را حل کرده و در پنبه شیافه سازد و با نه روز
نبوده با مرد صحبت کند بار گیرد دیگر هر زنی را که آفت
دوران و درمان رسیده باشد علامت آنست که چون
مرد با او صحبت کند زن اندکی ناخوش شود و
او اندکی بسوزد و شیخ آرد با اراده کند و چون ایام
حیض بیاید حیض او تنگ نماید و مایل بسبزی بود
علاج آنست که آنچنین کند که آنرا زن باول حیض
بیامیزد و همه ازان بر ناف بر خود نهد و هم دیگر
کف دریا و چون بر خود کشد و بعده شیر خر باول حیض دوان
آب که کف دریا آغشته بزوج سازد و بخورد و بعده با مرد
صحبت کند بتوان خدای تعالی بار گیرد علاج دیگر خود
و کرانه و در گچه بطور روایت آثار از هر یک عمل کرد
چه

همه را حلابه کرده بهم بیامیزد و شافه سازد و بار گیرد و تواند
خانی الزایا دیگر حکما گفته اند که اگر زن ناشتا روز
آب بخورد و بعده با حلال خود صحبت کند در حال بار گیرد
دیگر سرگین بار را با شراب حل کند و بعده با انگبین
بیامیزد و بخورد و زن غنیمه دهند و مرد با او صحبت کند
بار گیرد دیگر منوساق خرد و مغز گنجشک خاخ و دو چشم
شیره و قدری سرگین پس همه را بهم بیامیزد و ازان شافه
سازد و زن هر شب تا ازان ماه سب بخورد در داود
و شب چهارم با حلال خود صحبت کند حامله شود دیگر گرد
سرگین مار و تخمه کلنک و تخم و گوش و قدری فرنگ خالص
همه را حل کرده شافه سازد و هر شب تا زن بخورد و
و شب چهارم با مرد صحبت کند بار گیرد دیگر از خرف

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر زنانکه فرزند نزاد
بر عنوان نویسند و طالب حمل بوده باشد با خود دارد
البته حامله شود دیگر هر زنانکه این دعا را با خود دارد حامله
شود و فرزند آرد دیگر درختی که بار نیاره ببندد تواند حاصل
بار گیرد دعا اینست هو هو هو هو هو هو
هو هو الله الله الله الله الله الله
الله الله حی حی حی حی حی حی قیوم
قیوم قیوم قیوم قیوم قیوم قیوم قیوم قیوم
وصلی الله علی محمد وآله اجمعین دیگر زنانکه بچه نشده باشد
این حروف را بر جامه ویا کاغذ حریر نویسد و بر بالای
ناف بندد و بعد از حیض با مرد صحبت کند در حال حمل گیرد
بسم الله الرحمن الرحیم علی علی علی علی علی علی له له

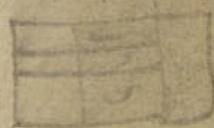
له له له له ه ه ه ه ه ه ه ه لس لس
لس لس لس لس حی حی حی حی حی حی
سر آهیا آهیا آهیا یا الله قدوس قدوس
قدوس دیگر این تعویذ را در روز پنجشنبه بکاغذی
یا ظرفی بنویسند و زن عقیمه بود از آنکه از حیض پاک شده باشد
بشوید و آب آنرا بخورد و مرد با او صحبت کند در حال
بار گیرد بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا رحمن یا رحیم
یا ستار یا غفار یا الله یا صمد وصلی الله علی محمد
وآله اجمعین دیگر زنانکه بچه نشود این تعویذ را بکف
زعفران بنویسند و بر بازو راست او ببندد تواند حامله گردد
بسم الله الرحمن الرحیم علی علی علی علی علی علی صمد صمد
صمد صمد صمد صمد ود ود ود ود ود ود

اراه اراه اراه اراه آهیا آهیا آهیا آهیا اب الامر
قدوس قدوس قدوس قدوس قدوس قدوس
قدوس الله القدوس ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
ر ر اه اه اه اه اه اه اه و اگر از آثار و علامات
ظاهر بوده باشد که فرزندی که در رحم است دختر است
این تعویذ را بظرف چینی بنویسند و بشویند و آب را بخورد عورة
دهند بفرمان خدای تعالی پسر شود بسم الله الرحمن الرحیم
یا ذکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل
سمیا اگر حمل او کمتر از چهار ماه باشد و شوربچه در شکم
نیامده باشد این ۹ وفقها را در پهلوی چپ عورة بنویسید
بفرمان خدای تعالی البته پسر شود بسم الله الرحمن الرحیم ولو ان
قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به

الموتی

الموتی بل لله الامر جمیعا دیگر اگر ناف خرگوش با خایه
خرگوش دیگر خشک کنند و بزن نازاینده بخوراند
اگر مرده نر باشد آن زن پسر حمل گیرد و اگر کم باده باشد
دختر حمل گیرد دیگر اگر خواهند که حامله پسر زاید بگویند
حامله را تا غسل کند باید که حمل او کمتر از سه ماه باشد
در روزهای حمل او روز باشد در پهلوی چپ عورة این آیات را
بنویسند و در وقت کوش مرد و زن روزه دار و باوضو
باشند و مرد در وقت کوش رو بقبله باشد بسم الله
الرحمن الرحیم لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته
خاشعا متصدعا من خشیة الله بسم الله الرحمن الرحیم
ولو ان قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض
او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا دیگر اگر اشتها نکند مرد

گوسفند گرگ ربا بگیر عورت خود آغشته سازد تا خوب تر شود
و بعده ذبح کند و با خون آن گوسفند خطی بچهار طرف خانه
با انگشت شهادت و میانه بکشند و این تعویذ را بنویسد
و بجاذوی زن خود بندد امید از کرم خدا آنست که فرزند آورد
کاند بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله الواحد الصادق من
شر کل طارق بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء وهو السمیع العلیم بسم الله
تو دیک والله یشفیک من کل داء یو ذیک
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا
یزید الظالمین الا خسارا اگر عورت را درد زه در مانده
باشد این شکل را بنویسد و بران چپ او بندد بفرمان
خدای تعالی در حال بار بنهد و خلاص شود تجربه رسیده است



دیگر

دیگر این شکل که نبشته بزعفران آب
بار نشسته بنویسند و بر ناف

ب	ک	ط
ح	م	ر
ح	ا	ر

ح	و	ط	ب
ه	ر	ر	ھ

حامله بندد در حال حمل بنهد و خلاص شود **باب پنجم**
در علاج اسقاط حمل و رفع حمل بکند و عورت پیش مار دور زیر خود
دود کند حمل بیفتد دیگر چوبه را که سند عورت شافه کرده
کوه برکرد حمل بیفتد دیگر اگر زن استین جواع گشته
شده باشد بروید حمل بیفتد اگر ترکیبن خرکوش با شکم او همراه زن
کند و بچه بیفتد از دو اگر بچه در شکم مرده باشد بر کنار شود
دو اگر با خود دود حکم دارد دیگر اگر زن ادول شتر کرده برگل
کند دیگر اگر کردم رفته عورت در کفته بحمده برم کند و بجوان
در نخوره کرده با خود و شده باشد اوام که این در زن او دست
حمل بکند و بسیار مجرب است **باب ششم** در علاج افزونی سیر عورت

بگیرد زیره سفید دانه و برنج و شیر ماده گاو و جوریه کند و هفت
روز با نبات ناشتا بخورد چندان شیر بهم رسد که سه بچه را تمام
بس شیر تواند داد دیگر آنکه سوره یس در کاغذ نویسند و با آب
بشویند و زنی که کم شیر باشد بشویند آب آن را بخورد و آن
دهند تا سه روز دیگر اگر شیر در پستان او خشک شده باشد برای
مدرار شدن شیر در پستان او روان شود و دیگر که گوز
مجرب زعفران بنویسند و با آب بشویند و زنی که کم شیر باشد
بخورد تا شیر در پستان او بسیار شود منفعت از طب
عین الحیوة دیگر بگیرند منونیه دانه و صلایه کرده قدری
و قند با نبات بسایند و با شیر ماده گاو حریره پزد و زنی
که کم شیر باشد وقت صبح بخورد و هر شب چنین کند الا
که هفت چنان شود که چهار طفل را بهم او شیر تواند داد

باب

باب هفتم در علاج دراز و سخت کردن ذکر

فایده او آنست که نطفه را در رحم تواند رسانید و عورت را
نیک خوش آید و راغب گردد بگیرند پیه شیر نر و ذکر را طلا کنند
سخت و قوی گردد دیگر بگیرند خراطین و او را خشک کنند
و صلایه کرده با روغن کنجد حل کرده بر ذکر طلا کنند اول ذکر را
با آب گرم نیک بشویند تا سرخ شود بعده این روغن را
صبح و شام بر ذکر طلا کنند و در طلا کردن ذکر را نیک بشوید
اگر نطفه چنین کند ذکر سخت و دراز و سطبر گردد و دیگر بگیرند
خصیه خرگوش در وقت جماع در کمر بندد تا او در کمر باشد
انزال نشود و خوب است دیگر بگیرند زهره گاو و دینار
نرگس و مویز و حب ... همه را بکوبند و در زهره گاو حل
کنند و بر ذکر طلا کنند چنان سخت گردد که تا در آب سرد

تا بند در نشیند دیگر بگیرند سیر کاشی و چند روز ملازمه
تا کنند و بود و هر روز ده بار بر ذکر طلا کنند و هر بار با آب
گرم بشویند تا فرج شود بسیار سخت و ورک بود

باب هشتم در علاج تنگ ساختن فرج عورت که مثل باکره
در حین جماع لذت دهد بگیرند استخوان جد بر دکا و خالص
و گلنار و پوست پیچ بیخ مازو انار دانه و موی سر گنجشک
خاگ از هر یک یک مثقال همه را خوب بسایند و شافه سازند
و زن نگاه بر دارد تا هیاس روز بعده فرج خود را با آب
گرم بشوید چون دختر بکر شود دیگر بگیرد مازو و گلنار و زاج
مثل روغن خالص همه را بسایند و شافه بود و زن نگاه در بر گرد
چون دختر بکر گردد دیگر بگیرد شیر مادیانه که اول بار کره
آورده باشند و گل ماش در آن انداخته بجوشانند تا خوب

دانه

رفته شود و گل ماش را در سایه خشک کنند و باز بهمان شیر
تر کرده در سایه خشک کنند تا ده مرتبه بعده زن از آن
گل ماش شافه ساخته بر خود بر دارد تا ده پاس و از آن
دور کند و فرج خود را با آب گرم بشوید چون دختر بکر
گردد دیگر بگیرد مغز کدو و بیخ و تخم مورد همه را خوب حل
کنند و زن بفرج خود طلا کند تا خشک شود بعده پاک کند
و هر بار باید تا سه روز چون دختر بکر گردد دیگر بگیرد زاج زرد
و حلیله کرده از حریر نگاه دارد و در پارچه سفید شافه سازد
و بخود بر گیرد بعد از ده ساعت از خود دور کند و با آب
گرم خود را بشوید و بجامه پاک کند چون دختر بکر گردد
دیگر برگ گله بیخ مورد و پوست زن بر خود بر دارد و بجامه
پاک کند چون دختر بکر گردد دیگر بگیرد شیر مادیانه که اول روز

کره آورده باشد چنانکه کره خورد از شیر بادیان کوفته باشد
بگیرد مر کرکم صلایه کرده با آن شیر ممزوج سازند و در پارچه
شافه کرده عورت گو در بردارد و تا دو ساعت و بعده چند روز را
با آب گرم شو بچه جامه پارچه سفید خود را پاک کند
مثل دختر باکره گردد چنانکه در وقت دخول بدشواری میسر شود و دیگر بگیرد
پوست انار و در آب انداخته بجوشانند بعد از آن
کرباس کهنه در و اندازند و چندان بجوشانند که تیره
گردد و این پارچه کرباس تنک رنگ گیرد بعده از
دیگ بر آورده در سایه خشک کنند و از این پارچه
عورت شافه کرده تا یک ساعت گو در بردارد بعده
بدر آرد چون دختر باکره گردد دیگر بگیرد پوست انار
و پیچ سنبل خوب صلایه کرده از جامه گذرانیده شافه

کند بعده قوت از طب نطفی دیگر بگیرد زبان زاغ
سیاه و تخم ادو سوده با روغن تازه بیامیزد و
بر ذکر طلا کند گشاده شود و قوت باه دیگر بگیرند
غلیواج را خشک کنند و بعده بروغن یاسمین بیامیزد
و بر ذکر طلا کند گشاده کرده و مجامعت را قوت دهد قوت
از طب انگیزد **باب چهارم** در اغذیه که باه بیفزاید
و منی را زیاده گرداند بگیرد بیضه مرغ ده عدد و بشوربه
و درس و سفیده را با شیر گاو ممزوج کند بعده بست ادام
پیاز خوب ریزه کرده در آن داخل کند و بست ادام آب
و بست ادام آب زنجبیل تر و اگر نباشد زنجبیل خشک
را جوشانیده آب آن را بگیرد و ده ادام آب لوبیه و انیسون را
یکجا کرده با روغن گاو ممزوج ساخته در دیگ انداخته بپزد

و قرنفل دارچینی بسباسه مصطکی کرد همه را صلایه
۵ درم ۳ درم ۳ درم ۳ درم
کرده در وقت روز داروی را داخل کند و با نان فطیر
بخورد این ادویه را حکما از برای حضرت سلیمان ساخته
اند بسیار مجرب و آزموده است دیگر بگیرد لوز
خوب که هر دو پر بجا آورده باشد آنقدر که تواند تسبیل
کند و پاک کرده بند بند جدا کند و با روغن گاو بریزد
دیگر بگیرد دو سیر پیاز سفید ریزه کند دیگر بگیرد
لوبیای سرخ پاک کرده نیم کوب همه را در دیگ کرده اند
کند دیگر بگیرد دارچینی خولنجان فلفل همه را صلایه
۳ درم ۱ درم ۱ درم ۳ درم
کرده در دیگ اندازد و با نان فطیر بخورد بسیار
لطیف و گوارا سخت کند و منی بیفزاید و گرده را
قوی گرداند و چندانکه خواهد صحبت تواند کردن را

تمّت

نقصان نباشد و اورا قوت دهد و نشاط آرد دیگر
بگیرد پانزده مثقال فلفل و با نمک شیر در دیگ
اندازد و بگذارد تا شیر تمام برطرف شود پس از آن
فلفل را برآورده در سایه خشک کند و صلایه کند و
هم وزن آن نبات صلایه کرده هر روز چهار شش مثقال
بخورد تا هفته اگر صد زن داشته باشد همه را خوش شود و اولاد گردد
دیگر بگیرد منور گنجشک ... و در روغن طلا کند قوت عظیم
پیدا شود دیگر بگیرد پیه آهو و با عسل بیامیزد و در آتش
بگذارد و در روغن طلا کند قوت عظیم پیدا شود دیگر حلبت
دیگر بگیرد منو قوزه و با شکر بخورد قوت عظیم در او
پیدا شود و جایگاه ضعف توان کرد دیگر بگیرد زهره
بامبر با اشتر عسل کرده و در روغن طلا کند در حال ... شود

دیگر حمود شونیز دانه و با انگبین بروغن مالند زود برخیزد و ذکر بدارد
دیگر بگیرد انگوزه و با سفیده بیضه مرغ چند روز نهار بخورد اگر
قوت شهوت برطرف شده باشد چون جوان تازه بالغ شده
گردد دیگر تخم زردک و تخم ترب صلایه کرده با روغن گنجد
بر ذکر مالند ستبر و اطراف کند دیگر بگیرند زهره گاو
با پیاز نرگس و عاقرقرحا و مویز همه را بکوبند و در زهره گاو
حل کرده بر ذکر طلا کند سخت گرداند چنانکه ضعف جوان
گردد و باد دیگر آب برد بر دو بریزند و نشینند دیگر بگیرند
یکمن زردک و خار از میان او دور کنند و در دیگ کنند
و دو من شیر و ده سیر روغن مجموع را در دیگ اندازند و
بجوشانند تا ده سیر شیر بماند بعد از آن بگیرند جوز عاقرقرحا
۳ درم ۳ درم ۳ درم
زعفران افیون مصری تخم خشخاش مصطکی خولنجان
۳ درم ۳ درم ۳۰ درم ۱۰ درم ۱۰ درم

۱۸۱

همه را صلایه کرده در دیگ ریزند و فرود آورند و سرد
کرده در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز نهار بخورند قوت
صد مرد جوان ظاهر کرده دیگر بگیرند عود مصطکی
۳ درم ۱۵ درم
عاقرقرحا و فلفل زعفران جوزبوا الونج
۱۰ درم ۱۰ درم ۳ درم ۵ درم ۳ درم
فلفل گرد و دار فلفل مشک همه را صلایه کرده نگاه دارند
۶ درم ۳ درم
بعده بگیرد یکمن گلاب و بجوشانند چنانکه ده سیر گلاب بماند
و این ادویه همه را اندازند بعده ده سیر عسل داخل کنند و در
کرده نگاه دارند و هر روز نهار ده درم بخورد قوت چهل
مرد ظاهر شود و سرد مثانه برود و گرم کند و گرده را
قوت عظیم دهد دیگر پنج سیر نبات جلاب کرده
بقوام آورند و این ادویه را داخل نمایند تا حسن و فلفل
۱۰ درم ۱۰ درم
ماردان عود سازج هندی همه را صلایه کرده
۱۰ درم ۱۰ درم ۳ درم

و در عسلی که بقوام آورده ممزوج سازند و دو کف را هر روز
و در شیشه کرده نگاه دارد و هر روز یکدرم بخورد چنان دوست
گیرد که در شبی بیست عورت را خشنود تواند کرد و داروی دیگر که باه
روان شود و گرده را قوی گرداند و منی را بسیار کند اگر
کسی را ذکر سست شده باشد و در مباشرت عاجز گردد
این ادویه را ساز کند و هر روز آنقدر که تواند بخورد بسیار
نافعست تخم زردک و تخم ترب و تخم شلغم و تخم جزر
از زنجبیل و موصلی سیاه و فلفل دراز و قرنفل و عاقرقرحا
و خولنجان و کبابه و دارچینی و لسابه و جوزبوا از هر یک
یکدرم و مغز پسته پنجاه درم و مغز چلغوزه پنجاه درم همه را
صلایه کرده و با سه چندان ادویه عسل بقوام آورده داروها را
داخل کرده معجون سازد هر روز بخورد بعد ده ماهی سقنقور

ماده

فایده دهد دیگر شیر را بهم دوا اوقیه جماع در حجب
نهد از مجامعت مانده نشود و امساک انزال باشد دیگر
خصیه خرگوش را سوراخ کند و در کمر بندد تا از کمر کشاید انزال
نشود دیگر بگیرد زنجبیل و دارچینی و خولنجان و جوزبوا و قرنفل
و دارفلفل و عود و صندل و هلیله زرد و جبیبه و فلفل کرده قاقله
و مشک یکدرم و زعفران دو درم و وزن داروها یکی گرداند
هر یک بیست درم همه را صلایه کرده چهار مقدار ادویه
عسل خالص را بقوام آورده معجون سازد و هر روز نهار یکدرم
بخورد در باه قوت عظیم دهد و رنگ را صاف کند و دردی
رود اندام دفع کند و قولنج و ناسور را دفع گرداند و درد
و جذام را برطرف کند حافظه را زیاده کند و منی را زیاده
کند دیگر بگیرد قاقله و کندر و لسابه و فلفل دراز و زنجبیل

و سنبل از هر یکی سه درم و روغن بلسان هفت درم و عنبر
هفت درم همه را صلایه کرده در روغن بلسان بگدازند و هم
وزن ادویه شکر سفید آمیخته کنند و با عسل معجون سازند هر روز
بنهار سه درم بخورند قوت حافظه زیاده شود و باه بیفزاید
و چهره را صاف کند و فرح آرد و شهوت زیاده شود و
منفعت دیگر بسیار بخشد دیگر بگیرد میوه دانه سعد
[illegible] درم
و [illegible] را صلایه کرده بعده بگیرد [illegible] روغن کتان [illegible]
و داروها را در روغن اندازد و بعد بر ذکر مالد چنان که از آن
نگاه دارد ده دختر توانه کرد دیگر بگیرد فلفل کرده [illegible]
زرد و هر دو را صلایه کرده در عسل انداخته بنهار [illegible]
مداومت نماید قوت [illegible] کند و منی بیفزاید دیگر [illegible]
زیاده شدن منی بگیرد جوز [illegible] و سنبل با شکر سه روز بنهار
بخورد

بخورد منی زیاده شود و باه بیفزاید آورده اند که حضرت
سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه السلام هشتاد زن داشت هر روز
بیست بیضه مرغ بنهار چاشت میخورد و در هر بیضه یک درم
فلفل کرده و یک درم زنجبیل و یک درم دارچینی و یک درم [illegible]
صلایه کرده داخل ساختی و هر شب با چهل زن صحبت
داشتی **باب یازدهم** در ادویه لذات مباشرت
مردمان بگیرد [illegible] سفید را با عسل حل کرده [illegible]
ساخته در ذکر مالد لذت تمام یابد دیگر بگیرد زهره [illegible]
در وقت مجامعت بر ذکر مالد لذت بسیار یابد
دیگر بگیرد عاقرقرحا و موثر و عسل همه را برابر با عسل
حل ساخته بر ذکر مالد و [illegible] کند تا خشک شود بعد از آن
مجامعت کند زیاده از حد لذت یابد دیگر دارچینی

در دهن گرفته نگاه دارد وقت جماعت بر ذکر مالد لذت
بسیار یابد دیگر بگیرد فضلهٔ کبوتر و مازو بگیرد سنگ
سوده کرده با عسل مصفا کرده بر ذکر مالد و زن را نگاه دارد
تا خشک شود و بعده با زن صحبت کند زن شیفته او گردد
و لذت بسیار دریابد دیگر بگیرد کافور و سیماب و دوده
و تخم تاتوره سوده با فضلهٔ کبوتر همه را یکجا حل کرده بر ذکر
طلا کند با هر زنی که جماعت کند هر دو زن بسیار لذت
مت کرده دیگر بگیرد خون خروس و زهره زاغ سیاه
با روغن کنجد حل کرده بر ذکر مالد و دو ساعت توقف کند
و بعد از آن با هر زنی که جماعت کند هر دو را لذت بسیار
حاصل شود دیگر بگیرد دارچینی و کبابه و زنجبیل صلابه کرده
با شهد گلوله کند مقدار یک درم وقت جماعت که از آن

چهار در دهن اندازد و از آن لعاب دهن بر ذکر مالد
زیاده از حد لذت یابد دیگر بگیرد تخم انگوره دو دو
عسل حل کرده بر ذکر مالد با ملعقه دراز و قوی کرده اگر
انگوره در سه روز ذکر مالد سخت شود تریخ دیگر بگیرد
زهره گاومیش ماکاو و با ارل گاو حل کرده بر ذکر مالد
در وقت جماع هر دو لذت بسیار یافت کرده دیگر بگیرد
قرنفل و زعفران و عاقرقرحا برابر همه را صلابه کرده و در تأنی
مشک یار کرده با عسل گلوله سازد و در وقت جماعت
که از آن در دهن اندازد چندان لذت طرفین را
حاصل شود که حساب عقل گرفته کرده دیگر بگیرد شیر آهو
و با عسل آمیزد و وقت جماعت بر ذکر مالد از حاجت
هر دو بیهوش کرده دیگر بگیرد دارچینی و عاقرقرحا و کبابه

در کحل برابر همه را صلایه کرده و بچه با عسل بپا برد و دف
مجامعت بروز کند چنانچه لذت یابد که هرگز هیچ کس
کرده نه دیگر بگیرد مازو و دو مازو و قرنفل همه را صلایه کرده با شراب
بجوشانند چنانکه نصف حصه او بسوزد و یک حصه بماند بشراب گرم در ظرف بچه
دیگر دخیه خونه را درد کند و دماغ را نیز کند سر زن چنین کند
دیگر بسیار سخت کرده و در بجه سر را شقه هم کرده و از زن
و ازین آب بشراب گرم در بچه شانه ساخته بردارد و آن آنرا که
و درین آب بشراب گرم نشیند چون دختر بکر گردد بفضل الله
بحر **باب دوازدهم** در خاصیت مجربات و مفرحات
و در بیان صفت **فصل اول** در صفت معجون پیغمبر صلی الله
علیه و آله که از حق تعالی بهدیه یافت و این معجون را جبرئیل علیه السلام از
حضرت رسول صلی الله ابن ابی طالب صلوات الله علیه تعلیم فرموده اند

الوز

رسول الله این معجون مقدار جوزی تناول فرمودی و حضرت امیر المؤمنین
فرموده که من این معجون را ساختم آنچه حضرت در منفعت آن فرموده
هر چه ازان دیدم و نسخه را تعلیم فرموده تا اهل الله ازان بهره بردارند
و جمیع اهل مشغول کردار این نسخه را از آنحضرت یادگار مانده است
و جمیع خبر ران را ازین معجون نافع تر نیست هر که این معجون
بخورد برکت هر علتی که باشد ازو دفع کند و هر بیمنی که گردد [illegible]
ان برسد چون پیغمبر صلی الله و صحابه کرام آنحضرت کرده اند هر آینه
از خاصیت [illegible] این معجون [illegible] شفا یابد و حاصل آید
اگر میسر باشد در بیان [illegible] که [illegible] و هیچ [illegible] در این
ونخود زنجبیل خولنجان [illegible] دار چینی
کبابه و فلفل دارفلفل عود ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید
برابر وزن ادویه گرفته بقوام آورده ادویه را داخل سازند و جبه [illegible]

داده فرو داده در کوزه سبز رنگی که اندرون او روغن زده باشند نهند و هر روز بمقدار سه درم بخورد

و حیوان این معجون بجای مفرح مشک تر کشد **فصل دوم** در صفت معجون مسکه

که در زمان ذوالنون مصری حکیم جعفر کرده این معجون را حب الآله

و پادشاهان تحفه یکدیگر می‌فرستاده اند طریق ساختن آنست که آمله

کوبند و بر هر دو من جانوره سپید انقشت حب بار داده در وی

یک حب را بکوزه هر روز یک پیاله شیر در عقب حب کوفته

هر که نگاه دارد که چهره او صاف کرده و حافظه قوی شود

هر که سر او سپید بود نا مدت یک هفته که در اعضای او باشد

سیاه شود و مفاصل او قوی کرده و تشنج در جمله اعضای او رسد

و قوت سینه و باصره و شهوت اندازه باشد و فرح آورد و او را است

هلیله سیاه هلیله زرد بلیله آمله طباشیر خارخشک

۲ درم ۱۲ درم ۱۲ درم ۱۲ درم ۲۰ درم ۲۰ درم

فلفل دارفلفل اندقوری زعفران افیون

۲۰ درم ۲۰ درم ۲۰ درم ۵ درم ۱۴ درم

مرد را گرفته و پخته و در روغن ادا پخته طریق جواب از د

بوده بگیر و دو پنجه درم نبات حلاب کرده بگیرد بقوام

آورده این جوارا در وانه ازد و چند جوش داده فرو

آرد و سپید و شیشه حب نه زده در ظرف چکوی دامر اخته

هر روز یک حب با پیاله شیر بخار بخورد والله اعلم

فصل سیم در صفت معجون مفرحی که از خوردن آن

خوف و حزن و اندوه و غم و بیماری از دل برود و خوشی

در دل پدید آید و تن را فربه کند و دهن را خوشبو کند

و قوت باه پیدا کرده و راحت عظیم بدان اثر دل کند

۱۵ درم

سعد کوفی قرنفل مصطکی سنبل وج زعفران

۱۰ درم ۱۰ درم ۱۰ درم ۵ درم ۱۵ درم ۱۴ درم

افیون فاقله دلاچی جوزبوا راسن مردا

۴ درم ۵ درم ۵ درم ۵ درم

صلایه کرده و در ثقل سر آب اندا خته کوفته شده ... سیر

آب بادیه فرو داورده صاف کرده هفتاد درم
شکر سفید در ان آب ریخته بقوام آورده در کوزه سبز
ریخته هر روز ناهار مقدار هفت درم بخورد بسیار
نافعست دیگر جیر صندل و کافور و عود و جوز بوا
و کبابه و عاقرقرحا و قرنفل و زعفران و بسباسه
و دارچینی و دارفلفل و شیطرج از هر یکی
چهار درم همه را صلایه کرده بیزند و بعده دو وزن ادویه
شکر بقوام آورده داروها را داخل سازند و هر روزه
فرود آرند و هر صباح دو درم و در وقت خفتن از دو درم مشک را داخل کرده
کوفته و بعد از هر خوردن طعام قدری شیر چاشند باه
بیفزاید و این معجون را جوارش سلاطین خوانند و
جوارش گرم نیز گویند فالج و لقوه و اخلاط فاسده

دیارا

دفع کند

باب سیزدهم

در معرفت اوقات
سعد و نحس و اختیار ساعات و فصد و غسل و حجامت و بریدن
و دوختن و پوشیدن و درین باب پنج فصلست

فصل اول

در اختیار وقت ساعات آورده اند که روزی
هارون الرشید بر کشتی نشسته بود و دو کاتب
وزیر کرده وگفت تصنیف کتابی در اختیار ساعات
ترتیب باید داد که در آن عمل رود و در چهار فصل
جهت دولت قاصدان باطراف و اکناف
باحضار حکما و منجمان و فضلا تعیین نمود تا از جهت
در عرض مدتی کتابی درین باب تصنیف کردند
و مسمی باختیارات ساخته نزد هارون رشید بردند و از
مطالعه و اطلاع و امتحان لحظه از خود دور نمیکرد و دائم

آمیری ربع ساعت ماه آن میگردد اسامی نوبه سیمی روز یکشنبه
روز دوشنبه روز سه‌شنبه روز چهارشنبه
روز پنجشنبه روز جمعه روز شنبه دوازده یکشنبه
نیم پاس شمس و یکپاس زهره و یکپاس و نیم عطارد
و دو پاس قمر دو پاس و نیم زحل سه پاس مشتری سه پاس
و نیم مریخ چهار پاس شمس شب یکشنبه نیم پاس
عطارد یکپاس قمر یکپاس و نیم زحل دو پاس مشتری
دو پاس و نیم مریخ سه پاس شمس سه پاس و نیم زهره چهار پاس
عطارد روز دوشنبه نیم پاس قمر یکپاس زحل
یکپاس و نیم مشتری دو پاس مریخ دو پاس و نیم شمس سه پاس
زهره سه پاس و نیم عطارد چهار پاس قمر شب دوشنبه
نیم پاس مشتری یکپاس مریخ یکپاس و نیم شمس دو پاس

زهره

دو پاس و نیم عطارد سه پاس قمر سه پاس و نیم زحل
چهار پاس مشتری روز سه‌شنبه نیم پاس مریخ یکپاس
شمس یکپاس و نیم زهره دو پاس عطارد دو پاس و نیم
قمر سه پاس زحل سه پاس و نیم مشتری چهار پاس مریخ
و شب سه‌شنبه نیم پاس زهره یکپاس عطارد یکپاس
و نیم قمر دو پاس زحل دو پاس و نیم مشتری سه پاس مریخ
سه پاس و نیم شمس چهار پاس زهره روز چهارشنبه
نیم پاس عطارد یکپاس قمر یکپاس و نیم زحل دو پاس
مشتری دو پاس و نیم مریخ سه پاس شمس سه پاس و نیم
زهره چهار پاس عطارد شب چهارشنبه نیم پاس
زحل یکپاس مشتری یکپاس و نیم مریخ دو پاس شمس
دو پاس و نیم زهره سه پاس عطارد سه پاس و نیم قمر چهار پاس

زحل دو ونیم پنجشنبه هم پاس مشتری یکپاس مریخ یکپاس ونیم
شمس دو پاس زهره دو پاس ونیم عطارد سه پاس قمر
سه پاس ونیم زحل چهار پاس مشتری در شب پنجشنبه
هم پاس شمس یکپاس زهره یکپاس ونیم عطارد دو پاس قمر
دو پاس ونیم زحل سه پاس مشتری سه پاس ونیم مریخ
چهار پاس شمس روز جمعه هم پاس زهره یکپاس عطارد
یکپاس ونیم قمر دو پاس زحل دو پاس ونیم مشتری
سه پاس مریخ سه پاس ونیم شمس چهار پاس زهره
در شب آدینه هم پاس قمر یکپاس زحل یکپاس ونیم
مشتری دو پاس مریخ دو پاس ونیم شمس سه پاس زهره
سه پاس ونیم عطارد چهار پاس قمر روز شنبه هم پاس
زحل یکپاس مشتری یکپاس ونیم مریخ دو پاس شمس دو پاس

ونیم

ونیم زهره سه پاس عطارد سه پاس ونیم قمر چهار پاس
زحل در شب شنبه هم پاس مریخ یکپاس شمس
یکپاس ونیم زهره دو پاس عطارد دو پاس ونیم قمر
سه پاس زحل سه پاس ونیم مشتری چهار پاس مریخ
خواص ساعت شمس در حکمت به کارها و اقامه نمو
کردن جانب شرق تجارت و عقد نکاح و طلب
شغل دیوان از ملوک و سلاطین و آغاز کارهای بزرگ
و بنای عمارت و جامه نو پوشیدن و در بین از اسباب
خواستن و اجاره کردن و زدن خویش و خانه آوردن
و در جماعت اگر در وی مولود شود مبارک بود
و دور از عروض حال السعد پیش و خرد و درد بار
و ماده و در بهاران و تنگ روزی شود و کارهای بزرگ کند

اگر بیمار شود زود صحت یابد و اگر در این ساعت بنده
بگریزد و بتعجیل باز آید چون ساعت بقمر رسد نیک
خانه نو کردن جانب جنوب و شمال و جانب مغرب
مناسب است تجارت و عقد نکاح و وجه داد و ستد
و طلب شغل و عمل و دیدار ملوک و سلاطین خوب
و آغاز عمارت و جامه نو پوشیدن و دیدن وزرا
خوانش و کتابه آوردن و برکت از آن نیکو باشد و اگر
در این ساعت فرزند متولد شود مبارک بود و دراز عمر
و سعید است باشد و عالم و دانا شود و حکومت و
صاحب دولت و دانا و داره و مهربان باشد و اگر
در این روز برده بگریزد زود باز آید چون ساعت بمریخ رسد
نحس است در همه کارها و اگر در این روز فرزند متولد شود

ستمگر

ستمگر و کین باشد و خونخوار و وحشی و آزار و ظالم و سرخ چهره و مایل
مردمان بود و اگر بیمار شود بیم خطر باشد و اگر در این ساعت برده
بگریزد باز نیاید و هر کاری که کند نیکو نباشد چون ساعت
بعطارد رسد از همه کارها پرهیز باید کرد الا دوا خوردن و نهادن
دوا و خوردن نیک است اگر در این ساعت فرزند متولد شود از
دنیا با بهره بود و خوبی بسیار کند و نیک بسیار بیند و گوید
باشد و اگر در این ساعت برده بگریزد نیابند و هر کاری که کنند
ناتمام ماند چون ساعت بمشتری رسد همه کارها را نیک
خانه نو کردن جانب شمال و دیدن ملوک و سلاطین
و آغاز کارهای بزرگ مثل باغ و بوستان و اسباب
لذت و اساس و کتابه آوردن و جامه نو پوشیدن
اگر در این ساعت فرزند متولد شود مبارک بود و دراز عمر

و اگر برده بگریزد دریابند و عوض بسیار شد **فصل دوم**
در حاجات ناخن چیدن هر که روز یکشنبه ناخن چیند
وسوسه پاک گردد هر که روز دوشنبه ناخن چیند دلتنگ
گردد هر که روز سه شنبه ناخن چیند حاجت بخت گردد
هر که روز چهارشنبه ناخن چیند در هر حاجتی روا گردد
و مراد دل برسد هر که روز پنجشنبه ناخن چیند کار بسته
گردد هر که روز آدینه ناخن چیند عزت و جاه او بلند گردد

فصل سیم در احتیاط شناختن که کدام روز
سعد و کدام روز نحس است روایت میکند انس بن مالک
که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که روز شنبه چه
روز است فرمود که روز نحس است و روز دروغ
و انده و غمگین گفتم یا رسول الله روز یکشنبه چگونه است

و خورد و عالم و پارسا و رنگ او گندم گون و بر مادر و پدر
مهربان باشد و اگر در این ساعت برده بگریزد زود بیاید و هر
کاری که کند مبارک و میمون باشد چون ساعت زهره
رسد بنوبت همه کارها را خاصه سفر کردن و تجارت
کردن و عقد و نکاح و خرید و فروخت و طلب شغل از بزرگ
و بنای عمارت و باغ و دوستان و اهل نشاندن و جامه
نو پوشیدن و بر هم زن خواستن و کتابت آموختن اگر در این
ساعت فرزند متولد شود مبارک بود و دراز عمر و خوب
روی و سرخ و سبز رنگ بود و با مادر و پدر مهربان باشد
و اگر در این ساعت برده بگریزد زود باز آید چون ساعت زحل
برسد از همه کارها پرهیز باید کرد زیرا که ساعت نحس است
اگر در این ساعت فرزند تولد یابد دراز عمر و سیاه رنگ

باید

و نیکو روز خوشست از برای نو کردن جامه که از این
زیراکه شیث پیغمبر صلوات الله علیه در این روز بنا کرد
گفتم یا رسول الله روز دوشنبه چگونه است فرمود که نحس
نحس است حضرت ابراهیم خلیل را در این روز در آتش
انداختند و اخوان یوسف در این روز او را در چاه انداختند
خاتم حضرت سلیمان در این روز از انگشت او تلف شد
و دندان مبارک مرا در این روز شهید کردند و حق تعالی
مرا در این روز غضب خواهد کرد گفتم یا رسول الله روز سه شنبه
چگونه است فرمود که روز خوشست زیراکه در این
روز قابیل هابیل را کشت و کشتن میان خلق او رسم نهاد
گفتم یا رسول الله روز چهارشنبه چگونه است فرمود نحس است
زیراکه فرعون علیه اللعنه در این روز غرق شد و نمرود

هلاک را

هلاک گشت ما را روا خوردن گوشت گفتم یا رسول الله
روز پنجشنبه چگونه است فرمود در این روز حاجات
روا شود زیراکه ابراهیم خلیل صلوات الله علیه بمکان
نمرود رفت حاجت او روا شد گفتم یا رسول الله
روز جمعه چگونه است فرمود روز مبارکست همه
کارها را خاصه زن خواستن و نکاح کردن زیراکه در
روز حوا را با آدم نکاح کردند و حضرت
رسول را حضرت خدیجه را در این روز نکاح کردند از این
سنت شد **فصل چهارم** در غسل کردن هر که در روز
شنبه غسل کند بیمار شود و ملول شود و هر که در روز دوشنبه
غسل کند صحت و میمون باشد و اقبال یار و باید هر که
در روز سه شنبه غسل کند شب او را بیماری رسد و روز

برآورده بود در حال او را ه پیدا آید هرکه روز چهارشنبه غسل کند
نیکو بود و مال فراوان یابد و بر دشمن فیروز گردد و هرکه
روز پنجشنبه غسل کند عزیز و مکرم گردد و در میان خلق او را
عزت فراوان باشد هرکه روز جمعه غسل کند بسیار
کار برآورده باشد و جمله خلق بروی مهربان گردند و هم
زحمت از وی دور شود و هرکه روز شنبه غسل کند البته او را
نفعی رسد **فصل پنجم** در جامه بریدن چنانچه حکیمان گفته‌اند
هرکه روز یکشنبه جامه برد نامبارک باشد و او را غم
واندوه برسد هرکه روز دوشنبه جامه برد تا آن جامه
در بر او باشد هیچ غم باو نرسد و هر روز چیزی یابد که
بدان شادمان شود هرکه روز سه شنبه جامه برد زنگ
شود آن جامه را از وی برده یا گم شود و هرکه روز چهارشنبه

جامه برد

جامه برد و بخندد و میمون بود تا آن جامه در بر وی
باشد دولت و اقبال بوی رسد هرکه روز پنجشنبه
جامه برد و بخندد از فاضل و عالم گردد و هرکه روز آدینه
جامه برد و از غمها بیرون آید و تا آن جامه در بر وی باشد
دولت و اقبال او زیاده شود و هرکه روز شنبه جامه برد
و بپوشد و البته پاک شود والله اعلم بالصواب
باب چهاردهم در خواص اشیای متفرقه هرکه
در چشم گل باشد کف دریا را با روغن پنبه دانه بچشم
مالد دفع شود و هرکه را شکوفه باشد مغل(؟) کف دریا
با سرکه بیامیزد و بر شکوفه مالد و در آفتاب بنشیند دفع شود
و اگر بخورد همین خاصیت دارد و هرکه را استر(؟) باشد
شمل(؟) زنخ را حلیه کند و طلا کند به شود و هرکه را صحه(؟)

ضعیف باشد چنانچه طعام در معده او قرار نگیرد دسته را
با نبات بپاید و ناشتا بخورد طعام در معده او
قرار گیرد و هضم شود و هر که را بلغم بود اگر بسیار بخورد بلغم
را دفع کند و تن را قوی گرداند هر که را سرفه بسیار آید
انجیر را در سرکه ترکند با شیره و در جوارش ناشتا بخورد
سرفه را دفع کند و آواز گرفته را صاف گرداند و اعضا را قوی
گرداند و شهوت بیفزاید هر که را درد شکم باشد بادام را
نرم ساخته با اسپغول ناشتا بخورد درد رفع
شود هر که را پیچ شکم باشد سپند بریان کرده ناشتا بخورد
دفع شود و پیچ را زایل سود دارد هر که را از شکم خون میرفته
باشد سنجد را کوفته با آب سرد بخورد و درد شکم را
بازدارد و هر که را مرض ارقان باشد نیز برطرف کند

هر که را زهر داده باشند پودینه را با شراب بخورد
دفع زهر کند هر که را بوی دهان باشد سنبل بخورد
برطرف شود و چشم را روشن دارد و تشنگی را باز دارد
و دفع غم را و قوت دهد و هر که را خون از بینی بیاید
کافور را بویاند و در بینی کند خون را باز دارد و هر که را
آماس باشد در اعضا رجیع آماس را سود دارد
هر که را درد اندام باشد کشنیز را با نبات بخورد
بخورد سود دارد هر که را درد خواهد در اعضا حرارت در
اعضا باشد کشنیز با سرکه ضماد کند و درد را طرح کند
دفع شود هر که را دهان بچه شده باشد آب کشنیز غرغره
کند به شود هر که را درد معده باشد زیره را بریان کند
و با نبات بخورد سود بخشد و درد شکم برطرف شود

هر کرا در دهن بو باشد پودنهٔ لب جویبار بخورد دهن
پاک شود و هر کرا حبس بول بهم رسد تخم [illegible] دشتی کوفته
نوشیده کرده هر که در خواب بی خود بول کند مغز [illegible] بریان
کرده بخورد بر طرف شود و هر که ثفال سگ بنفشه و ثفال گز
خشک صلایه کرده بخورد علت [illegible] از وی برود
۹ هر که بول خود را ضبط نتواند ثفال پخته بخورد بهتر شود
هر که ثفال با نیشکر [illegible] بخورد با [illegible] معجون کرده
بخورد سنگ مثانه دور شود و سردی را بر طرف کند
هر کرا در خصیه بادی باشد تخم [illegible] بادام [illegible] گل بریان
کرده بخورد بر طرف شود و هر کرا مثانه درد کند و [illegible]
[illegible] بر طرف شود و هر کرا ریگ مثانه باشد [illegible]
گرد کرده [illegible] بخورد دفع شود و هر کرا قضیب سستی کند

سیر را با روغن بکوبانند و بر ذکر مالد سستی را ببرد هر که
تخم ترب صلایه کرده بروغن کنجد بجوشانند و بر ذکر طلا کند
سستی را ببرد و هر که تخم تره تیزک بروغن کنجد بجوشانند
و بر ذکر مالد سستی را بر طرف کند هر که تخم کندر با عسل
بجوشانند و بخورد شهوت افزاید هر که تخم گزر با [illegible]
تخم مرغ [illegible] باشد [illegible] ده دختر صحبت تواند کرد
هر که تخم تره تیزک با زیره بزرگ و [illegible] بجوشانند و بر قضیب مالد سخت
رونق گردد هر که زهره گاو بر قضیب مالد سخت و رونق گردد
هر که را شهوت غالب شود [illegible] تخم ترب با روغن تازه
کوبانند و بخورد و هم بر ذکر مالد قوت عظیم دهد هر که [illegible] گنجشک
با شکر [illegible] بخورد و هم بر ذکر مالد بسیار سخت رونق گردد
و هر که تخم ترب [illegible] بخورد [illegible] لذت یابد هر که
تخم ترب با شکر و فلفل بکوبانند [illegible] حل شود و شب در بام نهد

تا ده ستاره در روی آن کند نو ازان بهار بخورد مرد بسته
ده ساله را گشاید اگر کسی چهار مثقال روغن چهار مثقال موم و چهار مثقال
دارچینی و چهار مثقال زنجبیل صلایه کرده با زرده بیضه مرغ بزند
و سه بخش کرده سه روز ناهار بخورد و در یک پاس شب بره و جگر
تازه بره و مزورا از بیرون حرارت آنچه بچه کم باشد آنچه سه روز ناهار
بخورد چون بار بستد هر که پونه خورد شهوت آمده برزند
که شیر آب و ورد انگشت بر خود تافته سازد چون زخم گراده
برزند که زهره گاو در پنبه گیرد در سیاه گراز در نافت کرده و همچنین
سه چهار زیره بیمه تافته کرده بر خود بر گیرد و بار دارد بچه
کرده برزند که بچه گوزن بر خود دود کند اگر بچه در شکم مرده باشد
بخند برزند که شیر سگ بخورد بچه مرده ازو جدا شود و برزند
که زحمت بچه باشد سرگین اسب بر خود دود کند بچه مرده باز

ازو

ازو جدا شود و دود از سرگین کره سیاه دود کند همین حکم دارد هر کرا
زخم باشد سم گاو را بسوزانند و بر زخم بندد خشک گرداند اگر سیاب
بر روغن نهند بر زخم که سخت باشد نرم گرداند هر که استخوان کهنه
را بسوزد و با شیر زنان مرهم سازد و بر زخمی که کرم افتاده باشد
نهد کرم را بکشد و از سرگین کهنه را حل کرده نهند نکو دارد
اگر سرگین کهنه را نرم کند و با آرد جو خمیر کرده بر ورمهای
سخت نهند نرم سازد و آماس ببرد و درد را ببرد او را بکو
دارد اما تنه بادر اگر بسوزانند خاکستر سرگین
مرغ و زعفران بهم آمیخته بر روغن بر زخم که سخت باشد طلا کند
زود پخته شود و بگشاید هر که خون گاو بر جراحتی که خون آید
بریزد خون باز ایستد هر که سرگین گاو بسوزانند و بر جراحتی که خون را
باز دارد اگر گاو در آب حل کرده و بر بینی نهند خون بینی باز ایستد

انشه
هر که ترب بسیار خورد حکه آرد و خارش اندام پدید کند
هر که پنیر خورد خارش اندام و خوز الیوز آید هر که آب
گز در جوش کرده بمالد خارش رفع شود و اگر زر کرم در تراش خوردن
بجای طعام باشد ترب کرم خشک ناخورد یا بود و سرمه و بلغم
را ببرد و گیس معده را پاک کند اگر تخم ترب زیر جامه او نهند
حیده جامه را بخشد هر که برگ سیر در دهان دارد که گیاه کس زند
هر که را کژدم گزیده باشد سیر مده کرده بر گزیده نهند بهتر شود
وارد هر که را مار گزیده باشد سیر کوبیده بر گزیده بار نهند
زهر مار کار نکند هر که را سگ دیوانه گزیده باشد آب
دهان با برگه بیاخورد و بر گزیده بمالد به شود و هر که را درد
باشد آب ترب در گوش چکانند درد او را ببرد و هر که را کرم
گزیده باشد کژدم را کشته و در آفتاب خشک کند و با

ادهی

روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند کرمی که در گوش باشد را
برطرف کند هر که بنفشه بسیار بوید خواب خوش آید
هر که زهره روباه بو کرده خواب آید اگر تشنه روباه بربانی
کرده بخورد درد پشت را سود دارد هر که را بر دمیکانه باشد
شیر الاغ بخورد دفع کند اگر زهره خرگوش بخورد کسی دهند
بیهوش کرده چون خواهند که بهوش باز آید سرکه بخوراند هر که را
گوش درد کند با بادام تلخ حل کرده چهار قطره روغن گوساله چکانند
سود دارد اگر زهره ماده گاو در گوش چکانند باد را دفع کند
هر که را بوی بغل باشد مرداسنگ با سرکه حل کرده در بغل
مالد نیکو شود و هر که دیوانه باشد زهره خرگوش در مر کند
باد در بینی چکانند نیکو شود هر که را حبس البول بهم رسد نخود بنفشه
بخورد به اگر کسی قبض باشد تخم گل خیری با خوردن هندی بیامیزد

دیگر در قبض خاصیه اگر کسی را دندان درد کند بیخ کبر را کوفته
در دهن گیرد تسکین یابد اگر کسی را از چشم آب رود
سرمه را با کف دریا در چشم کشد نیک شود و اگر کسی را
عضوی برخسته باشد سرمه در جراحت اندازد به شود اگر کسی را
بول یا حیض بسته باشد تخم کرفس بخورد بگشاید اگر کسی را
نفس تنگ شود و سرفه دم کرفس بسیار بخورد دفع شود اگر
ناگاه در ولایتی طاعون پیدا شود و چاره بیخ کوزه باشد دیگران
بگریزند اگر کسی را بیماری باشد که دایم ضعیف و نزار
باشد گوشت خوک را با روغن جوز بریان کند و بخورد
صحت یابد اگر کسی زهره کلاغ در جامه بندد و بر آن خود بندد
هرچند خواهد جماع کند او را هیچ مانع نباشد اگر کسی را
استسقا باشد سه روز شبت بخورد برطرف شود اگر کسی را

ازجهت

از جهت استسقا اندام ورم کرده باشد هر صباح مثقال
تخم ترک صلایه کرده با شیر شتر بخورد برطرف شود هر که
دوازده روز بخورد استسقا برطرف شود و هر که حمل نان
خوردن آب بسیار خورد جگر او گرده و معده را ضعیف کند
هر که طعام ناخاییده خورد معده را سرد کند و آماس پا
و اندام پدید آید هر که تخم ترب بسیار خورد معده را
قوی کند هر که معده سرد شده باشد زیره بریان کند
و با سرکه آمیخته بخورد سردی معده را دفع کند و باد شکم را
ببرد و اگر بسیار خورد معده را پاک کند هر که کاسنی
با کف خورد معده را قوی کند و آب روشنی چشم بار آورد
هر که آب بسیار خورد معده را قوی کند هر که موی گوش
خود دور کند حافظه قوی گردد هر که کف دریا آب کند

و کودک کودن را نه تیزفهم کرده هرکه موی ابرو نباشد
تخم حنا و بسلیه را با روغن کنجد حل کرده در ابرو طلا کند
بسیار شود هرکه موی آدمی تر کند تر کند و برآن نمک
روزنه بالا بیند و سوده اند و هرکه گشنیز خورده خون را قاطع
کند اگر بسیار خورد خون را بسوزاند و شهوت را زایل
دارد اگر کسی را آماس باشد گشنیز را کوفته بر آماس
مالد برطرف شود هرکه گشنیز خورد تب گرم را ببرد
تشنگی را بنشاند هرکه گشنیز خشک را با جلاب خورد
درد سر را ببرد هرکه گشنیز در شکم مرغ پر کند و بریان
کرده بخورد رخنه ریش شکم را باز دارد هرکه گشنیز با نمک
خورد آب ریش دهن را باز دارد و معده را قوی کند هرکه
گشنیز را کوبیده و آب او را به دهن گرفته غرغره کند گیاه دهن را

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس یکتائی را که دانایان فهم و ادراک
بکنه معرفت او پی نبرده بعجز قایل گشته اند که ما عرفناک
حق معرفتک و شکر بیقیاس بیهمتائی را که شاکران
عالم شکرگزاری از عهده شکر نعمتی از نعمتهای او بیرون
نیامده زبان بعذر گشاده اند نظم از دست و زبان
که برآید :: کز عهده شکرش بدر آید :: و صلوات
بلانهایات بر سرور انبیا و شفیع گناهکاران نثر و

ولسوف

ولسوف یعطیک ربک فترضی محمد مصطفی صلعم
و آل و اولاد او سیما اشرف اولیا و سرخیل مقربان
درگاه اله علی مرتضی علیهم الالاف التحیة والثنا بعد
بر ضمایر اولوا الابصار مخفی نماند که چون دانستن اصول
و فروع دین که ارکان ایمانست بر هر بالغ عاقل
واجب حقیر بیقصیر خادم زین العابدین الحسینی
الخادم را بخاطر رسید که مختصری در اصول و فروع دین
و تحقیق مذهب حق سید المرسلین و ابطال مذهب
مخالفین و ذکر قبایح چهار مذهب ان ملاعین بعبارات
واضح تالیف نماید و بتحفه صفویه مسمی سازد تا مومنان
بهره مند گشته ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب
ملایک سپاه مظهر لطف اله خلاصه اولاد ائمه طاهرین

برانداز ظلم و بدعت از روی زمین غلام باعتقاد امیر
المومنین پادشاهی که از جلوسش سریر سلطنت ظل
حق پیداست و شهنشاهی که از معدلتش رونق دین
نبوی هویداست گل گلشن خاندان نبوی شاه صفی صفوی
حسینی موسوی ابد الله ایام سلطنته الی یوم الدین رسید
امید که چون این داعی بجای شیخ مرحوم کادمی چهارده
معصوم معروف و در عتبات عالیات بجاروب
کشی حضرات مصروف گشته بغیر دعا وسیله سوی ائمه
هدی ندارد منظور نظر کیمیا اثر اشرف گرداند و المستعان
و این رساله مرتب بمقدمه و سه باب و خاتمه
مقدمه در آن دو فصل است **فصل اول** در بیان
آنکه ایمان عبارت از چیست **فصل دوم** در بیان دلیل

آنکه

آنکه موجودات را غیر واجب الوجود آفریدگاری هست
بود **باب اول** در اصول دین و در آن پنج مطلب است
مطلب اول در توحید **مطلب دوم** در عدل **مطلب سیم**
در نبوت **مطلب چهارم** در امامت **مطلب پنجم** در معاد
باب دوم در فروع دین و در آن پنج مقصدست
مقصد اول در نماز **مقصد دوم** در زکوة **مقصد سیم**
در روزه **مقصد چهارم** در حج **مقصد پنجم** در جهاد
باب سیم در اظهار حقیت مذهب ائمه طاهرین
و ابطال مذهب مخالفین و مجملی از فضایل حضرت
امیر المومنین **خاتمه** در دلایل لعن ابابکر و عمر
و عثمان و ذکر قبایح چهار مذهب سنیان **مقدمه**
در آن دو فصلست **فصل اول** در بیان آنکه ایمان عبارت

از جهت بدانکه ایمان آنست که اعتقاد کنی بدل و اقرار نمائی
بزبان بهستی ذات خداوند و بدانی صفت چندی را که لازم
ذات اوست که صفات ثبوتیه گویند و چهار صفت
چندی را که ذات او منزه است از آنها که صفات
سلبیه گویند و اقرار کنی که خدا عادل است و از او ظلم
بر نمی آید و آنچه کند محض حکمت و اقرار کنی بدل و زبان که
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و آنچه
بخلایق آورده تمامی حقست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود
و اقرار کنی بامامت حضرت امیر المؤمنین و یازده فرزند
او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و یقین بدانکه آنحضرات
معصومند یعنی از اول عمر تا آخر عمر گناه کبیره و صغیره از ایشان
بوجود نیامده و یقین بدانکه حق سبحانه و تعالی در آخرت همه

مردها

مردها را زنده کرده اند و روح هرکس را ببدن او باز گرداند
و اعتقاد کنی که نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد که فروع دین اند
بر هر بالغ واجبست **فصل دوم** در بیان دلیل که هر چه در دنیا است
غیر از واجب الوجود آفریدگاری میخواهد بدانکه هر چه
بتصور در آید یا وجود دارد و یا ندارد اما آنچه وجود دارد
از دو حال بیرون نیست یا وجود و هستی او واجب
و ضروری یعنی از لازم ذات اوست و وجود او از ذات خود است
و از غیر نیست و همیشه بوده و خواهد بود و او را واجب الوجود
گویند که تعالی شأنه یا ممکنست یعنی وجود و هستی او واجب نیست
و ضروری نیست از لازم ذات او نیست و وجود و هستی او از غیر اوست
او را ممکن الوجود خوانند مثل آسمان و زمین و آنچه در میان ایشان و غیر
ایشان از مخلوقاتست و آنچه وجود ندارد آن نیز از دو حال خالی

نباشد یا وجود داشتن و هستی او واجب است و موجود شدن آن
ممکن نیست و محالست آن را ممتنع الوجود گویند مثل عددی که هم جفت
باشد و هم طاق یا آنکه وجود داشتن و هستی او دائمی نباشد
و ممکن باشد بوجود آمدن آن را ممکن الوجود خوانند پس هر چه
هست و نیست که وجود دارد یا ممکن است وجود داده آن
یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود و دانسته شد که وجود
واجب الوجود از خود است و از غیر نیست و وجود
ممکن الوجود از غیر اوست پس هر ممکن الوجود را وجود دهنده
باید اگر گوئیم موجود شدن هر ممکن الوجود از ممکن الوجود دیگر است
پس هر یک که دیگری را وجود داده او را وجود دهنده باید اگر
گوئیم الی غیر النهایه ممکن الوجودها از هم وجود گیرند این را تسلسل
گویند آن نیز محال و باطلست زیرا که هر یک از آن ممکن الوجودها

که همه آنها را وجود داده اند لازم می آید که پیش از وجود یافتن
خود موجود باشند این محالست پس لازم شد که
وجود دهنده جمیع ممکنات واجب الوجود باشد که قایم بالذات
بذات خود و دیگری هستند از او **نکته** بدانکه درگاه
الوهیت رفیعتر از آنست که افکار و خاطرها بآن پایه رسد
و بارگاه ربوبیت عظیمتر از آنست که افهام با قصد بآن
راه یابد روح که مخلوقیست از مخلوقات و مصورات
مبدء الکل مخلوقات وجود اعظم مدرکات بلکه عین وجود ا
مشکل بحقیقت او پا نبرده و بکنه معرفت او نرسیده
و علم سید کونین را که احاطه کل اشیا کرده بر وی وکار او
مخفی ان قلیل شمرده و فرموده قل الروح من امر ربی
و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس هر گاه در معرفت

ذات خود عاجز باشیم در کنهی ذات او چه باشیم
فکر و فهم انبیا هم از آن حیران است دیگر ما چه یارای دم زدن
او داریم انچه بفکر و فهم در می آییم که خدا است غایت
فکرت الدینست و انچه پروردگار بر ما واجب گردانیده
که او را بصفات ثبوتیه و سلبیه بشناسیم بنا بر رحم و لطف
باین عاجزانست که او را بفکر و فهم خود بصفاتی که کمال
ذات او را بنحوی بهم ما او ذکر او نکردیم نمانیم و الا
با کجا و خیال معرفت او را کجا رسا که او را اندرون سینه است
او را از باغات دلستان این جهان چه خبر دارد بابت
طبقات زمین و آسمان چه اثر باشد که مور ضعیف
که کمال او است ره بر و آسمان در شاخ ضعیف پروردگار را
صاحب آن شاخ داند و او را آن صفت خود جل جلاله

دعظم

دعظم شانه **باب اول** در اصول دین و در ان پنج
مطلب **مطلب اول** در توحید و آنکه توحید آنست
که اعتقاد کنی که خدا یکیست و صفت چند که ثبات
ثبوتیه گویند باو دست و صفت چند که صفات سلبیه
گویند باو نیست اما صفات ثبوتیه هشت است
اول آنست که اعتقاد کنی که خدای تعالی قدیم است و از ما
و ما بقی و ابدی یعنی همیشه بوده و خواهد بود و اراده فاید
میتواند کرده و انچه نخواهد بر طرف میتواند کرد که اگر قادر
مختار نباشد عاجز خواهد بود و هر که عاجز باشد واجب الوجود
نخواهد بود و انکه خدای تعالی عالم است یعنی داناست بهمه چیز
و چیزی نیست که باو ظاهر نباشد زیرا که هر چیست از
واجب الوجود موجود شده پس همه را داند که اگر دانا همچنین

دوم آنکه اعتقاد کنی که خدای تعالی قادر
مختار است یعنی هر چه خواهد

نباشد جاهل خواهد بود وجهل بر خدا روا نیست سیم
آنکه خدای تعالی حی است زیرا که هر که قادر و عالم باشد حی خواهد
بود چهارم آنکه مرید و کاره است یعنی اراده چیزها
میکند ونهی از چیزها نیز میکند مثل امر بطاعت ونهی از
معصیت پنجم آنکه خدای تعالی مدرک است یعنی ادراک کننده چیزهاست
ومدرک کسیرا گویند که چیزها را دریابد بیکی از حواس
و معنی مدرک و عالم نزدیک بهم است بلکه نسبت
بذات خدا هر دو یک نسبت تمامیست چون اورا
و خدای در شرع اسما را از صفات خود شمرده چنانکه
فرموده وهو یدرک الابصار این صفات را
از جمله صفات ثبوتیه می باید دانست ششم
آنکه خدای تعالی متکلم است یعنی حرف و سخن از وجود میآید

چنانکه

چنانکه فرموده وکلم الله موسی تکلیما یعنی سخن کرد خدا
با موسی سخن کردنی اما باید دانست که خدای تعالی چون
و بدنی نیست سخن کردن و حرف زدن را در چیزی خلق
میکند چنانکه سخن کردن با موسی در درخت زیتون
هشتم آنکه خدای تعالی صادق است یعنی آنچه گفته از خبر
و وعده و وعید تمامی راست و دروغ نیست زیرا که
دروغ قبیح است و از واجب الوجود قبیح نمی آید و اگر
دروغ آید آنچه پیغمبران گفته اند اعتماد نتوان کرد و تبعیت
ایشان عبث شود اما صفات سلبیه یعنی صفات
چند که ذات خدا از آن منزه است هفت است
اول آنکه خدای تعالی را شریک نیست و یکتا و بیهمتاست
که اگر اورا شریک باشد هر آینه بود که در اراده

امری باشد که بعمل آورد و دیگری نخواهد آن امر بعمل آید پس
اراده هر دو که شدن و نشدنست در یک امر محالست
پس اگر اراده یکی بفعل آید اراده آنکه بفعل نیامده عاجز
باشد و واجب الوجود نباشد زیرا که عجز بر خدا روا نیست
پس بی شریک و نظیر و مثل و مانند است دوم
آنکه خدای تعالی محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات
زیرا که اگر محتاج باشد واجب الوجود نخواهد بود سیم
آنکه خدای تعالی مرکب نیست و مرکب چیزرا گویند که
از چند چیز ترکیب یافته باشد اگر مرکب باشد محتاج
او را اجزا باشد تا موجود شده باشد هرگاه او را اجزا
باشد محتاج باین اجزا خواهد بود و خدای تعالی محتاج نیست
چهارم آنکه خدای تعالی جسم نیست و عرض و جوهر نیست جسم

چیزرا

چیزرا گویند که طول و عرض و عمق داشته باشد و این هر
دو اصل مرکبات است و ثابت شد که خدا مرکب نیست
و عرض و جوهر چیزرا گویند که بجسمی حلول کند مثل سفیدی
و سیاهی و ترشی و شیرینی و هرگاه عرض باشد محتاج
بمحل خواهد بود و ثابت شد که خدای تعالی محتاج نیست پنجم
آنکه در یک جهتی از جهات نیست و لذت و الم بر خدا
روا نیست که اگر در محلی و جهتی باشد محتاج بجهت و محل
خواهد بود و خدا محتاج نیست و لذت چیزرا گویند که
موافق مزاج باشد و الم چیزرا گویند که مخالف مزاج باشد
جسمست و خدا جسم نیست ششم آنکه خدای تعالی دیدنی
نیست نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که اگر دیدنی
باشد باید که در محلی و جهتی باشد که دیده شود و ثابت شد که

در محل وجهت نیست و فرموده که لا تدرکه الابصار
یعنی چشمها درک او نمیکنند و بحضرت موسی که آرزوی
دیدن خدا نموده بود فرموده لن ترانی یعنی هرگز مرا
نخواهی دید و سنیان درین مسئله مخالفت خدا و انبیا
و اولیا و جمیع علما نموده اند میگویند در آخرت مؤمنان
خدا را خواهند دید ششم آنکه خدای تعالی متحد نیست اتحاد
آنست که دو چیز یکی شوند بی زیاده و نقصان و این ظاهر
و هویداست که دو موجود یکی نمیتوانند شد که زیاده و کم
نشوند و بر فرض محال اگر اتحاد ممکن باشد آن دو چیز که متحد
شده اند اگر هر دو واجب الوجودند لازم می آید که خدا
را شریک باشد و اگر یکی ممکن الوجود باشد و دیگری واجب
الوجود لازم می آید که واجب الوجود ممکن الوجود شده

باشد

باشد و این هر سه صورت باطل و محالست پس اتحاد
بخدا روا نیست مطلب دوم عدلست عدل آنست که
اعتقاد کنی که بدی از خدا نمی آید و آنچه میکند خوبست
و آنچه کند محض حکمت و لطفست به بندگان و اختیار داده
بندگان را اگر خواهند نیک کنند و اگر بد و اشاعره که روسای
سنیانند میگویند نیک و بد همه از جانب خداست
و همه را او میکند و بنده را اختیاری نیست و این اعتقاد
باطلست لازم می آید که خدای تعالی ظلم کند به بندگان خود
زیرا که هر بدی که از بندگان بوجود آید با کفر و معصیت که بندگان
بفعل آورند هرگاه فعل خدا باشد و او در بندگان آورده
باشد و بجهت فعلی که خود کرده بندگان را عذاب کند ظلم
کرده باشد و حال آنکه ظلم بر خدا روا نیست و فرموده که

وما ربک بظلام للعبید یعنی نیست پروردگار تو محمد ظلم
کننده بر بندگان و خدای تو راضی بکفر بندگان نیست چنانکه
فرموده ولا یرضی لعباده الکفر یعنی خدای تو راضی
بکفر بندگان نیست **تبصره** حاشا حاشا که ما نسبت امری را که
شیطان لعین نسبت میدهند بخدا نظالمترین نسبت توان
داد که عاجز چیزی را که اصلا و مطلقا اختیاری در خیر و شر
نداده باشد و خود بدی را خلق میکرده باشد و بندگان را
بران میداشته باشد که بعمل آورند باز ایشانرا عذاب
میکرده باشد که چنانچه میکرده نهایت ظلم باشد نعوذ بالله
ازین اعتقاد **فصل** بدانکه دلیل نامعقول شیطان
بانکه خیر و شر از خداست و بندگانرا اختیاری نیست
آنست که میگویند خدای تو عالمست بانچه بندگان میکنند

وقادر

وقادر است که آنچه را نخواهد نگذارد که بعمل آورند پس اند
بفعل آید جواب گوییم که خدای تو اختیار کردن و نکردن
را با او داده چون دانا است میداند که هر کس چه خواهد کرد
و هر گاه علم بچیزی باشد لازم نیست از او بفعل آید مثلا
کسی را غلامی باشد و او را وعده دهد که اگر بخدمت علما
رود و او را با انعامات نوازش کند و اگر بشر الخانه رود
او را اسیاست کند و یقین داند که او بشر الخانه میرود
و اطاعت امر او نمیکند از علم و دانستن آقا که غلام البته
بشر الخانه میرود و بخدمت علما نمیرود لازم نمی آید که رفتن
غلام بشر الخانه از جانب مولای او باشد زهی گمراهی
وشقاوت **مطلب سیم در نبوت** بدانکه بر کسی را گویند
که خبر دهد از خدا او را به بندگان فرستاده باشند ایشانرا

راه نماید بصلاح دنیا و آخرت و فرستادن پیغمبر لطفیست
از جانب خدا به بندگان زیرا که خدای تعالی پیغمبر از را
فرستاده بمعجزات و آیات که خلایق را راه نماید
بحلال و حرام و طاعت و معصیت و خوبیها و خدای تعالی
را لطف نمودن به بندگان واجبست پس فرستادن پیغمبر
نیز واجب باشد بدانکه درین مطلب دانستن پنج چیز لازمست
اول آنکه اعتقاد کنی که پیغمبران همه معصوم اند نیز از اول
عمر تا آخر عمر گناه کبیره و صغیره نکرده اند نه عمدا و نه سهوا
که اگر پیغمبر معصوم نباشد اعتماد بقول او نتوان کرد
دوم آنکه پیغمبر منزه است از عیوب مثل کوری و کری
و بدخویی و بخیلی که اگر معیوب باشد بقول او اعتماد نباشد
سیم آنکه پیغمبر میباید که افضل امت خود باشد

و در میان

و در میان امت بهتر از او و مساوی او کسی بهم نرسد که اگر
بهتر از او کسی باشد مطیع مهتر از خود نخواهد شد پس مهتری
او عبث باشد و در مساوی لازم می آید که کسی را که رجحان
بدیگری ندارد ترجیح داده باشد چهارم آنکه پیغمبر از ا
افضل از ملایکه و جن و انس باشد چنانکه خدای تعالی فرموده
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی بدرستی که خدا برگزیده
آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جمیع مخلوقات
از ملایکه و جن و انس پنجم آنکه پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله که معجزات او بسیار است و او در معجزات
خاتم پیغمبرانست و بعد از او تا قیامت پیغمبری نخواهد بود
چنانکه در کلام مجید فرموده وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

النَّبِيِّينَ یعنی محمد پیغمبر خداست و آخر پیغمبرانست و حضرت
خود نیز فرموده لَا نَبِیَّ بَعْدِی یعنی بعد از من پیغمبری نخواهد
بود و بدانکه خلافست میان علما که پیغمبران پیش از آنکه
پیغمبر شوند بچه دین بوده‌اند و طاعت و عبادت خدا
بچه مذهب میکرده‌اند بعضی گفته‌اند بدینی که در آن زمان
بوده پس بقول بعضی پیغمبر با دین عیسی عمل میکرده و بعضی گفته‌اند
بدین خود که مبعوث خواهد شد چون مامور بوده‌اند
که بخلق رساند خود بآن عمل میکرده‌اند مطلب چهارم
در امامت بدانکه امام کسی را گویند که از جانب خدا
و پیغمبر حاکم باشد بخلایق و بجای پیغمبر امر کند خلایق را
بطاعت و منع کند از معصیت و محافظت کند دین خدا را
و شریعت پیغمبر را از تغیر و تبدیل و در حل مشکلات

آنان

آنان کند و فرستادن امام لطفست از جانب خدا
و واجبست نصب امام کند او می باید امام معصوم باشد از
اول عمر تا آخر گناه کبیره و صغیره عمداً و سهواً نکرده باشد
تا اعتماد بقول او باشد و در علم و تقوی و کرم و شجاعت
در آن زمان بهتر از وی کسی نباشد که اگر بهتر از وی کسی باشد
امامت او باطل خواهد بود زیرا که بدتر را اگر بر بهتر حکم کند
و مساوی او نیز نمی باید یافت شود که ترجیح بلا مرجح لازم
می آید تبصره بدانکه بعد از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله غیر از
حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله
علیه دیگری مستحق خلافت و امامت نبوده و خلیفه بلا فاصله
و بهترین خلق خدا بعد از رسول اوست و آیات قرآنی
و احادیث نبوی در باب امامت آنحضرت بسیارست

که شیعه و سنی بآن قایل و معترفند و حق سبحانه و تعالی در قرآن
او را نفس پیغمبر خوانده و افضل امت بوده و مشکلات همه را
حل میکرده و سنیان قایلند که بارها ابوبکر و عمر حکمهای باطل
کردند و آنحضرت را اعلام کرده چنانکه عمر ملعون زیاده
بر هفتاد بار گفته لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود
هر آینه عمر هلاک میشد و دلایل خلافت و امامت آنحضرت
که در کتب مخالفین مسطور است و نزد علمای آن ملاعین
بصحت پیوسته از حد بیرون است نکته با آنکه ضلالت
و جهالت ابوبکر و عمر و عثمان بر علمای ایشان ظاهر است
بجهت آنکه هنگام وفات پیغمبر که حضرت امیر المؤمنین با جماعه
صحابه بغسل و دفن آنحضرت مشغول بودند عمر ملعون جاهل
چندی را با خود یار نموده بجهت ابابکر بیعت گرفته مسلم ید خلیفه
اوست

اوست زیرا که بخلاف او اجماع شده حال آنکه اجماع
اتفاق کل است و بتحقیق پیوسته که حضرت امیر المؤمنین
که نفس پیغمبر است و افضل و اتقیای امت بوده و عباس
و سلمان و ابوذر و مقداد و اسود و عمار یاسر و چندکس دیگر
از اکابر صحابه حاضر نبودند و بخلافت آن ملعون راضی
نشدند از جهت جهال و عوام الناس را که عمر ملعون
بعضی را بحیله و بعضی را بعنف و تهدید آورده بیعت گرفته
اجماع نتوان گفت و اعتبار داشته باشد حکمت خلافت
ابوبکر مثل حکایت خدای گوساله خواهد بود الهام موسی
از میان قوم خود بیرون رفت و هارون را جانشین خود
گردانیده میان قوم گذاشت با آنکه میدانستند که پیغمبر است
و برادر موسی پیروی او نکرده در پی قتل او شدند و سامری

گوساله ساخت و آن قوم را فریفته از آنچه گرویده بودند و بگوساله
پرستیدند و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و چون
نیز از دنیا رفت و حضرت امیر المؤمنین علی را جانشین
خود کرده و عمر ملعون ابابکر بی بهره را نشانید و خلیفه ساخت
و خلق را فریفته بیعت کردند پس حضرت امیر المؤمنین
بمنزله هرون در قول حضرت رسول که فرموده یا علی انت
منی بمنزلة هرون من موسی بوده و حال عمر مثل سامری
و ابوبکر گوساله و سنیان گوساله پرست اگر خدا بودن آن
گوساله حق بود خلافت ابوبکر نیز حق خواهد بود بدانکه
دلایل در امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
از قرآن و حدیث که شیعه و سنی متفق اند بسیار است
و شیخ جمال الدین مطهر حلی کتابی در امامت آنحضرت

تالیف

تالیف کرده الفین نام نموده در هزار دلیل باثبات آنحضرت
و حقیت مذهب امامیه و ابطال مذهب سنیه ثابت کرده
و چون این رساله مختصر است از دلایل قرآن و حدیث
سوای که در تفاسیر و کتب مخالفین نیز مذکور است و میانه
علمای ایشان مشهور است اینجا ذکر میکنند دلیل اول آنکه از جانب
خدا به آنحضرت رسول اشاره شده بود که حضرت امیر المؤمنین
را حاکم و جانشین خود نماید و حضرت اظهار نمی نمود که مبادا
گویند این عم خود را میخواهد جانشین خود کند تا آنکه آیه نازل شد
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته یعنی ای رسول برسان بخلایق چیزی را که نازل
شده بتو از پروردگار تو و اگر نرسانی بجای نیاورده باشی
رسالت خدا را این آیه در حجة الوداع که حج آخر رسول بود

بمکانی که غدیر خم گویند نازل شد حضرت منادی نموده
خلایق جمع شدند و فرمود که از جهاز شتران منبری ساختند
و حضرت امیر المؤمنین را بدست خود گرفت و بخلایق گفت
أَلَسْتُ بِكُمْ أَوْلَى مِنْ أَنْفُسِكُمْ
یعنی اما نیستم شما را اولی از نفسهای شما گفتند بلی یا رسول الله
پس فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ
وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
یعنی کسی را که من مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا
دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که
علی را دشمن دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار کن
هر که او را خوار کند هنوز خلایق متفرق نشده بودند که آیه

الیوم

کریمه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا نازل شد یعنی امروز کامل ساختم
از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را
و راضی گشتم که دین اسلام باشد شما را ابو نعیم گوید
چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود اللّٰهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ
النِّعْمَةِ وَرِضَاءِ الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ
بِالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ یعنی خدا بزرگ است
بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و رضای پروردگار
به پیغمبری من و بحاکمی و امامت علی ابن ابی طالب
پس یکبار دیگر فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

تا آخر ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که چون این خبر باطراف
رفت حارث بن نعمان که یکی از عمدهای عرب بود
بناقه سوار شده بمکه آمد پیش حضرت رسول و در ابطح
شتر را خوابانیده پای او را بست بحضرت گفت
ای محمد از جانب خدا ما را امر کردی بشهادت لا اله
الا الله و بشهادت آنکه تو رسول خدائی قبول کردیم
و امر کردی از جانب خدا که پنج وقت نماز کنیم قبول
کردیم و امر کردی که یکماه روزه بگیریم قبول کردیم و امر
کردی که زکوة بدهیم قبول کردیم و امر کردی که حج کنیم
قبول کردیم با اینها راضی نشده تا آنکه پسر عم خود را
برداشته میگوئی من کنت مولاه فعلی مولاه این را
از خود میگوئی یا از جانب خدا حضرت رسول فرمود

بآن

بآن خدائی که جز او خدائی نیست که از جانب خداست
چون حارث این را شنید از روی غضب متوجه شتر
خود شد و گفت خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق است باران
بر ما سنگ از آسمان و بفرست بما عذاب سخت
هنوز بشتر خود نرسیده بود که سنگ ریزه فوق
او آمد که از مقعدش بیرون آمده و هلاک شد و اوان
سوره سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ
لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي
الْمَعَارِجِ نازل شد این دو آیه کریمه با او آل
بویه که در باب خلافت آنحضرت مذکور شده
در کتب و تفاسیر سنیان همه مسطور است دلیل
دوم آنکه در کتب و تفاسیر ایشان مذکور است که

ثعلبی از ابا ذر غفاری روایت کرده که با حضرت رسول
نماز ظهر میکردم سایلی بمسجد آمد و چیزی طلبید هیچکس با و
جواب نداد روی بجانب آسمان کرد و گفت بار خدایا
گواه باش که در مسجد رسول تو سوال کردم کسی بمن چیزی نداد
در این وقت حضرت امیر المومنین در رکوع بود و اشارت
کرد بانگشت کوچک دست راست خود بجانب سایل
که انگشتر در آن بود سایل آن انگشتری را از دست حضرت
بیرون آورد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشاهده فرمود چون از
نماز فارغ شدند رو بجانب آسمان کرد و گفت
اللّٰهمّ انّ موسیٰ سألك وقال ربّ
اشرح لي صدري ويسّر لي امري
واحلل عقدةً من لساني يفقهوا

قولی

قولي واجعل لي وزيرًا من اهلي هرون
اخي اشدد به ازري واشركه في
امري فانزلت عليه قرآنًا ناطقًا
سنشدّ عضدك باخيك ونجعل لكما
سلطانًا اللّٰهمّ انا محمّد نبيّك
وصفيّك اللّٰهمّ فاشرح لي صدري
ويسّر لي امري واجعل لي وزيرًا من
اهلي عليًّا اشدد به ازري بار خدایا
موسی خواند ترا و گفت ای پروردگار من بگشا بنور
معرفت سینه مرا و آسان کن کار مرا و بگشا گره
زبان مرا تا دریابند گفتار مرا و بگردان برای من
معاونی از کسان من هرون را که برادر منست و استوار

گردان پشت مرا و شریک گردان او را در کار من
پس فرستادی باو کلامی ناطق و گفتی زود باشد که استوار
کنیم پشت ترا ببرادر تو و بگردانیم از برای شما سلطنتی
که ضرر نتوانند بشما رسانید برکت آیات من بار خدایا
من که محمد پیغمبر توام و برگزیده توام پس گشاده گردان
سینه مرا و آسان گردان کار مرا و بگردان معاونی از
از اهل من علی را و استوار گردان باو پشت مرا
ابوذر گوید بخدا حضرت رسول دعا تمام نکرده بود که جبرئیل
آمد و گفت بخوان و فرمود چه بخوانم گفت ای محمد انما
وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا
الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ
الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ یعنی نیست حاکم شما

مگر خدا و رسول خدا و آنکسانیکه ایمان آورده اند
و بپا داشته اند نماز را و زکوة میدهند در حالتیکه
در رکوع اند و ائمه علما و مفسران از مخالف و موافق همه
متفق اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
نازل شده و غیر از آنحضرت دیگری در نماز زکات
در رکوع تصدق نکرده و مراد از ولی صاحب اختیار و حاکم است
چنانکه میگویند ولی طفل جد و پدر است یعنی صاحب
اختیار او است پس ثابت شد که حضرت رسول بامر
خدا حاکم و امام بحق امیر المؤمنین است دلیل سیم
آنکه حق سبحانه و تعالی حضرت امیر المؤمنین را در آیه مباهله
نفس پیغمبر خوانده و آیه مباهله بجهت آن نازل شد که
حضرت رسول صلی الله هر چند حجت و برهان بنصاری

نمودند و آنحضرت را تکذیب میکردند تا آنکه آیه مباهله نازل
شد فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی هر کس خصومت کند با تو ای محمد
درین کار بعد از آنکه آمده باشد بتو آنچه دانستی پس
بگو بایشان که بیایید تا بخوانیم ما پسران خود را و شما
پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما
نفسهای خود را و شما نفسهای خود را پس مباهله کنیم و بگردانیم
لعنت خدا را بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل
کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله

بزرگ

بزرگ نصاری را گواه و گفت هرچند من در حجت
می آوردم شما در عناد می افزایید بیایید تا مباهله کنیم
تا صادق از کاذب و حق از باطل ممتاز گردد نصاری
راضی شدند و وقت تعیین نمودند که مباهله کنند روز
دیگر حضرت رسالت حضرت امام حسین را در دوشته
و دست امام حسن را گرفته حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
زهرا از عقب آنحضرت روان شدند و حضرت رسول
با آنحضرت و فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگویید
نصاری چون آنحضرت را دیدند از مباهله پشیمان شدند
بعد از آنکه همه نصاری آنحضرت صف کشیدند بزرگ
ایشان فریاد برآورد که ای یاران بپرهیزید از مباهله
این بزرگواران بخدا که رویهایی می بینم که اگر از خدا

درخواست نمایند که کوهها را از موضع خود زایل کردانند
بالکلیه زایل کرده و اگر مباهله کنند یک ترسا در روی
زمین نماند پس بخدمت حضرت رسول آمده و صلح
کردند که هر سال دو هزار حله و سی زره بمسلمانان دهند و مفسران
تمامی متفق اند که مراد از ابنائنا امام حسن و امام حسین است
و مراد از نسائنا فاطمهٔ زهراست و مراد از انفسنا
امیر المؤمنین است هرگاه حضرت امیر المؤمنین نفس پیغمبر
باشد مثل پیغمبر باشد و کسی که مثل آنحضرت باشد بهتر از
خلق او خواهد بود پس خلیفه بحق اوست دلیل چهارم
آنکه پسر مغازلی شافعی نقل میکند در کتاب مناقب
که حضرت رسول فرموده لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ وَوَارِثٌ
وَصِیِّی وَوَارِثِی عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ نبی

هر پیغمبری را وصی و وارثی بوده و وصی و وارث من علی ابن
ابی طالبست دلیل پنجم آنکه علمای سنی نقل نمایند
بعینه این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر
المؤمنین فرمود که اَنْتَ اَخِی وَوَصِیِّی وَخَلِیفَتِی
مِنْ بَعْدِی وَقَاضِی دِینِی یعنی ای علی تو برادر
منی و وصی و خلیفه منی بعد از من و ادا کننده دین منی
دلیل ششم روایت کرده احمد بن حنبل از انس
بن مالک که گفت گفتیم بسلمان که از حضرت رسول
تحقیق کن که وصی شما کیست سلمان از آنحضرت پرسید
که وصی شما کیست یا رسول الله حضرت فرمود چه کس
بوده وصی موسی ای سلمان گفت یوشع بن نون بود
حضرت فرمود وصی من و وارث من و ادا کننده قرض من

و بجا آورده وعده من علی ابن ابی طالب بدانکه
احادیث و آیات قرآن زیاده از حد است
که در فضیلت و خلافت آنحضرت واقع شده که شیعه
و سنی حکم بصحت آن کرده اند چون ذکر کل درین صحیفه
ممکن نیست دو حدیث ذکر اختصار میکند اول اخطب
خوارزم از حضرت رسول نقل میکند که حضرت امیر المومنین
فرمود که یا علی اگر بنده از بندگان خدا بمثل نوح
در دنیا باشد و مثل کوه احد طلا داشته باشد
و در راه خدا خرج کند و آنقدر عمر داشته باشد که
هزار حج پیاده را در هزار سال بجا آورد و بعد از آن
میان صفا و مروه شهید شود اگر محب تو نباشد و امام
اورا کلام محبت
بمشام تو نرسد بوی بهشت و داخل بهشت نشود نشنود

دوم

دوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر کس
میخواهد بآدم نظر کند بعلم و دانائی او و بنوح نظر کند
بتقوی او و بابراهیم نظر کند بحلم او و بموسی نظر کند
در هیبت او و بعیسی نظر کند در عبادت او و نظر کند
بعلی ابن ابی طالب هر چیکه در ایشان هست همه در
آنحضرت هست هدایه بدانکه بعد از حضرت
امیر المومنین پسر او حضرت امام حسن ع جانشین
اوست و بعد از و برادر او حضرت امام حسین ع و بعد از
او پسر او امام زین العابدین ع و بعد از و پسر او
امام محمد باقر ع و بعد از و پسر او امام جعفر صادق ع
و بعد از و پسر او امام موسی کاظم ع و بعد از و پسر او
امام رضا ع و بعد از و پسر او امام محمد تقی ع و بعد از و پسر او

امام علی نقی ع و بعد از و پسر او امام حسن عسکری ع
و بعد از و پسر او امام مهدی هادی صلوات الله و سلامه
علیه و علی آبائه امام بحق و جانشین رسول‌اند و بهتر
افضل و اعلم زمان بوده‌اند و همه معصوم‌اند یعنی از
اول عمر تا آخر عمر گناه کبیره و صغیره نکرده‌اند نه بعمد و
نه بسهو و دلایل در امامت ایشان بسیار است
از آیات قرآن و حدیث نبوی چنانکه در روایت
آمده که حضرت رسول اشاره بجانب حضرت امام حسین کرده
علیه السلام و فرمود ابنی هٰذا اِمامٌ ابنُ اِمامٍ
اخو اِمامٍ ابو اَئمّةٍ تِسعةٍ تاسِعهُم
قائِمهُم یعنی این پسر من امام است و پسر امامست
و برادر امامست و پدر نه امامست که نهم ایشان

قایم

قایم ایشانست یعنی تا قیامت خواهد بود و روایت
میکند ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خلفای من و اوصیای من و حجتهای حق تعالی
بعد از من دوازده‌اند اول ایشان برادر منست
و آخر ایشان فرزند من گفتند یا رسول الله برادر شما
کیست فرمود علی ابن ابیطالب علیه السلام است
گفتند فرزند شما کیست یا رسول الله فرمود فرزند من
مهدی که پر خواهد شد زمین از عدل او بعد از انکه
پر شده باشد از ظلم پس فرمود بحق آنکسی که مرا
بحق فرستاده که اگر دنیا نماند الا یکروز هر آینه آنروز را
دراز کند خدا و بلند گرداند تا فرزند من مهدی
بیرون آید و عیسی از آسمان بزیر آید تا اقتدا کند در نماز

درخشان شود و روی زمین از نور پروردگار روشن گردد و پادشاهی او
از مشرق تا مغرب برسد و در روایت است که یهودی بود
جندب نام مسلمان شده بود از حضرت پیغمبر پرسید
که خلفا بعد از تو چند خواهند بود حضرت فرمود اوصیای
من بعد نقبای بنی اسرائیل باشند اول ایشان مهتر
و بهتر اوصیا و وارث انبیا و پدر ائمه علی ع ابن ابیطالب است
و بعد از وی پسران او امام حسن و امام حسین چون مدت
حضرت امام حسین ع تمام شود به امامت بنشیند پسر او
علی و لقب او زین العابدین باشد چون مدت علی تمام
شود به جای او بنشیند پسر او محمد او را باقر خوانند و چون
مدت باقر با تمام رسد بنشیند به جای او پسر او جعفر و لقب
او صادق است و چون مدت او تمام شود امامت کند

بعد از

بعد از وی پسر وی امام موسی کاظم و چون مدت موسی تمام
شود امامت کند بعد از وی پسر وی علی و او را رضا خوانند
و چون مدت علی با تمام رسد امامت کند بعد از وی پسر وی محمد
و او را تقی خوانند و چون منقضی شود مدت وی امامت کند بعد از
وی پسر وی علی و او را نقی خوانند و چون مدت علی نقی تمام شود
امامت کند بعد از وی پسر وی حسن و او را امین خوانند چون
مدت حسن تمام شود امامت کند بعد از وی پسر وی محمد خلف
حجت باشد پس غایب شود از امت پس جندب گفت یا رسول الله
ما این را در توریه یافتیم و حضرت موسی بشارت داده ما را
به تو و او و بسیاری شود در زمان تو بعد از آنکه امامت و حدیث در باب
امامت حضرات دوازده امام که شیعه و سنی متفق‌اند
بسیار است و اخبار بسیار از آنحضرات بظهور آمده

هر کس مخالف و موافق مذکور است و همه از خاندان
نبوت و ولایت و خلافت و امامت را هر یک از
پدر خود دارند تا حضرت رسالت و هر یک از ایشان
در محل وفات فرزندان و خویشان و مؤمنان را جمع
میکردند و در حضور ایشان نصب امام میکردند و هر یک
در زمانی که بوده اند بهترین امت بوده اند در همه صفات
و امامت ایشان از جهت احتیاج بدلیل نیست انحصار نمود
بدانکه حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه زنده است
و باقیست تا خلایق موجوداند خواهد بود و هیچ زمانه
دنیا از وجود معصومی خالی نبوده و نخواهد بود و غیر از
آنحضرت تا قیامت امامی نخواهد بود زیرا که حضرت پیغمبر
خبر داده بقای او را تا قیامت و خبر آنحضرت حقست

در این

درست و درازی عمر آنحضرت محال و عجب نیست
دیگران بوده اند و اکنون هستند که عمر ایشان از عمر آنحضرت
درازتر است مثل خضر و الیاس و حضرت عیسی ع و نوح
و لقمان چنانچه در بعضی روایات آمده که لقمان چهار هزار سال
زیست و بعضی زیاده بر گفته اند و درازی عمر امریست ممکن
و بدست خدای تع و سبب غایب بودن آنحضرت از جانب
خداست و از قبل آنحضرت نیز هست از جانب رعیت
و سبب آنکه اگر ظاهر شود خلایق نفاق و عداوت میورزند
و اطاعت آنحضرت نکنند و قصد آنحضرت و شیعیان
آنحضرت میکنند و چون عذر بر طرف شود ظاهر خواهد شد
مطلب پنجم در معاد و معاد آنست که اعتقاد کنی
که خدای تع در آخرت همه کس را زنده میکرداند و روح را

در جمیع ایشان باز میگردانند واین را معاد بدنی گویند معاد
با تمیع حق وصدق است واز ضروریات دین است وجمیع انبیا
وائمه هدی وتمامی اولیا زنده شدن اموات بنوعی که
بوده‌اند متفق‌اند وخبر داده‌اند وحق وصدق است وهر
مرده که پوسیده ودریده شده باشد ومتفرق شده
از هر جا وهر محل جمع شده بصورت اولی ترکیب خواهد شد
واین از آفریدگار عالم عجب نیست وخود در قرآن خبر داده
ودر وقوع بروز داده است **تبصره** بدانکه حضرت پیغمبر ما
معصوم است وآنچه خبر داده از جانب خدا می باید بفعل
آید وسوال منکر ونکیر وفراغت نیکوکاران وعذاب
بدکاران در قبر وزنده شدن در قیامت وگذشتن از
صراط وحساب وبهشت دادن نامه اعمال تمامی حق است

زیرا که

زیرا که بطاعت وعده حور وقصور شده وبمعصیت وعده
دوزخ وعذاب وجفا والمی که به بندگان رسیده
که عوض بایشان وعده شده می باید که تلافی وتدارک آن
بشود والا خلف وعده وظلم لازم می آید وخلف وعده
وظلم از خدا نمی آید پس می باید هر کس که هست همه را
زنده گرداند وهر یک را بمکافات آنچه کرده و باو
واقع شده برساند **طلیعه** بدانکه هر که از دنیا بی
ایمان بیرون رود همیشه در دوزخ خواهد بود واگر با
ایمان از دنیا رود وگناه کبیره نکرده همیشه در بهشت
خواهد بود واگر با ایمان از دنیا رفته وگناه کبیره
کرده اما توبه از دنیا رفته باشد یا شفیع او را شفاعت
کند یا حق تعالی بفضل وکرم خود گناه او را عفو کند او نیز همیشه در بهشت

خواهد بود و اگر با ایمان از دنیا رفته و توبه نکرده و شفیع
او را شفاعت نکند یا حق تعالی عفو نکند و بقدر گناه
در دوزخ خواهد بود بعد از آن بهشت خواهد رفت
اما باید دانست که گناه حق الناس مثل خون ناحق
یا غیبت یا مال کسی بردن یا ظلم کردن یا فحش بکسی
گفتن بتوبه رفع نمی‌شود و می‌باید در دنیا حلال طلبید و اگر
در دنیا ادای حق صاحب نکند در آخرت عوض باید
باید داد **هدایه** بدانکه توبه کردن از معصیت
واجب است بجهة آنکه دفع ضرر میکند که عقاب است و دفع
ضرر از خود با قدرت و اختیار واجب است و حق تعالی امر
امر نموده که تُوبُوا اِلَی اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحًا
یعنی توبه کنید بسوی خدا توبه سود مند و امتثال امر خدا واجب است

پس

پس توبه واجب باشد و توبه آنست که از گناه
پشیمان شوند و ترک آن کرده عازم باشند که
دیگر بر سر آن نیایند و اگر حق الناسی در گردن کسی
باشد که حلال توانند طلبید یا ادای آن توانند کرد
بکنند و اگر قدرت نداشته باشند نیت و قصد بر آن
داشته باشند که هرگاه قدرت بهم رسد آن را ادا کنند

باب دوم در فروع دین و آن پنج مقصد است

مقصد اول در نماز بدانکه نماز رکن ایمانست
از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که بنده
بعد از شناختن خدای تعالی نزدیک نمی‌شود بخدا
بچیزیکه بهتر از نماز باشد و در روایتست که در قیامت
اول چیزی را که از آن سوال کنند نماز خواهد بود

اگر نماز او قبول شود باقی اعمال او قبول است و اگر
نماز او قبول نشود هیچ عبادت او مقبول نخواهد بود
و حلال دانسته ترک نماز باجماع است کافر است
بدانکه نمازها واجب یا سنت و نمازهای واجب هفت است
اول نماز یومیه دوم نماز جمعه سیم نماز عید
قربان و عید رمضان چهارم نماز آیات که گرفتن
ماه و آفتاب و زلزله باشد و هر امر آسمانی که خوف و هراسی
باو باشد مثل سرخی یا سیاهی یا زردی هوا پنجم
نماز طواف ششم نماز میت هفتم نمازیکه
بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و نمازهای سنتی
بسیار است و از آنجمله نوافل یومیه را اینجا ذکر خواهد
نمود و باقی را بکتب مفصله رجوع میکنند و این مقصد

مشتمل است

مشتمل است بر مقدمه و هفت فصل و خاتمه مقدمه
در بیان مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از نماز
بجای باید آورد و آن شش است اول طهارت
و آن وضو و غسل و تیمم است اما وضو باین نوع
کند که مشت آب بردارد و نیت کند که وضو میکنم
برای مباح بودن نماز که بر من واجب است قربة
الیه و با توقف رو را بشوید ابتدا از جائیکه
که موی سر مستوی الخلقه میروید تا زنخ از درازی
و آنقدر از که انگشت ابهام و میانی مستوی الخلقه
فرا گیرد از پهنای پس دو مشت آب دیگر دست
راست و دست چپ را بشوید از مرفق تا سر
انگشتان بعد از آن بهمان تری که در دست باقیست

پیش سر را اگر رستنگاه موی سر باشد بقدر سه انگشت
بهم چسبیده از بالا تا پائین مسح کند اما غسل واجب
شش است اول جنابت و آن با انزال
منی در خواب یا بیداری واجب میشود و یا بدخول
حشفه بفرج یا بدبر دوم غسل حیض است و آن
خونیست سیاه و تیره و غلیظ و بدبو و اندک
سوزشی دارد و از جانب چپ زنان می آید
و نماز ایشان در آن ایام ساقط است و روزه
را قضا باید کرد سیم غسل استحاضه است
و آن خونیست که اکثر اوقات زرد میباشد
سیاه و غلیظ نیست سوزش و گرمی آن کمتر از
حیض است و آن سه قسمت قلیله آن آنست که

خون

خون از پنبه نگذرد و در این صورت برای هر نماز پنبه را
تغییر دهد و وضو سازد قسم دوم متوسطه است
و آن آنست که از پنبه بگذرد اما از لته نگذرد و برای
هر نماز تغییر پنبه و لته بدهد و در هر نماز وضو سازد و
و جهت نماز صبح غسل نیز باید کرد قسم سیم کثیره است
و کثیره آنست که خون از پنبه و لته بگذرد و در کثیره
آنچه مذکور شد بعمل باید آورد و یک غسل دیگر از برای
پیشین و پسین کند و یک غسل از برای شام و خفتن
چهارم غسل نفاس است و آن خونیست که زنان را
با زائیدن یا بعد از زائیدن آید و آن نیز مثل
حیض نماز ساقط است و قضا نیز ندارد اما روزه را
قضا باید کرد و حائض و نفسا را دخول کردن حرامست

واگر دخول کند در اول یک مثقال شرعی طلا کفاره بد
دهد و در میان نصف مثقال و در آخر چهار یک
مثقال پنجم غسل مس میت است هرگاه
میتی که سرد شده باشد و غسل نداده باشند
دست یا بدن کسی بعضوی از اعضای آن میت رسیده
باشد غسل واجب میشود و صورت این پنج غسل
یکیست الا در نیت که در هر غسل بجهت آنچه غسل میکند
نیت کند از او و در غیر غسل جنابت وضو ساختن
بعد از غسلهای واجب و غسل یا ترتیبی است یا ارتماسی
ترتیبی آنست که مقارن آوردن نیت اول
جزوی از سر پس سر و گردن را بشوید و بعد از آن
جانب راست و بعد از آن جانب چپ بعد از آن

عورتش

عورتش و در غسل ترتیبی اگر در میانه شستنها فاصله
شود جایز است اما در ارتماسی فاصله جایز نیست
ارتماسی آنست که مقارن آوردن نیت اول جزوی
از بدن و تمام بدن را بلا فاصله بشوید ششم
غسل میت است میت را سه غسل باید داد و هر یکی
غسل ترتیبی است غسل اول بآب سدر دویم بآب کافور
سیم بآب خالص اما تیمم اگر بدل از وضو باشد نیت
کند که تیمم میکنم بدل از وضو واجب قربت بخدا
و بکوبد هر دو کف دست بخاک زند و پیشانی
را از رستنگاه موی سر تا بالای بینی مسح کند و اگر تا آخر
مسح کند بهتر است و پشت دست راست بکف
دست چپ و پشت دست چپ را بدست راست

از بند دست تا سر انگشتان مسح کند و اگر بدل از غسل
باشد دو ضرب دست بر زمین زند یک ضرب بجهة
مسح پیشانی و دیگر بجهة مسح دستها دوم از مقدمات
نماز برطرف کردن نجاست از جامه و بدن نجاسات
یازده است اول و دوم بول و غایط است
از هر حیوانی که گوشت آن را نخورند و از حیوانی که گوشت
آن را میخورند اگر اوقات نجاست آدمی میخورده باشد
بول و غایط آن نیز نجس است سیم و چهارم و پنجم
منی و خون و میته است از هر حیوانی که خون جهنده
داشته باشد خواه گوشت آن را خورند خواه نخورند ششم
خوک هفتم کافر هشتم سگ نهم هرچه مست کننده باشد
و در اصل روان باشد مثل شراب و بوزه دهم مشتبه

نجس

نجس مثل آنکه جامه نجسی در میانه چند جامه پاک شسته
شوند و ندانیم پاک کدام است و نجس کدام یازدهم
شیره انگور که بجوش آید و نخورد تا ثلث نشده باشد
و مطهرات یازده است اول آب دوم آفتاب
که زمین نجس و در و دیوار و حصیر و هرچه نقل و تحویل نتوان
کرد پاک میکند بشرط آنکه عین نجاست باقی نماند
سیم زمین که کف پا و زیر کفش و غیر آن را که نجس
باشد براه رفتن پاک میکند چهارم آتش که چون
چیزهای نجس را بسوزد و زغال و خاکستر آن پاک است
پنجم اسلام که کافر و مرتد که بدین اسلام آیند پاک
میشوند ششم انقلاب مثل شراب که سرکه شود
یا خوک و گاو که خاک شوند یا نجاست کرم شود

هفتم انتقال مثل خون آدمی که به بدن کیک و شپش
رود پاک میشود هشتم نقص یعنی کم شدن مثل کم
شدن آب انگور که دو ثلث شود نهم تبعیت مثل
دیگ و چمچه و رخت کسی که آب انگور را شراب کرد
بود از چوب همه نجس است چون شراب سرکه شود به تبعیت
شراب همه پاک میشود و مسلمانی که از کافر طفلی
را اسیر کند به تبعیت آن مسلمان طفل آن کافر
پاک میشود دهم زوال عین در حیوان هرگاه نجاستی
در بدن حیوانی باشد چون برطرف شود آن حیوان پاک است
تتمه از مقدمات نماز پوشیدن عورت خواه کسی
باشد که نگاه کند خواه کسی نباشد و بر مردان پوشیدن
عورتین واجب است و بر زنان پوشیدن کل بدن الا کف

دستها

دستها و قدمها اما غیر از پوشیدن سر و موی واجب است
و در رخت نمازگذار پنج امر شرط است اول غصبی
نباشد دوم حریر محض نباشد و شیخ ابن بابویه
قمی بر آنست که زنان را نیز با حریر محض نماز جایز نیست
سیم آنکه طلا دوز نباشد مردان را چهارم آنکه
از حیوانی نباشد که گوشت آنرا نخورند مثل سمور
و روباه و غیر اینها اما در سنجاب و خز خالص نماز
جایز است پنجم آنکه پاک باشد مگر چیزی که ستر
عوره نشود مثل کلاه و بند زیر جامه و چیزی که کمتر از درهم نجاست
باشد اگر در رخت باشد نماز جایز است بشرط آنکه خون حیض
و استحاضه و نفاس نباشد و یا خون جراحت و قرحی که بند
نمی شده باشد نماز جایز است چهارم از مقدمات نماز

مکانست و در آن دو امر شرطست اول آنکه مغصوب نباشد
دوم آنکه نجس نباشد که نماز کننده را آلوده کند اما اگر
نجس باشد که نماز گزار را آلوده نکند جایز است الا موضع
سجده که می باید پاک باشد پنجم از مقدمات نماز
شناختن وقتست و اول وقت نماز صبح طلوع صبح صادقست
تا طلوع آفتاب و اول نماز ظهر ابتدا او زیاده شدن سایه است
بعد از آنکه بنهایت کمی رسیده باشد و آخر آن وقتیست که
تا غروب آفتاب بمقدار گزاردن نماز عصر بماند و اول
وقت نماز عصر گذشتن بمقدار چهار رکعت ظهر است
از اول زوال تا غروب آفتاب و اول وقت نماز
شام برطرف شدن سرخی جانب مشرقست تا آنکه
منتصف شب بمقدار گزاردن چهار رکعت نماز خفتن

بماند

بماند و وقت خفتن چون از برطرف شدن سرخی جانب مشرق
قدر گزاردن سه رکعت شام بگذرد و وقت اوست تا نصف
شب ششم از مقدمات نماز شناختن قبله است
کسی را که میسر باشد و کعبه را ببیند و آنکه بسمت آنست
روی بآن نماز کند و اگر بدانند بعبور مسلمانان در مساجد معلوم
کنند و اگر آنها ممکن نباشد بعلامات که فقها مقرر کرده اند
که اهل عراق جدی را وقتی که بنهایت بلندی باشد
برابر دوش راست گیرند و مشرق را بدست چپ و مغرب را
بدست راست و جنوب که مقابل عراقند بعکس این
و اهل شام سهیل را وقتی که در نهایت بلندی باشد
میانه دو چشم گیرند و اهل یمن عکس ایشان نیز پس سر
میانه دو شانه و اکثر علامات از علم هیأت معلوم کرده اند

و در دانستن قبله اعتماد بآن جایز است و اگر علامات نباشد
و قبله را نداند بچهار جهت نماز کند اگر وقت باشد والا بیک
جهت که گمان او باشد نماز کند **فصل اول** اول از نمازهای
واجب نماز یومیه است بدانکه نمازهای واجب پنج است
در شبانه روزی پنجاه و یک رکعت هفده رکعت واجب است
دو رکعت صبح و چهار رکعت پیشین و چهار پسین و سه شام
و چهار خفتن و سی و چهار رکعت نافله است دو رکعت
پیش از نماز صبح و هشت پیش از نماز ظهر و هشت پیش از
نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت نشسته
که یک رکعت حساب و وتیره خوانند بعد از نماز خفتن
و یازده رکعت نماز شب که هشت را نماز شب گویند
و از آن نماز سه رکعت دیگر دو رکعت را شفع و یک رکعت را

در

وتر خوانند چون مجموع افعال نمازهای واجب دانستن
بتفصیل در جامع عباسی مذکور است درین رساله باختصار
اختصار می‌نماید بدانکه نیت امری است که در نماز بجا باید
آورد **اول** نیت است و نیت در نماز آنست که قصد
کند که این نماز را که میگزارد چه نماز است ادا است
یا قضا واجب یا سنت و خالص از برای رضای خدا
میگزارد و این قصد را بر زبان آوردن لازم نیست
خواهی بزبان بیار و خواهی در دل قصد کن بغیر از نیت در
در کجا آنها نیست که خود مشکل میکنند و خود را بوسوسه
شیطان و تبعیت آن ملعون گرفتار میکنند مثلا هرگاه نماز
ظهر را میخواهم ادا وقت بگزارم قصد کنم که نماز ظهر میگزارم
ادا واجب از برای رضای خدا و تکبیرة الاحرام گویم و داخل

گیرم چه اشکال دارد دوم تکبیر احرام است که نیت را مقارن
آن باید داشت یعنی چون نیت کند بلا فاصله گویند الله اکبر
جایز نیست که بفارسی بگویند سیم ایستادن است هرگاه
قدرت داشته باشند محل نیت و تکبیر احرام و قرائت
راست بایستند که تکیه بجائی نکنند و بهر دو پا بایستند
و پاها را از هم دور نکنند که از ایستادن متعارف بیرون
روند چهارم قرائت می باید در دو رکعت اول الحمد
و یک سوره بخوانند و در باقی الحمد تنها و در رکعت سیم و چهارم
عوض الحمد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
استغفر الله بخوانند و قرائت میباید درست بگوید که بغلط
نماز باطلست و الحمد را بر سوره مقدم باید داشت
و اگر عمدا اول سوره بخواند نماز باطلست و اگر سهوا اول سوره

خوانده باشد بعد از آن الحمد میباید یکبار دیگر اول الحمد و
بعد از آن سوره بخوانند و واجبست مردان را که دو رکعت نماز
صبح و دو رکعت اول نماز شام و دو رکعت اول نماز خفتن را
بلند قرائت کنند و در باقی آهسته و قرائت که میکنند
میباید قرائتی از قراآت سبعه باشد پنجم رکوعست و در رکوع
میباید آنقدر خم شود که کف دستها بر زانو رسد و آنقدر
توقف نماید در رکوع که سبحان ربی العظیم و بحمده را
بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و اگر ضرورتی داشته باشد
یکمرتبه سبحان الله اکتفا نماید و بعد از سر برداشتن راست
بایستند و اندک توقف کنند و بعد از آن بسجده روند
ششم سجده است میباید در سجده هفت موضع که
پیشانی است و دو زانو و سر انگشت بزرگ پاها و کف دستین

نهاده شود و پیشانی را در سجده گاه بگذارد و بالجمله از جای
روییده باشد که خورده و پوشیده نباشد و جای پیشانی
و جای پاها که می ایستد میباید که برابر باشد در بلندی
و پستی و تفاوت نداشته باشد و اگر تفاوت باشد
زیاده بر چهار انگشت که بهم چسبیده باشد نباشد
و تا سبحان ربی الاعلی و بحمده را تمام نگوید سر از سجده
بر ندارد و میان دو سجده بعد از سجده دوم بنشیند و اندک
توقف نماید **هشتم** تشهد است و لفظ تشهد در هر
نماز بعد از دو رکعت واجب باید که بعد از دو سجده
رکعت دوم و چهارم بجهة تشهد بنشیند و بگوید اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد

و تا تشهد

و تا تشهد را تمام نکند بر نخیزد **نهم** سلامست
چون نماز تمام کند سلام و بدهد السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته **فصل دوم** از نمازهای واجب نماز جمعه است
بدانکه میانه مجتهدین در باب وجوب نماز جمعه در زمانی که
امام غایب خلافست اما اصح آنست که هرگاه مجتهد
عادل باشد مخیر است که نماز جمعه کند یا نماز ظهر اما نماز جمعه را
ثواب بیشتر است و اگر کسی خواهد بجهة احتیاط نماز ظهر را
نیز گزارد جایز است و منع نیست نماز جمعه دو رکعت
مثل نماز صبح وقت آن از اول زوالست تا آنکه
سایه هر چیز مساوی آن چیز شود و درین نماز جماعت
شرطست و از پنج کس کمتر نماز جمعه نمیتوان کرد و پیش از
نماز جمعه دو خطبه که مشتمل باشد بحمد و ثنای الهی و صلوات

بحضرت رسالت پناهی و آل آنحضرت و پند و موعظه بمردمان
بخواند و پیش نماز بخواند یا دیگری بخواند و خواندن دو خطبه را
واگر در شهری دو جا نماز جمعه گذارند اگر کم از یک فرسخ فاصله باشد
و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل
و اگر یکی پیش از دیگری شروع کرده باشد نماز آنکس که پیشتر
شروع نموده صحیح است و دیگری باطل و اعمال روز جمعه
ثواب بسیار دارد و بعضی گفته اند واجب **فصل**
سیم در بیان نماز عید رمضان و عید قربان این نمازها
با امام نمایند واجب شود و در زمان غیبت آنحضرت
سنت است نماز عیدین دو رکعت در رکعت اول
الحمد و سوره سبح اسم بخواند و تکبیر گفته قنوت بخواند و باز
تکبیر گفته قنوت بخواند تا پنج مرتبه قنوت خوانده شود و

بعد از آن

بعد از آن رکوع و سجود کرده در رکعت دوم را گذارد و بخواند
الحمد و سوره و الشمس بخواند و تکبیر گفته دست بقنوت بردارد
و قنوت خوانده باز تکبیر بگوید تا چهار مرتبه قنوت خوانده
شود و پس سلام دهد و دو خطبه بخواند و در گفتن بطریق
جمعه بخواند و وقت این نماز از طلوع آفتاب تا پیشین
و گذاردن این نماز در صحرا سنت است و قنوت این است
اللّهمّ اهل الكبرياء والعظمة واهل الجود
والجبروت واهل العفو والرحمة واهل
التقوى والمغفرة اسألك بحقّ هذا
اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً ولمحمّدٍ
صلّى الله عليه وآله ذخراً ومزيداً ان تصلّي
على محمّد وآل محمّد وان تدخلنا في كلّ خير

اَدْخَلْتَ فيهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَني مِنْ كُلِّ
سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُكَ
عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَللّهُمَّ اِنّا نَسْئَلُكَ خَيْرَ ما
سَئَلَكَ بِهِ عِبادُكَ الْمُخْلَصُونَ الصّالِحُونَ
وَنَعُوذُ بِكَ مِمّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُكَ
الصّالِحُونَ [illegible] در گرفتن ماه و
آفتاب و زلزله و هر آسمانی که موجب خوف شود مثل
سیاه شدن و سرخ شدن هوا و این نماز دو رکعت است در هر
رکعتی پنج رکوع و نیت کند که نماز آیات میگزارم واجب قربة
الی الله و تکبیر احرام گوید و الحمد و سوره بخواند و رکوع رود و سر
از رکوع بگیرد و باز الحمد و سوره بخواند تا پنج رکوع و دو سجده و برخیزد
و رکعت دوم را همچنان بجا آورد و این نماز را بر این طریق بجا آورد

نفع

نصف سوره را بخواند و اگر الحمد بقصر خواند و اگر خواهد
در هر رکوع که رکوع کند بعد آنکه از رکوع برخیزد
از رکوع پنجم سوره را تمام کند در رکعت آخرین نیز همچنین
الحمد در هر رکوع که سوره تمام کند و در رکوع دیگر صیام
باید که خواند و شروع در سوره کند و اول وقت نماز گرفتن
آفتاب و ماه ابتدای گرفتن است و آخر آن شروع در
روشن شدن و اگر عمداً ترک این نماز کرده باشد اگر تمام
آفتاب و ماه گرفته باشد قضا باید کرد و اگر بعضی از آنها
گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب
میدانند خواه تمام گرفته باشد و خواه بعضی و بعضی مجتهدین
نماز زلزله را گفته اند در مدت عمر گفته اداست
و در بادهای تند و سیاه و سرخ و مثل اینها گفته اند اگر

اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين
والمسلمات الاحياء منهم والاموات
تابع بيننا وبينهم بالخيرات انك مجيب
الدعوات انك على كل شيء قدير
بعد از تكبیر چهارم گوید اللهم ان هذا عبدك
وابن عبدك وابن امتك نزل بك
وانت خير منزول به اللهم انا لا
نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا اللهم
ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان
مسيئا فتجاوز عنه واحشره مع من كان
يتولاه من الائمة الطاهرين واگر میت
زن باشد بعد از تكبیر چهارم چنین گوید اللهم ان هذه

امتك

امتك وابنة امتك نزلت بك
وانت خير منزول به اللهم انا لا نعلم
منها الا خيرا وانت اعلم بها منا
اللهم ان كانت محسنة فزد في احسانها
وان كانت مسيئة فتجاوز عنها واحشرها
مع من كانت تتولاها من الائمة
الطاهرين واگر میت طفل باشد بعد از تكبیر چهارم
گوید اللهم اجعله لنا ولابويه فرطا
بعد از آن تكبیر پنجم که آخر نماز میت است بگوید و در
نماز طهارت شرط نیست اما سنت است

فصل هفتم

در بیان نمازهای که بنذر یا عهد یا بسوگند واجب شود نماز
نذر آنست که بگوید یا بفارسی بگوید از برای خدا است

زمین که اگر فلان کار برآید من دو رکعت نماز کنم و عهد آنکه
عهد کردم که اگر فلان کار خیر را بکنم و قسم آنست که سوگند
خورد که والله فلان کار بکنم و مسئله آنچه نذر کند یا
عهد کند یا سوگند خورد که کار خیر باشد پس اگر نذر کند یا عهد
کند یا قسم خورد که قمار بازی کند یا نماز نکند یا کسی را ناحق
آزار کند درست نخواهد بود و صیغه نذر یا عهد یا سوگند را
اگر عربی بود بهتر است مثلا اگر نذر کند یا عهد کند یا قسم
خورد که بیمار من شفا یابد دو رکعت نماز کنم هرگاه بیمار
شفا یابد دو رکعت نماز واجب و نیت نماز نذر
یا عهد یا سوگند را چنین کند که دو رکعت نماز عهد یا نذر
یا یمین میگزارم واجب قربة الی الله و هرکس نذر یا عهد
کند یا سوگند خورد و وفا بآن نکند کفاره اش باید داد

فائده

فائده در تعقیب نماز چون از نماز فارغ شوند سنت
موکد است که تعقیب بخوانند و بهترین تعقیبها تسبیح
فاطمه زهرا است که سی و چهار الله اکبر است و سی و سه
الحمد لله و سی و سه سبحان الله از حضرت امام جعفر صادق ع
نقل است که فرموده تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها در هر شبانه روزی بعد از هر نماز بهتر است
از هزار رکعت نماز و بهترین تعقیبها بعد از تسبیح فاطمه
زهرا سلام الله علیها خواندن این دعا است یَا مَنْ
اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یَا مَنْ لَا
یُؤَاخِذُ بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ
یَا كَرِیمَ الصَّفْحِ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ یَا حَسَنَ
التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ وَیَا بَاسِطَ

الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی
و یا منتهی کل شکوی یا مبتدئا بالنعم
قبل استحقاقها یا رباه یا رباه یا رباه
یا سیداه یا سیداه یا سیداه یا غایة
رغبتاه یا ذا الجلال و الاکرام اسألك
بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن
و الحسین و علی ابن الحسین و محمد ابن
علی و جعفر الصادق و موسی الکاظم
و علی ابن موسی الرضا و محمد ابن علی
و علی ابن محمد و الحسن ابن علی و محمد ابن الحسن
صاحب الزمان سلام الله علیهم اجمعین
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تکشف

کربی

کربی و تنفس همی و تفرج غمی و تصلح
شانی فی دینی و دنیای و ان تدخلنی
الجنة و لا تشوه خلقی بالنار و ان
تطیل عمری فی طاعتك و مرضاتك
فی صحة و سلامة بدنیة و نفسیة
برحمتك یا ارحم الراحمین

مقصد دوم در
در زکوة و خمس و در آن چهار فصلست

فصل اول
در بیان زکوة بدانکه در باب زکوة مبالغه بسیار
وارد شده از حضرت رسول صلی الله نقلست که فرموده
زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و هم از
آنحضرت منقولست که هر که منع کند زکوة
در آتش خواهد بود بدانکه زکوة بر دو قسمت زکوة مال

در زکوة بدن که فطر خوانند   در زکوة مال

باجماع است که بر نه چیز واجب گندم و جو و خرما و مویز
و طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و هر یک ازین نه چیز
را نصابیست که تا بآن نصاب نرسند زکوة واجب
نیست اما غلات اربع که گندم و جو و خرما و مویز است
نصاب هر یک سیصد صاع است و هر صاع با نهصد و
هشتاد و پنج مثقال متعارف است چون یکی از غلات
مذکوره بعد از اخراج مؤنهٔ زراعت و حصهٔ زارع
و حصه سلطان بسیصد صاع برسد و از آب باران
یا از آب روان آب خورده باشند ده یک باید
داد و اگر بدولاب یا مشک یا مثل اینها آب داده
باشند نصف ده یک باید داد و اگر گاهی ازین

و گاهی

و گاهی ازان آب خورده باشند اگر هر کدام بیشتر
آب خورده باشند بآن عمل نمایند و اگر از هر دو آب
برابر خورده باشند نصف را ده یک و نصف را
نصف ده یک باید داد و آنچه از سیصد صاع زیاد
باشد از مویز باید داد و چون انگور و خرما زرد و سرخ شوند
و گندم و جو دانه محکم کنند زکوة واجب اما اولی
آنست که انگور مویز شود و جو و گندم پاک
شود و لازم نیست که محصول هر یک از املاک
بنصاب برسد هرگاه شخصی املاک متفرقه داشته باشد
که کل آنها بنصاب برسد زکوة باید داد و هر یک
ازین غلات را که زکوة داده باشند اگر سالها
نگاه دارند دیگر زکوة لازم نیست اما طلا و نقره را

دو نصاب است نصاب اول طلا بیست مثقال شرعی است
هر هفت مثقال شرعی پنج مثقال عرفیست پس هر
مثقال شرعی چهار دانگ و یک نخود و ثلث یک
نخود باشد چون طلا به بیست مثقال شرعی برسد نیم
مثقال شرعی باید داد نصاب دوم طلا زیاده بر آن
چهار مثقال است ده یک مثقال باید داد هر چند زیاده
شود از چهار باید داد و نصاب اول نقره دویست
درهم است پنج درهم باید داد و نصاب دوم نقره
چهل درهم است یک درهم باید داد و آنچه زیاده
شود از چهار باید داد و میباید طلا و نقره سکه دار
باشد که با آن خرید و فروخت میکنند که اگر طلا
و نقره بی سکه باشند زکوة واجب نیست هر چند بسیار
باشد

باشد و میباید که یازده ماه گذشته باشد و به ماه دوازدهم
داخل شده باشد و اگر یازده ماه نشده باشد
دیگر زر باید باشد که سکه آنرا تغییر دهند یا اسباب
و زیور سازند زکوة واجب نیست انعام زکوة گاو
و شتر و گوسفند به شرط واجب میشود اول آنکه
در کل سال در صحرا چریده باشند و خود علف میخورده
باشند که اگر بعضی از سال آنرا علف با کاه داده
باشند زکوة واجب نیست دوم گذشتن حول
یعنی یازده ماه گذشته باشد و به ماه دوازدهم داخل شده
باشد رسیدن بنصاب است در هر یک از آنها
و آنچه نصاب است اما شتر را دوازده نصاب است
پنج دو یازده بیست

بیست و پنج و درین پنج نصاب از هر پنج شتر
یک گوسفند باید داد   بیست و شش است که
از ان یک شتر ماده که یک سال را تمام کرده باشد باید
و در سال دوم درآمده باشد باید داد   سی و شش
از ان یک شتر ماده دو ساله که در سال سیم درآمده باشد
باید داد   چهل و شش است از ان یک شتر
ماده سه ساله که در سال چهارم درآمده باشد باید داد
شصت و یک است از ان یک شتر چهار ساله
که در سال پنجم درآمده باشد باید داد   هفتاد و
شش است و از ان دو شتر ماده دو ساله که بسال
سیم درآمده باشد باید داد   نود و یک
و از ان دو شتر ماده است که در سال چهارم درآمده باشند

[illegible]

صد و بیست و یک است از هر چهل بنت لبون شتر ماده که
در سال چهارم درآمده باشد باید داد **گاو** گاو را دو نصاب
اول تا بسی نرسد زکوة ندارد و در سی یک تبیع گوساله است
که در سال دوم درآمده باشد خواه نر و خواه ماده **دوم**
چهل است یک گوساله که در سال سیم درآمده باشد باید داد
زکوة بز نیست **گوسفند** نصاب گوسفند پنج است **اول**
چهل است و از ان یک گوسفند باید داد **دوم** صد و بیست و یک است باید
دو گوسفند باید داد **سیم** دویست و یک است سه گوسفند
باید داد **چهارم** سیصد و یک است چهار گوسفند باید داد
پنجم چهار صد است چون این نصاب رسد از هر صد
گوسفند یک گوسفند باید داد و هر چند زیاده شود تا به صد
نرسد چیزی واجب نیست و در کل آنچه مذکور شد از نصاب

چیزی لازم نیست بدانکه آنچه اسم شتر بران اطلاق کنند
از کوچک و مایه و نر و غیر آنها زکوة لازم است و گاو و گاومیش
یک جنس اند و لازم نیست حیوانات کسی از یک شهر
بنصاب رسد که زکوة بدهد بلکه آنچه در هر جا دارد و هر را
حساب نموده زکوة بدهد اگر در یک جا باشند یا در ده
و بسیار باید حساب را از غلامان که حق فقرا ضایع نشود فصل
دویم در بیان زکوة بدن که زکوة فطر گویند هر گاه
چون ماه شوال رسیده و واجبست بر هر بالغ عاقل که بقوت
یکساله خود و عیال قادر باشد خواه روزه گرفته باشند
و خواه نگرفته باشند که برای خود و عیال خود و مهمان
و کنیز و غلام خود از سر یک صاع زکوة بدهد از خورد و کلان
که اکثر اوقات خورش ایشانست و مقدار صاع

و اگر شب عید رمضان مهمانی یا کنیزی برسد قبل از شام
خواه طعام افطار را خورده و خواه نخورده فطره او را باید
داد و مستحق زکوة فطر مستحقان زکوة مالند و همچنین غلام
و کنیز آنهایی که حاضر نباشند و غایب باشند
اگرچه گریخته باشند فطره ایشان نیز باید داد و زکوة فطر را
از اول شب عید تا پیش از روز عید به نیت ادا ادا ج
کند و بعد از پیش روز عید تا هر گاه بیرون نکنند به نیت قضا
و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز عید به نیت ادا
میتوان داد و نیت بر جانب است فصل سیم
در بیان مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند اول
فقرا و مساکین اند یعنی آنهایی که قوت یکساله خود و عیال خود
ندارند و کسبی و صنعتی ندارند دویم جماعتی اند که حاکم

شرع ایشان را تعیین نموده باشد که اخذ زکوة کنند و نگاه
و حفظ و قسمت آن بایشان باشد هر چند مالدار باشند
آنچه حاکم شرع بجهت ایشان تعیین کرده باشد میتوانند گرفت
سیم جماعت کافر که در جنگ مدد اهل اسلام کنند
چهارم بنده که از آقای خود مشقت داشته باشد از زکوة
او را میتوان خرید و آزاد کرد و همچنین بنده که شرط
کرده باشد که مبلغی بآقای خود بدهد و آزاد شود و هرگاه
عاجز شود از کل یا از بعض آن مبلغ میتوان از زکوة آن مبلغ
را بایشان داد که آزاد شود چهارم جماعتی که قرض بسیار
داشته باشند و از ادای آن عاجز باشند بشرط آنکه
وجه آن قرض را بمعصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله
مثل پل ساختن و عمارت مسجد و مدرسه بجهة طالب علمان

که بعلم

که بعلم مشغول باشند که از آن قوت نفع برند هشتم
ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است
اما غریب افتاده و پریشان شده باشد زکوة باو
میتوان داد بشرط آنکه سفر او معصیت نباشد و کسی
نیابد که باو قرض بدهد فصل چهارم در بیان زکوة
بدانکه زکوة در هفت چیز سنت است اول اسبهای ماده
از هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا زکوة دادن سنت
اگر چرنده و مادیان هر دو اصیل باشند اگر یکی اصیل باشد
یا هیچکدام اصیل نباشند یک مثقال طلا باید داد بشرط آنکه
تمام سال در صحرا چرند و علف آن از مال صاحب نباشد
دوم مالیست که صاحب آن بجهة ندادن زکوة کاری
کرده باشد که زکوة لازم نباشد مثل آنکه از سکه بیرون کند

یا کسبی نموده‌اند سیم حاصل مستغلات مثل دکان
و حمام و کاروانسرا و امثال آن سنت که زکوة
دهم ده یک آن از حاصل آن زکوة دهد هر چند حول نگذشته باشد که
نصاب برسد چهارم آنچه از زمین روید و کیل دارد
و پیمایش مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند اینها سنت است
که دستور کنند و چون زکوة بدهند پنجم مالی که چند سال
در دست مالک نباشد و بعد از چند سال بدست آید
باشد سنت که زکوة یک ساله او را بدهد ششم ٢٤
که صاحب تنگ و شیر باشد که نصاب رسیده باشد سنت که
هر ساله زکوة آن را تا شکست دادن بدهد هفتم تجارت
هرگاه شخصی تجارت نماید یا اجاره کند که فایده از آن
حاصل کند هرگاه در اصل المال نصاب طلا یا نقره برسد

وارث

در دست یک سال نقصان یابد نرسد سنت که زکوة بدهد
ششم مال طفل هرگاه ولی طفل تجارت کند و شرط
زکوة بهم رسد سنت که ولی زکوة از آن بدهد **فصل**
در بیان خمس و مصرف آن بدانکه خمس بر هفت چیز واجب
اول غنیمتی که از کافران حربی بدست آید دوم
هرگاه که بهم رسد مثل فیروزه و مس و مانند اینها و کان‌ها خمس
واجب که بعد از وضع اخراجات که واقع شود و قیمت
آن به بیست مثقال شرعی طلا رسد و بقول مجتهدین راجح
آنست که اگر کمتر از بیست مثقال طلا نیز باشد خمس او دادن
از آن واجب سیم هرچه از غوص بیرون آورند
مثل مروارید و مرجان و غیر اینها که قیمت آن یک مثقال
طلا شود چهارم مال مخلوط بحرام است نیز هرگاه مال حرام

بمال حلال مخلوط شود و قدر حرام و صاحب معلوم نشود اما اینقدر
معلوم شود که حرام زیاده از پنج یک نیست که اگر زیاده باشد
زیادتی را بعنوان مساکین تصدق باید کرد **پنجم** از زمینی که
کافر ذمی از مسلمان بخرد واجبست که خمس آن زمین یا خمس
قیمت آن از همین حاصل آن از هر ساله بدهد **ششم** رکازی که از
زمین یافت شود پس اگر در بلاد کفار حربیان یافت شود دادن
خمس آن واجبست خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد
باقی از آن شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام
یافت شود و اثر اسلام دران نباشد خمس باید داد و باقی از
یابنده است **هفتم** فایده که از تجارت یا زراعت
یا صنعت و مانند آن بهم رسد و زیاده از اخراجات یکساله
باشد خمس آن زیاده را باید داد و مثلا کسی که از فایده تجارت یکصد تومان

بهم رساند

بهم رساند و خرج یکساله او بشصت تومان است خمس
دوازده تومان زیاده را که دو تومان و چهار هزار دینار است
باید داد و اگر در اثنای سال و فوت جزئیه (?) زیاده واقع شود حساب
آنرا نیز بیرون میکنند و در باب خمس مسئله آنکه نصف
خمس بحضرت صاحب الزمان تعلق دارد و نصف دیگر
بسادات که از جانب پدر بهاشم جد حضرت رسول
رسند اگرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا نباشند
بشرط آنکه شیعه اثنی عشری باشند و نصفی که تعلق
بسادات دارد صاحب مال خود میتواند میانه ایشان
قسمت نماید و آن نصف که بحضرت صاحب الامر تعلق
دارد در زمان غیبت آنحضرت واجبست که بمجتهدین
دهند تا مجتهدین میانه آن جماعت قسمت نمایند **فصل**

در بیان روزه و اعتکاف بدانکه روزه نگاه داشتن ذات
خود است از صبح تا شام از خوردن و آشامیدن و انزال منی
بهر گونه که باشد و دخول حشفه بقبل یا دبر و عمداً جنابت
بودن تا صبح شود و عمداً قی کردن و سر در آب فرو بردن
و دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
بستن و غبار غلیظ بحلق رسانیدن بدانکه روزه چهار قسمست
واجب و سنت و مکروه و حرام اما قسم اول که روزه
واجب است شش است **اول** روزه ماه رمضان بپنج چیز
ثابت میشود دیدن ماه یا که سی شعبان بسر رود تمام
یا بگواهی دو عادل که ماه را دیده باشند یا بگواهی
جمع غیر عادل که ظن غالب شود و حساب نجوم و بلند
بودن ماه اعتباری ندارد و دیدن ماه شوال بغیر عادل

ثابت

ثابت میشود مگر رمضان سی روز تمام شده باشد چون
هلال رمضان را ببینند این دعا را بخوانند که بعضی
مجتهدین خواندن این دعا را وقت دیدن هلال واجب
میدانند چون این دعا خوانند رو بقبله کنند نه ماه
الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وقدر
منازلک وجعلک مواقیت للناس
اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا
اللهم ادخله علینا بالسلامة
والاسلام والیقین والایمان
والبر والتقوی والتوفیق لما
تحب وترضی **دوم** سنت روزه ماه
رمضان هر شب لازم است پیش از صبح واز

فراموش کند تا هیچ وجه درستی تا شام و نیت
چنین کند که روزه میگیرم فردا از ماه رمضان ادا
واجب قربة الی الله **سیم** از روزه واجب
روزه ایست که نذر یا عهد یا قسم که در وقت نماز
گذشت واجب شود **چهارم** از روزه واجب
روزه کفاره است مثل آنکه شخص بالغ عاقل
بی عذر یکروز از ماه رمضان افطار کرده واجب شد
که دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا یک بنده آزاد
کند یا شصت مسکین را هر کدام یک مد طعام بدهد و اگر
روزه ماه رمضان را بحرام باطل سازد مثل آنکه خمر
بخورد یا چیزی غصبی بخورد یا زنا کند یا زن حائض
جماع کند این هر سه کفاره که مذکور شد لازم میشود

تمام

پنجم روزه واجب روزه ایست که از پدر
آنکس قضا شده باشد و پسری بزرگتر ازو مانده
واجبست بر آن پسر بزرگ که قضای روزه پدر را
بگیرد و اگر دو پسر باشد تا کسی بزرگتر اما بالغ نشده
باشد و دیگری کوچکتر اما بالغ شده باشد میانه مجتهدین
خلافست که قضا بر کدام است اصح آنست که
بزرگتر کس است و اگر هر دو برادر برابر باشند
هر دو را بالمناصفه باید گرفت **ششم** از روزه واجب
روزه ایست که باجاره واجب شود هرگاه شخص
خود را باجاره دهد که قضای روزه میتی را بگیرد
واجبست که بموجب اجاره روزه را بگیرد **هفتم**
روزه اعتکاف است که بعد از روزه مذکور میشود

فصل در بیان روزه سنت و انواع آن بسیار است
بعضی اختصار میکند **اول** کل ماه رجب و شعبان
دویم روزه مولود حضرت رسول صلعم که هفده هم
ربیع الاول است **سیم** روزه عید غدیر که هیجدهم
ذیحجه است **چهارم** روزه عرفه که نهم ذیحجه است
پنجم روز عاشورا که دهم محرم است اما عصر
بعد از عصر باب ایکاک کربلا بکشاید به نیت شفا
و کمتر از خوردن کوزه که زیاده بر نخورد و حرام است **ششم**
روزه مباهله که بیست و چهارم ذیحجه است و درین روز
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه انگشتر خود را در
رکوع تصدق کرد که آیه انما ولیکم الله در شان
آنحضرت نازل شد **در بیان روزه مکروه** روزه مکروه است

و آن

و آن چهار است **اول** روزه سنتی و در سفر **دویم**
روزه کسی که مومنی او را تکلیف کند و بخورد **سیم**
روزه عرفه هرگاه در عرفات باشد و باعث ضعف شود
یا شک در اول ماه شده باشد **چهارم** روزه
مهمان بی رخصت صاحب خانه به نیت سنت و بعضی گفته اند
روزه صاحب خانه نیز بی اذن مهمان مکروه است
در بیان روزه حرام روزه حرام است و آن نه است
اول روزه عید رمضان و عید قربان **دویم**
روزه که مشخص نباشد که اول رمضان است یا آخر
شعبان آن روز را از نیت رمضان گیرد و حرام است
اما به نیت غیر رمضان حرام نیست **سیم** روزه صمت
و آن آنست که در ابتدای نیت قصد کند که از اول

روز تا شب حرف نزند **چهارم** روزه وصال
و آن دو قسم است یکی آنکه وقت نیت قصد کند که
شام افطار نکند تا سحر و دیگر آنکه دو روز روزه باشد
یا آنکه روزه بگشاید **پنجم** روزه سنت زن بی
اذن شوهر **ششم** روزه سنت غلام اگر بی رخصت
آقا **هفتم** روزه بیمار هرگاه یقین داند که ضرر میکند
هشتم روزه مسافر در رمضان اگر سفر مباح باشد
نهم ایام تشریق هرگاه در منی باشد و آن یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است **فصل** در اعتکاف
بدانکه اعتکاف توقف روزه دار است سه روز یا
زیاده در مسجد جامع بجای عبادت خدا و در آن ثواب
بسیار است حضرت اگر در دهه آخر رمضان معتکف

شوند

شوند و حضرت رسالت همیشه در دهه آخر رمضان اعتکاف
میفرمودند و اعتکاف بی روزه بودن جایز نیست
و از سه روز کمتر نمیباشد و در غیر مسجد جامع صحیح
نیست و هرگاه شخصی نیت سنت اعتکاف نماید
روز سیم واجب میشود و همچنین بعد از سه روز هر
دو روز که بگذرد روز سیم واجب میشود مثل ششم و نهم
و درین حال کسی که اعتکاف کرده را جایز نیست که از
مسجد بیرون رود مگر برای حاجتی یا پرسش بیماری که مؤمن
باشد یا تشییع کردن جنازه یا مانند آن و چون
از مسجد بیرون آید حرامست نشستن و در سایه براه
رفتن مگر بضرورت مثل آنکه راه غیر مسقف بهم نرسد
و زیر پوشش راه باید رفت تا ضعف غلبه کند بنشیند

و نماز گزاردن او در غیر مسجدی که در آن اعتکاف
کرده جایز نیست مگر آنکه بجهة ضرورتی بیرون آمده باشد
وقت تنگ شود و حرامست در اعتکاف واجب
جماع کردن و بوی خوش شنیدن و زن را بوسیدن
و دست به بدن ایشان رسانیدن و اگر اعتکاف
را بجماع فاسد کند کفاره لازم است و اگر در روز
رمضان باشد دو کفاره باید داد یکی بجهة رمضان و یکی
بجهة اعتکاف و اگر با زن معتکفه خود در روز جماع کند
در رمضان باشد چهار کفاره خواهد داد دو بجهة خود و دو
بجهة زن خود **مقصد سیم** در بیان حج بدانکه
حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود
تاخیر کردن گناه عظیم است و حج سه نوع است حج تمتع

و آن

و آن کسی را واجب میشود که شانزده فرسخ از مکه دور
باشد و حج قران و حج افراد کسی را واجب میشود که از
اهل مکه معظمه باشد یا دوری او از مکه معظمه شانزده
فرسخ نباشد اما در حج تمتع همه امر کارها باید آورد
بترتیبی که ادا میشود در این ابیات ذکر کرده **نظم**
همه امر که در حج تمتع واجب است ∴ پنج اول کردن
عمره ترتیب نگار ∴ یعنی احرام و طواف و نمازش
با سعی ∴ دو است تقصیر و با احرام شدن دگر بار ∴
پس وقوف عرفات و مشعر بودن ∴ رمی و قربانی
و تقصیر منی ای هشیار ∴ طواف حج است و دگر باره
نمازش با سعی ∴ طواف نسوان و نمازش ابد دستور
گذار ∴ منی کردن شبها و سه روز تشریق ∴ زدن

مثل مشته تره ان آونکار و آداب این همه چه امر که
در عمره تمتع و حج تمتع واجبست ذکر میکنند اول احرام
عمره تمتع است که اول افعال حج تمتع است و احرام را
از میقات باید بست و میقات مکانیست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار داده که حاجیان
از آنجا احرام بندند و آن پنج موضعست اول ذو
الحلیفه است و آن میقات جمعیتی است که از مدینه
می آیند سیم جحفه است و آن میقات جمعیتی است که
از راه شام می آیند چهارم یلملم است و آن میقات
جمعیتی است که از یمن می آیند پنجم قرن المنازل است
و آن میقات جمعیتی است که از راه طائف می آیند ششم
عقیق است و آن میقات جمعیتی است که از راه عراق

دعوت می آیند و در احرام سه چیز واجب است اول
نیت است باین طریق که احرام عمره تمتع می بندم
برای آنکه واجب است قربةً الی الله دوم مقارن
داشتن است نیت را با تلبیات اربع تلبیه عبارت از
ینست بخاصه بگوید لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ
لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ
سیم پوشیدن دو جامه احرام است
مرد را از چیزی که نماز در آن جایز باشد یکی را
لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه دوخته
نشده و دوخته نباشد مثل کینک و زره و زنان را
جایز است پوشیدن حریر و حیض مانع احرام نیست
و زن حائض را غسل احرام سنت اما نماز نمیتواند

کفاره دهد اگر چه زینت و چهار امر بر محرم حرامست
اول شکار کردن و شکار نمودن یا کشتن که در فلا بجا
شکارست و شکار جانوران آبی که میان آب تخم کنند
و جانوری که گوشت آنرا نخورند آبی و غیر آبی جایزاست
و خوردن گوشت شکار بر محرم حرامست اگر چه دیگری شکار
کرده باشد دوم جماع کردن و مقدمات آن مثل دست
بازی و بوسه کردن با زنان و بر محرم عقد نکاح نمی تواند کرده
او برای خود و نه از برای دیگری و اگر عقد بکند باطلست سیم
گواه شدن بر عقد و نکاح و گواهی دادن بان چهارم بو کردن
مشک و عنبر و عود و صندل و مثل آن اما شنیدن بوی خوش
که در خانه کعبه میمانند جایزاست و همچنین در بوهای خوش که در
میوه ها می باشد پنجم بیرون کشیدن از بدن ششم روغن

بدن مالیدن هفتم پوشیدن مردان رخت دوخته را که
باشند یا شبیه دوخته هشتم پوشیدن خفی که تمام پشت پا را
بپوشد نهم انگشتر در دست کردن بجهة زینت نه بقصد
سنت دهم پوشیدن مرد سر خود را اگر چه پاره ای از سر
باشد یازدهم در سایه چیزی راه رفتن مردان اگر بالای
سر ایشان باشد اما در سایه کجاوه و دیوار جایزاست
در زیر خیمه دوازدهم موی از بدن برطرف کردن
سیزدهم ناخن چیدن اگر چه از انگشت زیادتی باشد
چهاردهم شپش کشتن یا از جامه و بدن انداختن
پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم در آینه
نگاه کردن هفدهم حنا بستن بجهة زینت هیجدهم
دندان کشیدن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم

خون از بدن بیرون کردن اگرچه بمسواک باشد بیست و یکم
بغیر صدا بلند کردن بغیر لا والله و بلی والله کشتن مگر جهة اثبات
حق و نفی باطل بیست و دوم پوشیدن زن طلاآلات و نقره
آلات که عادة نباشد که او را بپوشد بیست و سیم ظاهر
کردن زینت خود بغیر جمعی که محرم او باشد بیست و چهارم
روی خود را پوشیدن زن از آنکه روی او برهنه

طواف

زن در اول عمره تمتع طواف است بدانکه چهار چیز واجب
قبل از طواف طهارت و پاک بودن جامه و بدن و
پوشیدن عورتین و ختنه کردن پس اگر کسی را ختنه
نکرده باشند طواف او باطل و در طواف یازده چیز
واجب اول نیت باین طریق که طواف عمره تمتع
میکنم برای آنکه واجب است قربة بخدا دویم مقارن داشتن

نیت

نیت بطواف بحجر که اول جانب چپ او را محاذی
طواف محاذی جزو حجر اسود باشد و این دو وجه میشود
یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیت خود را
بگرداند تا در ابتدای طواف کل بدن او محاذات کل
حجر اسود باشد و دیگر آنکه در مقابل حجر اسود بایستد
بلکه آنرا بجانب چپ خود کند و بعضی از جزو بدن خود را
پیش دارد و محاذی اول حجر نماید و شروع در طواف کند
تا کل بدن او محاذات کل حجر نماید و دو وجه افضلست
سیم استدامت حکم نیت یعنی در اثنای طواف
امری نکند که منافی طواف باشد چهارم دور طواف
کند از خانه کعبه کمتر از مقام ابراهیم باشد پنجم
گشتن دور خانه کعبه کم و زیاده بر از هفت نوبه باشد

۶
ششم آنکه چهار شوط اول را پی در پی کرده باشد بغیر عذر
شود که اگر محدث شود طواف را از سر گیرد و اما در
سه شوط آخر فاصله جایز است مثل اگر وقت نماز
تنگ شود اقتضاء حاجت برادر مؤمن ۷ هفتم آنکه
خانه کعبه در دست چپ باشد ۸ هشتم آنکه حجر را که
دیواریست کوتاه در طرف او داخل خانه داخل طواف
کند ۹ نهم چیزی از زمین خانه داخل شادروان [illegible] نکند
کند پس اگر طواف کنان دست بر دیوار کعبه گذارد
آن طواف باطل است ۱۰ دهم آنکه در طواف طریق
متعارف راه رود پس اگر یک پای بالجمله در
دیوار راه رود یا چیز کنان طواف کند صحیح نخواهد بود
۱۱ یازدهم آنکه آخر شوط آخر منتها باشد که ابتدا از آن

ورا بی

در بیان نماز طواف
را نگاه دارد ششم از واجبات عمره تمتع نماز طواف
چون هفت شوط طواف را بجای آورد در پس مقام
ابراهیم یا پهلوی آن دو رکعت نماز گزارد و در رکعت چنین
نیت کند که دو رکعت نماز طواف عمره تمتع میگزارم برای آنکه
واجب است قربة الی الله و سنت است که در رکعت اول بعد از
الحمد قل هو الله احد و در رکعت ثانی قل یا ایها الکافرون
بخواند و در نماز طواف مختار است که جهر بخواند یا آهسته
در بیان سعی از افعال عمره تمتع سعی میان صفا و مروه است
و سعی میان صفا و مروه هفت مرتبه باید کرد و ابتدا
واجب است که ابتدا از صفا کند و نیت کند و چون نیت باشد
پاها را برنهد اول صفا که سبب باشد و گوید سعی صفا و مروه
میکنم در عمره تمتع برای آنکه واجب است قربة الی الله

حیث جواب طواف داده شود و بجانب مروه رود و چون بمروه رسد
چنانکه در اول گفتیم ایستاده بر سینه اول مروه رسد و چون برگرده
بایستد با بپا بر سینه اول مروه بجب باید دوار شود و دوم
رفتن که خوشی خلاف و در برگشتن یک شوط و همچنین تا
هفت شوط را تمام کند و نیت در هر وقت سعی چنین باید کرد
با یکیست جایز شود و دیگر بپردازد از طواف شده باشد اول
خواهد بود **دربیان تقصیر** و از افعال عمره تمتع تقصیر است چون از
سعی فارغ شود تقصیر کند و تقصیر آنست که چیزی از ناخنها
بگیرد خواه از دست و خواه از پا و خواه از موی چیزی را
ازاله کند از هر جا که خواهد باشد خواه موی خواه
کنده خواه بریده و تراشیدن اما تراشیدن کل سر
درین احرام جایز نیست و نیت که تقصیر در آن

واقع شود

واقع شود و نیت چنین کند تقصیر میکنم در عمره تمتع را
انکه واجبست قربت الی الله و بعد از آن [illegible] تقصیر
مشغول شود و چون تقصیر کند هر چه که بر او حرام
شده بود حلال شود و تقصیر آخر افعال عمره است
دربیان احرام و از افعال حج تمتع احرامست و احرام
اول افعال حج تمتع است و هر که فارغ شود از افعال
عمره بود و احرام حج بر بستن اول اوان تمتع است
و بهتر آنست که احرام عمره گذارد شده احرام حج تمتع بر بندد
[illegible] که سنت است احرام حج تمتع [illegible] اما
که در مسجد الحرام در زیر ناودان خانه واقع شود و نیت
چنین کند که احرام حج تمتع می بندم از برای آنکه واجب
قربت بخدا و نیت را مقارن تلبیه سازد

از افعال حج تمتع وقوف بعرفات است واجب است که چون از
احرام بعرفات رود و از پیش از زوال تا وقت شام
در عرفات باشد و مراد از زمان عرفات در
بگفتم شریعت از پیشین تا شام خواه ایستاده
باشد و خواه نشسته و خواه پیاده و خواه سواره
و نیت چنین کند که از زوال وقت تا شام وقوف در
عرفات میکنم در حج تمتع برای آنکه واجب است قربة
الی الله و سنت است که در عرفات به دعا مشغول باشد
بحضور صادق دعای علی ابن الحسین که در صحیفه کامله مذکور است
واجب دوم از افعال حج تمتع وقوف در مشعر الحرام است
چون شام شود از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و چون
بمشعر آید نیت کند که از نوبت تا طلوع آفتاب

در مشعر الحرام وقوف میکنم در حج تمتع برای آنکه واجب است
قربة الی الله و تا طلوع آفتاب آنجا وقوف کند دوم
سوم از افعال حج تمتع جمره عقبه است یعنی روز عید که از منا
جمره عقبه را بزنند بهفت سنگ ریزه و از مشعر بعد از طلوع
آفتاب روز عید قربان بمنی آید و در راه چون بمحسر
رسد که آن را محسر گویند سنت است که این دعا بخواند
اللهم سلم عهدی واقبل توبتی
واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت
بعدی چون بمنی آید میلی که جمره عقبه گویند بهفت
سنگ ریزه بزند و این نوع نیت کند که این میل را
بهفت سنگ ریزه میزنم در حج تمتع برای آنکه واجب است
قربة الی الله و سنت است در انداختن و شروع در آن

سنگ ریزه و هفت سنگ ریزه را یک یک زنند اگر
هر هفت را یکبار بزنند از و یکی حساب و جمره
سنگ ریزها را از زمین حرم برچیده باشد مجموع
سنگ ریزها را ببیل زنند و میباید آن سنگ ریزها
بکر باشد یعنی دفعه دیگر ببیل نزده باشند و رمی
در روز عید قربان بعد از طلوع آفتاب باشد **در بیان**
قربانی از افعال حج تمتع قربانیست در منی در روز عید قربان
و در آن هشت امر واجب **اول** آنکه قربانی گوسفند
باشد یا بز یا گاو یا شتر و غیر آنها صحیح نیست **دویم**
آنکه اگر گوسفند یا بز باشد کمتر از هفت ماهه نباشد
و اگر بز یا گاو باشد یک سال تمام کرده باشد و در سال
دوم در آمده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده

باشد

کرده باشد **سیم** آنکه بیمار نباشد و کور یکدانه نباشد
و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ
اندرون او شکسته نباشد **چهارم** آنکه کل قربانی
از یک کس باشد و دو کس شریک نباشد **پنجم**
آنکه وقت کشتن نیت کند که این قربانی را میکشم از برای
الحجه حج تمتع واجب قربة الی الله **ششم** آنکه نیت را
مقارن اول کشتن سازد و اگر شتر باشد مقارن اول
نحر سازد و نحر آنست که کارد یا حربه را بگودی که بالای
سینه و پایین گردن شتر زنند **هفتم** آنکه خود صاحب
کشتن قربانی شود یا شخصی را نایب خود سازد **هشتم**
آنکه بعضی از او را تصدق کند و بعضی را بخورد و بعضی را
هدیه کند **در بیان تقصیر** از افعال حج تمتع تقصیر است

واین تقصیر بر مثل تقصیر عمره است تمامیش انکه اینجا
کل سر را میتوان تراشید اینجا میتواند تراشید
چون تقصیر را در منی بجا آورده بوی خوش و هر چیز که
در احرام حرام شده بود حلال میشود الا زن که تا طوا
ف نکند حلال نمیشود **در بیان طواف و نماز**
طواف و نماز طواف و سعی کردن واجب چون رمی و ذبح
و تقصیر را در منی بجا آورده بمکه مراجعت نماید و نماز و طواف
آنرا با سعی بجهت حج تمتع بجا آورد بدستوری که در عمره
مذکور شد **در بیان طواف** طواف نساست و نماز
این طواف نیز بدستور طواف عمره و حج است و الا
که بگوید طواف نسا میکنم در حج تمتع برای آنکه واجب
قربة الی الله چون طواف نسا کند واجب که بمنی مراجعت

نماید **دیگر** از افعال حج تمتع بمنی بودن در شب
ایام تشریق است که شب یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم است **دیگر** از افعال حج تمتع زدن
سه میل در سه روز تشریق هر روز سه میل را که میل
اولی است و میل میانه و جمره عقبه بهفت سنگ ریزه
زنند و این میلها را هر یک بترتیبی که نام برده باید
زد و چون این سه میل را در سه روز تشریق زنند افعال
حج تمام است و میتواند از منی بشهر مکه رفته بجای خود
رود و هر انکه داخل شدن خانه کعبه واجب نیست
بلکه کسیکه بسیار داخل شده باشد نوبت دیگر لازم از جهت
اما حج قران و افراد افعال آن بعینه افعال عمره و حج
تمتع است لیکن در حج تمتع افعال عمره پیش از افعال

حجت در قرآن وارد شده و فوز از ثواب بسیار
خواهد یافت مقصد چهارم در جهاد بدانکه
جهاد کوشش کردن است بمال و جان در مقاتله با کفار
بجهت رسانیدن کلمه اسلام بایشان و جهاد از جمله ارکان ایمانست
و حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده اِنَّ اللهَ اشْتَرٰی
مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ
الْجَنَّةَ یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ فَیَقْتُلُوْنَ
وَیُقْتَلُوْنَ یعنی بدرستی که خدای تعالی خریده است
از مومنان نفسهای ایشان و مالهای ایشان را باینکه مر
ایشان راست بهشت تا بسازند در راه او جنگ را
و نفسهای ایشان را کافران بکشند یا کافران را بکشند
و کشته میشوند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده
که

که فَوْقَ کُلِّ ذِیْ بِرٍّ بِرٌّ حَتّٰی یُقْتَلَ
الرَّجُلُ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ فَلَیْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ
یعنی بالای هر نیکی نیکی است تا آنکه کشته
شود مرد در راه خدا که بالای آن نیکی هیچ نیکی نیست
بدانکه کفار اگر کافر حربی اند با ایشان جنگ باید
کرد تا مسلمان شوند و اگر صاحب کتاب باشند
مثل یهود و نصاری جنگ باید کرد تا مسلمان شوند
یا جزیه قبول کنند و احوال حکم مسلمانان را از رعیه قبول
کنند و اگر خارجی باشند یعنی بر امام زمان خروج کرده
با ایشان جنگ باید کرد تا توبه کنند و بدین اسلام
باز گردند و شرط صحت جهاد آنست که امام یا نایب
امام کفار را باسلام دعوت کند تا کنند جهاد را

کفایت نیست بعضی از مفسران که گفته اند که مسلمان شوند
میشود و اما قتل اطفال و زنان کفار حربی
و با پیری که مکره شده باشند و در وادی که اسیر گشتند
اگر مسلمان نشوند واجب القتل اند و اطفال کفار حکم
با در و پدر دارند اگر پدر و مادر مسلمان شوند مسلمان اند
و الا کافر و یکی در امر معروف و نهی از منکر از
معروف و نهی از منکر واقع خواهد هر معروف چیزی را گویند
که خوب باشد شرعا خواه واجب باشد و خواه سنت
مثل نماز و روزه و خیرات و صدقات و منکر گفت
که بد باشد شرعا و ترک آن خوب باشد مثل ظلم و خوردن
شراب یا مکروه باشد و باید دانست که هرچه
واجب است امر آن واجب و هرچه سنت است امر آن

سنت

سنت و امر معروف و نهی از منکر شروط
هست پنج شرط اول آنکه کسی که امر میکند و نهی مینماید
معروف و منکر را داند دوم آنکه در جایی امر و نهی
کند که احتمال اثر کردن و در شنیدن باشد سوم آنکه
گمان ضرر رسیدن با کسی نباشد چهارم آنکه کسی را
که امر و نهی میکند لازم باشد کردن منکر و ترک معروف
و اگر توبه کند یا ترک کرده باشد امر و نهی حاجت که و اگر
تا باشد امر و نهی توانند کرد و اما باید که دو تا باشد
ترک منکر باشد بردن تا پایه باید و در زجر و قتل بی
حاکم شرع جایز نباشد و هرگاه واجب نهی از منکر
و امر معروف ممکن نبود و دلیل که تعقیب کند که اگر
آن خواهد بود و فصل پنجم در اظهار حقیقت

مذهب اثنا عشری و ابطال مذهب مخالفین و مجملی از
فضایل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
بدانکه چون حضرت رسول صلی الله از دنیا رفت فتنه
و فتنهٔ عظیم در اسلام بهم رسید و در رای مردمان مختلف
شدند بعضی اراده خلاف داشتند چشم از حق
پوشیدند و بعضی طالب دنیا فریفته شده راه حق را
گم کردند و جمعی کثرت را منظور داشته تشخیص حق از باطل
نکردند در وقت فوت حضرت رسالت صلعم بغسل و دفن
آنحضرت نپرداخته قبل از آنکه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و عباس عم رسول و اکابر صحابه از کفن و دفن
حضرت رسول صلی الله فارغ شوند جمعیت کردند
و عمر ملعون بحیله دخل خود در خلاف جمیع را با خود

متفق

متفق ساخته ابا بکر را خلیفه ساختند و بحیله او بیعت گرفتند
و بعد از اطلاع یافتن حضرت امیر المؤمنین و دعوی حق خود
چون خلافت ابا بکر را قایم کرده بودند انکار کرده
با آنحضرت نیز تکلیف بیعت کردند چون آنحضرت قبول
بیعت نفرمود هجوم کنان به آنحضرت آوردند و از هجوم و
خروج ایشان حضرت فاطمه زهرا به نصیحت و منع ایشان آمد
پس در آن عمر ملعون با آنکه قدر و منزلت آنحضرت را
نزد خدا و رسول خدا دانست لگد چنان بدر زد که در خانه
شکست و شکم آنحضرت خورد که بچه ساقط شد و بعد از آنکه
خوارج خروج کردند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
دید که فتنه عظیم میشود صبر و تحمل ورزیدند و سنیان لعین که
خروج خوارج را که با امام زمان در آمدند اجماع نام نهادند

در امر خدا و رسول که نص شده باشد ترجیح داده‌اند و هیچ
نگفته‌اند که خلافت را آن ملاعین داده‌اند اگر خلافت آن
ملاعین از باب خروج کفر نمیشد و لیاقت خلافت
میداشتند میبایست در شأن ایشان یک آیه یا
یک حدیث با آنکه علماء ایشان در پوشیدن و اخفاء
مناقب اهل بیت و اشاعت و افشای مدح آن ملاعین
سعی تمام داشته‌اند اصلا در باب ایشان آیه و حدیثی نقل
نکرده‌اند بلکه از طعن همان ملاعین چیزها نوشته‌اند
خصوصا در باب عثمان که دلایل واجب القتل شدن
و بقتل رسانیدن او را در همه کتب نوشته‌اند و در خلافت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آیات قرآنی و حدیث
نبوی که متفق علیه سنیانست از حد بیرونست اما

آنچه بخاطر این شکسته میرسد در باب بیان آیات قرآنی
و احادیث نبوی و مبالغه آنحضرت در باب خلافت
و محبت امیر المؤمنین و اولاد آنحضرت آنست که چون
آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر شده بود که حق آنحضرت
را غصب خواهند کرد و بانواع ظلم و دشمنی با آنحضرت کاری
خواهند آورد و در باب اهل بیت سفارش بمبالغه نمود و از
می‌افزود تا آیات قرآنی و حدیث نبوی در کتب سنیان
بجا مانده باشد تا در دنیا و آخرت بر ایشان حجت باشد
و آنحضرت امیر المؤمنین را که نفس پیغمبر باشد و ابن عم
و داماد آنحضرت و در علم و فضل و تقوی بهترین امت
باشد و اعجاز آنحضرت مثل دو نوبت برگشتن آفتاب
بر همه ظاهر باشد دیگر چه احتیاج باینقدر مبالغه بوده باشد

باشد **نظم** گویند که پیغمبر عارف زد بنا ٭ بر این نکت

خلاف بعمر داده و بعثمان ٭ مرکز علی ملک به یکانه

ندادست ٭ در نامه شاهان جهان جمله تو برخوان ٭

جایی که بود ابن عم و داماد و نبیره ٭ میراث به بیگانه ده

هیچ مسلمان ٭ آیات و احادیث که متفق علیه

سنیانست در باب حقیت مذهب امامیه از حد و رکمال

از حد حساب بیرونست بجمع او رکشف امامت ذکر شده و چون

این رساله مختصرست بدوازده دلیل دیگر اختصار کرده

دلیل اول

و آنچه متفق علیه است که حضرت رسول صلی الله علیه

و آله فرمود سَتَفْتَرِقُ اُمَّتِي عَلَى ثَلٰثٍ وَسَبْعِينَ

فِرْقَةً وَاحِدَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَالْبَاقِي فِي النَّارِ

یعنی زود باشد که امت من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه یکفرقه

از ایشان

از ایشان رستگار باشند باقی تمام بجهنم روند و در حدیث

دیگر که آن نیز متفق علیه ایشانست وارد شده مثل

اَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا

نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ یعنی مثل اهل بیت

مثل کشتی نوحست هر کس بر آن نشست نجات یافت

و هر کس تخلف ورزید غرق شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم

بجای غرق ضل و هوی آمده که بمعنی گمراهی و زیان کاری

دنیا و آخرت باشد پس ازین دو حدیث مشخص شد

که مذهب یکفرقه که پیرو اهل بیت اند حقست و هفتاد و

دو که غیر یکفرقه اند و پیروی اهل بیت نکرده اند اهل

دوزخ اند و تفصیل است که آن یکفرقه ناجیه امامیه اند

زیرا که یکفرقه اند که از اهل بیت تخلف نورزیده اند

و جزم میدانند که مذهب ایشان نجاتست و اهل سنت اند
بخلاف سنیان که چهار فرقه اند و از اهل بیت تخلف
ورزیده اند و هر فرقه امامی از دشمنان اهل بیت بجهة
خود بهم رسانیده اند و هیچکدام جزم نمیکنند که رستگار
باشند و احتمال رفتن بجهنم را بخود راه میدهند پس ائمه
که اهل بیت اند مطوقه اند و به پیروی اهل بیت نجات
یافته اند و مذهب ایشان حقست و سنیان که چهار فرقه اند
در زحمی اند و بمخالفت اهل بیت هرگز نجات نخواهند
یافت و مذهب ایشان باطل است
که از اشتباه چهار مذهب سنیان بخاطر حقیر رسیده آنست که
آن علامین یقین میدانند که مذهب ایشان باطلست
و آن ناجیه گمان صحت دارد و نمیدانند که کدام است و با

باطل

در میان چند چیز پاک گشته

باطل گشته است و در شرح تحکیم چند او را بول هرگاه نجس
نجس باشند حکم بنجاست کل آنها میکنیم مثل اگر کسی جامه
نجس میانه چند جامه پاک گشته باشند همه را نجس میدانیم و با
آنکه از ایشان تا کار جایز نیست پس هرگاه نجس که در میان چند چیز
پنهانی پاک گشته شود حکم بنجاست کل آنها میکنند مذهب
پنهان باطل که با یک مذهب ایشان صحیح گشته شده باشد
نعش که هر چهار مذهب باطل خواهد بود **دلیل دوم**
صاحب کشف نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده فاطمة بهجة قلبی وابناها ثمرة
فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من
ولدها امناء ربی وحبل ممدود بینه
وبین خلقه من اعتصم بهم نجا ومن

تخلف عنهم هوی پس ما جهت اهل بیت را دانست دیگران
او میوه دل من و نور دو چشم منست و دو امام دیگر از
فرزندان او بوجود آمده اند ایشان پرورده کار شدند و بی ایشان گمراه اند
گشته به پیمان خدا از خلق هر که متوسل با ایشان شد نجات یافت و هر کس
از ایشان تخلف ورزید را بلکه گمراه بدوزخ رفت پس باز این
حدیث مذهب امامیه بحقیقت درست زیرا که رشته امان اهل بیت
زده اند و پیروی امامان کرده اند که ایشان و امامی در راه خدا اند
دین و مذهب خود را از صاحبان دین دارند که هر یک از
پدر خود فرا گرفته اند تا حضرت رسول که مهبط وحی و
تنزیلست و اجمعی در میان ایشان منت و مذهب
سنیان بعضی باطلست زیرا که اهل بیت را گذاشته اند
و بجمعی اجنبی که رسول را ندیده اند چسبیده اند و از راه باطل

اند

دلیل سیم روایت کرده ثقه ابن مغازلی
شافعی از ابن عباس که گفت روزی در خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با جوانان بنی هاشم نشسته بودیم
ناگاه کوکبی از آسمان فرود آمد حضرت رسول صلی الله
و فرمودند این ستاره بخانه هر کس فرود آید او وصی منست
بعد از من پس آن جوانان برخاستند و نظر کردند دیدند
که آن ستاره در خانه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب فرود آمد گفتند یا رسول الله تو در دوستی علی گمراه
شده چون این بحضرت گفتند حرف زدند این آیه نازل
شد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم
وما غوی وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی یعنی ستاره که فرود آمد

گمراه نشده صاحب شما یعنی حضرت پیغمبر و خطا نکرده و نه
هیچ باطل نشده و سخن نمیگوید از هوا و نفس خود یعنی باطل
بکلام نمیگوید و دل در باطنش نیست و آنچه او میگوید نیست
مگر وحی که بار فرود می آید و بعضی از مفسران گفته اند
که مراد از ستاره که حق سبحانه وتعالی قسم خورده دل آنحضرت
رسولست که بنور حضرت امیر المومنین مسمی فرود می آید
و دل مبارکش بباطل فرود نمی آید پس یار رسول خدا و
جانشین حضرت رسول و خلیفه بحق حضرت امیر المومنین
علی است و ابابکر و عثمان و عمر حق آنحضرت را غصب
کردند و ملعون دنیا و آخرت شدند و دین امامیه بحقست
و دین غیر دین ایشان باطلست دلیل چهارم متواتر رسیده
که چون آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل

الیک من ربک که در مصحف امامت نازل شده
فرود آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و
بخلایق فرمود الست بکم اولی من انفسکم
یعنی آیا نیستم بشما اولی از نفسهای شما خلایق گفتند بلی یا
رسول الله پس حضرت رسول صلعم حضرت امیر المومنین را
بخلایق نموده فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله یعنی کسی را که من مولای ویم علی مولای
اوست بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست
دارد و دشمن دار هر که او را خوار کند چون حضرت
این را فرمود عمر ملعون گفت بحضرت امیر المومنین

بخٍ بخٍ لكَ يا علي اصبحتَ وصرتَ مولاي
ومولا كل مؤمنٍ ومؤمنةٍ یعنی به به
ترا ای علی که صباح کردی و گشتی مولای من و مولای هر
مؤمن و مؤمنه هرگاه ملعون خود گوید مولای من و مولای
هر مؤمن و مؤمنه و بغیر حق جای او را بگیرد و یقین که
ملعون دنیا و آخرت و آنکه او را خلیفه دانند
دین ایشان باطلست دلیل پنجم در صحیح بخاری از
ام سلمه نقل کرده که روزی حضرت رسول در خانه فاطمه زهرا
بود یک حریره پیش آنحضرت آورد آنحضرت فرمود
که شوهر و فرزندانت را طلب کن ایشان را آنحضرت
حضرت حاضر کرد و هر چهار با حضرت رسول خورده
میخوردند و من بر سجاده خود نماز میکردم این آیه نازل شد

انما

إنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذهِبَ عَنكُمُ الرِّجسَ أهلَ البَيتِ
وَيُطَهِّرَكُم تَطهيراً یعنی اراده کرده است خدا اینکه زایل گرداند
پلیدی را از شما که اهل بیتید و پاکیزه گرداند شما را پاکیزگی تمامی چون این
آیه نازل شد حضرت رسول ردای خود را که زیر او نشسته بود بر حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین پوشانید و گفت
هؤلاءِ أهلُ بَيتي وَخاصَّتي اللّهُمَّ فأذهِبْ عَنهُمُ
الرِّجسَ وَطَهِّرهُم تَطهيراً یعنی اینجماعت اهل بیت منند
و خاصان منند بار خدایا پلیدی را از ایشان زایل گردان و پاکیزه
کن ایشان را پاکیزگی تمامی هرگاه آنحضرت را پاکیزه ساخته باشد
و تاکید فرموده باشد که پاکیزه کردم پاکیزگی تمامی یقین که آنحضرات
منزه خواهند بود از گناهان کبیره و صغیره و بهترین امت خواهند بود
و کسی غیر ایشان شایسته خلافت نخواهد بود و دیگری اگر بکار نشسته

ملعون دنیا و آخرت خواهد بود **دلیل ششم** روایت کرده اند
علمای جمهور که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که انی
تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا
کتاب الله و اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی بدرستی که میگذارم میان شما دو چیز که اگر چنگ زنید بآن
هرگز گمراه نخواهید شد آن دو چیز کتاب خداست و خویشان من
که اهل بیت منند و جدا نمیشوند تا شما را رسانند بحوض هرگاه حضرت
رسول قرآن و اهل بیت خود را گذاشته باشند که بآن عمل کنند
تا گمراه نشوند و بآن چنگ زنند که از حوض کوثر بنوشند پس
آنها که بقرآن و قول اهل بیت عمل نکرده بقول ابی حنیفه و شافعی
و مالک و حنبل که آنچه گفته اند خلاف قرآن و دین است
آنحضرت گفته اند عمل کنند گمراه خواهند بود و دین باطل

خواهند

خواهند داشت **دلیل هفتم** ابو سعید روایت میکند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بحضرت امیر المؤمنین
که حبک ایمان و بغضک نفاق و اول
من یدخل الجنة محبک و اول من یدخل
النار مبغضک قد جعلک الله اهلا
لذلک و انت منی و انا منک و لا نبی
بعدی یعنی یا علی دوستی تو ایمانست و دشمنی تو نفاقست
و اول کسی که به بهشت داخل میشود دوست تست و اول
کسی که بدوزخ میرود دشمن تست و بحقیقت که این را خدا بتو داده و
تو از منی و من از توام و بعد از من پیغمبری نخواهد بود هرگاه ایمان
محبت امیر المؤمنین شد و دشمنان او اول بدوزخ داخل شوند
پس ابابکر و عمر و عثمان که بغض و دشمن آنحضرت اند پیش از همه

دوزخیان داخل خواهند شد و ما بعض آن ملاعین را با ایشان
خواهند برد دلیل هشتم اخطب خوارزم نقل کرده از
ابا ذر غفاری که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده مَن
نَاصَبَ عَلِیًّا بِالْخِلَافَةِ بَعْدِی فَهُوَ کَافِرٌ
وَقَدْ حَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ شَکَّ
فِی عَلِیٍّ فَهُوَ کَافِرٌ یعنی هر کس ایستادگی کند در خلافت علی
بعد از من کافر است و همچنین آن کس با خدا و رسول خدا حرب
کرده و هر کس در علی شک کند کافر است پس ایشان
یعنی که ناصبی اند و انکار خلافت آنحضرت میکنند
کافرند و دین ایشان باطل است دلیل نهم پروردگار
میفرماید وَسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنْ
رُسُلِنَا یعنی بپرس ای محمد از پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده‌ام

از انس

روایت از عبد البر و ابو نعیم که آنست که حضرت رسول را
با آسمان بردند خدای تعالی جمیع پیغمبران را با آنحضرت جمع
کرده فرمود که بپرس از ایشان که شما را بچه امر فرستاده‌اند حضرت
رسول از ایشان پرسید که شما را بچه امر فرستاده‌اند
ایشان گفتند بُعِثْنَا عَلَی شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَعَلَی الْاِقْرَارِ بِنُبُوَّتِکَ وَالْوِلَایَةِ
لِعَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ یعنی فرستاده شده‌ایم ما از
برای گواهی دادن که نیست خدای بغیر از الله و برای اقرار کردن
به پیغمبری تو و ولایت علی ابن ابی طالب هرگاه پیغمبران
یعنی این را دانسته که پیغمبران را با ولایت علی ابن ابی طالب
فرستاده باشند دین او را انکار کنند و دین باطل گیرند چگونه
دوزخی نباشند دلیل دهم روایت از انس که گفت

حضرت رسول صلی الله علیه وآله در روز مباهله عقد اخوت میکرد
میانه مهاجر و انصار و علی علیه السلام ایستاده بود حضرت او را
ندید چنان او هیچکس را برادری نکرد حضرت امیر المؤمنین
غمناک شده بخانه رفت حضرت فاطمه زهرا پرسید چرا غمگینی
خدا ترا اندوهگین نکناد حضرت فرمود که رسول میانه مهاجر و انصار
برادری کرد و من ایستاده بودم کسی را با من برادری نفرمود
فاطمه زهرا فرمود غمگین مکناد ترا خدای تعالی شاید رسول ترا
از برای خود نگاه داشته باشد چون حضرت امیر از پیش حضرت
فاطمه بیرون آمد حضرت دید که امیر المؤمنین نیست بلال فرمود که
امیر المؤمنین را بیار آمد و امیر المؤمنین را طلب نمود چون گفت
حضرت آمد حضرت فرمود چرا رفتی گفت برادری فرمودی میانه
مهاجر و انصار یا رسول الله و من ایستاده بودم مرا با کسی برادر نکردید

حضرت

حضرت فرمود ترا نگاه داشتم از برای خود اما شاد
نیستی که برادر پیغمبر باشی امیر المؤمنین علی فرمود که بلی
یا رسول الله حضرت رسول دست امیر المؤمنین علی را گرفت
و بر بالای منبر برد و گفت اللّهمّ انّ هذا منّی
وانا منه الا انّه منّی بمنزلة هرون
من موسی الّا من کنت مولاه فهذا
علیّ مولاه پس بار خدایا یاری کن که علی را دوست و دشمن
از ویم و او از من بمنزله هارون بموسی هر کرا من مولای اوم
علی مولای اوست حضرت امیر المؤمنین متوجه خانه شد عمر
در پیش آنحضرت رفت گفت بخ بخ لك
یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی
کلّ مؤمن ومؤمنة پس بشارت باد ترا

یا اباالحسن که صباح کردی این روز را و گشتی مولای من و
مولای هر مؤمن و مؤمنه هرگاه آنحضرت برادر خود
رسول باشد و مولای جمیع مؤمنان باشد دیگر مؤمنان
اقرار کنند که تو مولای من و جمیع مؤمنانی پس این لعین
این را دانند و غیر آنحضرت را امام دانند مذهب
ایشان باطل خواهد بود **دلیل یازدهم** چون آیه
وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد
بفرموده پیغمبر را بترسان خویشان خود که ترا بترسانند
حضرت فرمودند که فرزندان عبدالمطلب را که
چهل کس بودند بخانه ابوطالب جمع کردند و فرمودند که تا
از برای ایشان بریان گوسفند را با نیم من گندم طعام
بجوشند تا آنکه هر یک از ایشان یک گوسفند بریان نیست

میخوردند

میخوردند همه ایشان از آن خوردند و تمامی سیر شدند
و آن طعام نه زیاده شد و نه کم چون آنکار را دیدند
متعجب شدند بعد از آن پیغمبر آیه نبوت اظهار کرده
و فرمود یَا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اِنَّ اللّٰهَ
بَعَثَنِی اِلَی الْخَلْقِ کَافَّةً وَاِلَیْکُمْ
خَاصَّةً فَقَالَ وَاَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ
الْاَقْرَبِینَ وَاَنَا اَدْعُوکُمْ اِلَی کَلِمَتَیْنِ
خَفِیفَتَیْنِ عَلَی اللِّسَانِ ثَقِیلَتَیْنِ فِی
الْمِیزَانِ تَمْلِکُونَ بِهِمَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ
وَتَنْقَادُ لَکُمْ بِهِمَا الْاُمَمُ وَتَدْخُلُونَ
بِهِمَا الْجَنَّةَ وَتَنْجُونَ بِهِمَا مِنَ النَّارِ
شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنِّی

رسول الله فمن یجیبنی الی هذا
الامر و یوازرنی علی القیام به
یکن اخی و وصیی و وزیری و وارثی
و خلیفتی من بعدی ای فرزندان اولاد عبد المطلب
بدرستی که مرا خدای تعالی بتمام خلایق فرستاده است
خصوصا بشما و بوده است مرا که قبیله خود را آگاه
سازم و من شما را میخوانم بسوی دو کلمه که سبک
و آسانند بر زبان و سنگینند بر ترازوی اعمال و بدان
دو کلمه مالک عرب و عجم میشوید و جمیع خلایق مطیع
و منقاد شما میشوند و بسبب آن دو کلمه داخل جنت
میشوید و از آتش دوزخ دور میشوید و آن اول شهادت
بوحدانیت خدای بجز الله و دوم پیغمبری من پس هرکس اجابت
کند

نفس من مدت عمر اوست که روز قیامت هیچ بنده را
نگذارد که قدم از قدم بردارد تا آنکه از او چهار چیز
را سوال کند از عمر او که در چه گذرانیدی و از تن او
که بچه چیز کهنه کردی و از مال او که از کجا بهم رسانیدی
و بکجا صرف کردی و از محبت ما اهل بیت و از او
چون این حدیث را فرمود عمر گفت علامت محبت شما
کدام است حضرت دست بر سر امیر المومنین گذاشت
و فرمود انّ حبی من بعدی هذا
یعنی بدرستی که بعد از من محبت من دوستی این است
بعد از من حدیث چهاردهم از ابوذر نقلست که حضرت
رسول فرمود انّ الله جعل لاخی علی
فضایل لا یحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من

حدیث ۵م

فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم
من ذنبه وما تأخر ومن كتب فضيلة
من فضائله لم تزل الملئكة يستغفر له
ما بقى لتلك الكتابة رسم ومن استمع
فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب
التى اكتسبها بالاستماع ومن نظر الى
كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب
التى اكتسبها بالنظر یعنی خدای تعالی برادر من علی
چندان فضیلت داده که از حساب بیرون است پس هر کس
ذکر کند فضیلتی از فضائل او و اقرار کند بفضیلت او
بیامرزد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را و
دیگر که بنویسد فضیلتی از فضائل او را تا از آن کتابت
نشانه

نشانه باشد ملائکه بجهة او استغفار کنند و دیگر که
بشنود فضیلتی از فضائل او را بیامرزد حق سبحانه و تعالی
گناهان او را که بشنیدن حاصل کرده باشد و هر کس که
نظر کند بنوشته از فضائل او بیامرزد حق سبحانه و تعالی
گناهان او را که بنظر کسب کرده باشد بعد از آن
حضرت فرمود النظر الى وجه امير المؤمنين
على عليه السلام عبادة وذكره عبادة
لا يقبل الله تعالى ايمان عبد الا بولايته
والتبراء من اعدائه یعنی نظر کردن
بروی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عبادتست
و ذکر او عبادتست و قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی
ایمان بنده را بجز دوستی او و بیزاری از اعدای او

حدیث ششم

وصل دوازدهم ابن عمر روایت میکند که حضرت رسول صلعم
فرموده من احب علیاً قبل الله عنه
صلواته وصیامه وقیامه واستجاب
دعاءه الا ومن احب علیاً
اعطاه الله بکل عرق فی بدنه
مدینة فی الجنة الا ومن احب
آل محمد امن من الحساب والمیزان
والصراط الا ومن مات علی حب
آل محمد فانا کفیله بالجنة مع
الانبیاء الا ومن ابغض آل محمد
جاء یوم القیمة مکتوباً بین عینیه
آیس من رحمة الله تعالی یعنی که

دارد

دوست دارد علی را قبول میکند خدای تعالی نماز و روزه
و بپا داشتن عبادت او را و مستجاب میکند دعای او را
و کسی که علی را دوست دارد خدای تعالی بدهد بر هر رگ
که در بدن اوست شهری در بهشت بدانید که هر کس
آل محمد را دوست دارد ایمن شود از حساب و ترازوی
اعمال و گذشتن از صراط و کسی که بمیرد و محبت آل محمد
داشته باشد من کفیل اویم که او را بهشت برم با انبیا
و کسی که دشمنی کند با آل محمد او را بیارند در قیامت
بر پیشانی او نوشته باشند محروم از رحمت خدا

حدیث چهارم

وصل سیزدهم صاحب فردوس در کتاب خود
نقل کرده از حضرت رسول صلعم حب علی ابن ابی
طالب حسنة لا یضر معها سیئة لا ینفع

حدیث پنجم

معها حسنة یعنی دوستی علی ابن ابی طالب و بغض او آنکه
از هیچ گناه او ضرری نرسیده و دشمنی او گناهیست که
هیچ ثواب نفع نکند آن دلیل هفدهم از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نقلست که فرموده مَن احبّ
علیًّا احبّنی و مَن ابغض علیًّا
ابغضنی یعنی هر کس علی را دوست دارد مرا دوست
داشته باشد و هر کس با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده
باشد هیجده بدانکه امامیه مذهب حق خود را از
دوازده امام دارند که اهل بیت و اولاد رسول اند
و همه معصوم اند و هر یک از این معصومان از پدر خود
اخذ نموده اند تا حضرت رسول و حضرت رسول از
خدا و غیر از خدا و رسول قبول و پیروی علمی نکنند و عمل

[illegible]

مذهب امامیه را خوب میدانند چنانچه شافعی ابیات بسیار در فضل
حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب گفته از این ابیات آنکه گفته
کفی فی فضل مولانا علیٍّ ‖ وقوع الشکّ فیه انّه الله
ومات الشافعی لیس یدری ‖ علیٌّ ربّه ام ربّه الله
یعنی کافیست در فضیلت مولا علی گمان میکنند که خدا است
و شافعی مرده و ندانست که پروردگار او علی است یا پروردگار
او خدا است و هم متواتر است که بعضی گفته اند از علمای اهل سنت
که مذهب امامیه دارم گفتند چون در پیش مذهب امامیه
مشکل شد گفتند زیرا که مدرس و استادان بزرگ بسیاری در
مذهب ایشان هست و یکی از بزرگان علمای حنبلی مذهب مولوی
شاه نزیف که من مذهب امامیه دارم و وصیت کرد
که او را بروش امامیه دفن و کفن کنند و آنکه اظهار کرده

بجهة خوش خلیفه دعوت پیش ایشان بوده که اگر اظهار میکردند
وزرا ولی هریک از خلفا که یکی از ائمه طاهرین بوده خلافت را
میخواستند با کثرت گوارند دعوت ایشان را رد
میکنند اهل دین را بدنیا فروختند بجهة نام و آوازه و شهرت
خود اجتهادهای باطل کردند تا امام باشند و فتوی داده
که حاکم و قاضی اگرچه فاسق باشند و حکمهای باطل کنند
اطاعت ایشان لازمست با آنکه خدا در قرآن فرموده
وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی کسی که حکم نکند موافق آنچه که
خدا نازل کرده مذهبی که اتخاذ کنند پس از
این فتوی شدند خلفای بنی امیه و بنی عباس و وزرا
حضرات ائمه طاهرین چنین حکومت نکردند و خلیفه و نفی

دیرا

و مالک و حنبل چون امام نبودند دلیل بر بطلان
مذهب ایشان بهتر از این نمی باشد که افعال زشت که از ایشان
صادر میشود از قضا و قدر الهی میدانند و نسبت ظلم و زور
بخدا میدهند چنانچه قبل از این گذشت و جمیع پیغمبران را
گناه کار و خطا کرده میدانند و برای هر یک از
پیغمبران گناه و خطاها ثابت کرده اند و خود را از کفر
و ضلالت و گناه و خطا انکار کرده اند که گناه و خطای
ابوبکر و عمر و عثمان را بپوشند تمام شد این رساله
نفیسه موسومه بتحفه صفویه در اصول و فروع دین مبین
که هر خواننده و نویسنده آن که او را زبان دانسته
باشد آتش دوزخ حرام است بدست مولف این رساله
زین العابدین الحسینی الخادم که بتالیف آن تصدی کرد

رستگاری دنیا و آخرت یابد و از کرم الهی و از خاندان
رسالت پناهی امید کرمش چنانچه دارد و اتمام این رساله
در دار السلطنه قزوین شد روز چهارشنبه عشر سیم
از عشر سیم از ماه هشتم از سال سیم از عشر هفتم از
صد یازدهم از هجرت نبویه صلی الله علیه و آله و سلم
تمت نوشته شد این رساله علی ید
الضعیف الحقیر الفقیر عهدی
فی جمادی الاولی سنه ۱۰۷۱
[illegible]